



فصل اول کتاب بدانکه این کتاب بیان میکند که مفیده و دروغها

و فایده این کتاب در بیان حکایات و نقل است و خبر در این کتاب

و اینها وجه تسمیه روضه خوان بروضه خوان و اینکد روضه روضه خوان از حیث آنست

و هر طایفه مویز بدو شرطت و ذکر این حکایات در فصل اول است

در بیان شرط اول که اخلاص است و در خصوص ذکر چندی مفیده که مشرب است و غیر آنست

مراعاته بخلاف در عین در روضه مفیده اول هر دم مانند آن از توایب بلکه توبت عیبها

و نقلی که خبر در این باب من مفیده دوم دخول در جماعتی که آل محمد علیهم السلام

در اسرار کسب خود و ذکر چندی خبر در این باب من ذکر صورتی که چون روضه خوان

و اذن گفتن و نقل شرح خبر در این باب من مفیده سیم فروختن اخوان بدنیای نامی

و ذکر احوال آن و نقل چندی خبر در این باب و استاده حکایت بود که در روضه خوان

من ذکر پاره حالان عجیبه و حیوانات و ذکر حکایات غریب من مفیده چهارم

دخول در طائفه که امر میکند مردم را به نیکی و حال آنکه خود آن بهره نداشتند و

نقل شد خبر در مدینه با قاضی و اشاه بیان مطالبات شاهان و خبر آنها

نقل حکایات بدی در حضرت اصفیاء السلام من ذکر سیم توبت عیبها

این مفیده چهارم در بیان بطلان هر عیبی است و دفع او هم جواز آن در

تغیر برداری از غلطی که در خبر و بیاید و معنی از برای شایک و نقل تشریح در این

باب من تسمیه دوم در بیان محرماتیکه محل ای روضه خوان است و بعد

عنوان است در بیان من تسمیه سیم در شرح و تزیین مردم با احترام و عقاب

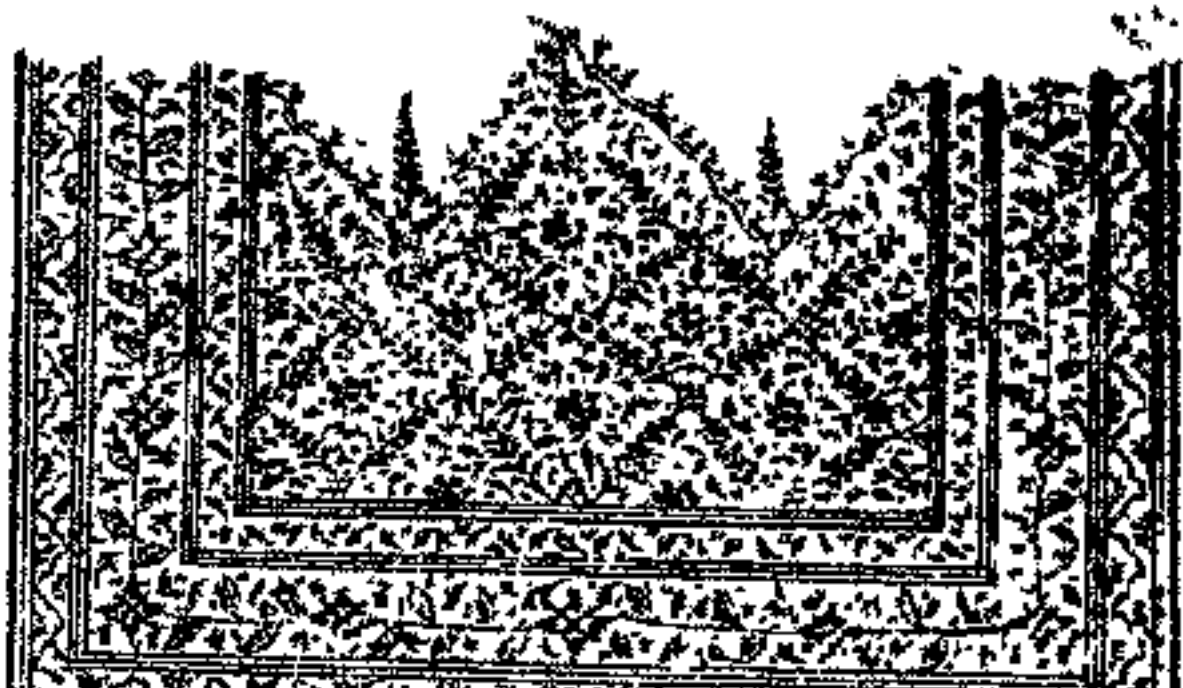
خواتن و نقل شرح خبر در این باب من فصل اول در بیان شرط دوم که آنست

حکایتی که در صورت و تسمیه و بیاید و معنی از برای شایک و نقل تشریح در این

باب من تسمیه چهارم در بیان محرماتیکه محل ای روضه خوان است و بعد

عنوان است در بیان من تسمیه پنجم در شرح و تزیین مردم با احترام و عقاب

صدف و ذکر چند ایه و می خیزد این باب ^ص در مدنی کذب علاج آن و ^ص
خبر در این باب ^ص ذکر ده وجه برای خیر حال بر اینکه دروغ بدو است از شراب ^ص
^ص در بیایم تا سدی که فریب است کذب ذکر جهاد ^ص مفاسد ^ص در گذر
بر خدا و رسول و نقل بیست و هشت خبر در این باب ^ص مفاسد چهارم در نسیان
دروغ بدوا زده قسم و اشرار بیچاره مجبولات کذب ^ص در احکام هر یک از آنها
دروغ و اشرار بیچاره مطالب ذکر بعضی اجناس ^ص مفاسد پنجم در بیایم ^ص
از برای صدف که مخصوص نقل اجناس ^ص در اینکه صدف مرانی دارد و
انکه دقایق هدایت مرانی است ^ص در اینکه هر یک از صدف مخصوص
است بخانه زاده رسالت و استدلال باینکه قواعد الصافی بر امانت آنها ^ص
در ذکر چهار تنبیه اول اینکه مجرب از شرایط قبول روایت کافی نیست بلکه
تعارض هم باید بشود و ذکر و مثال در این باب ^ص امثال کلام مرحوم شیخ در آن
که فرموده بر حضرت امیر در فریاد زخمی وارد نیامده و نقل از زده خبر معارض
با آن ^ص امثال دوم تغافل و در اهل بیت بکر بلر و زار و عین و ذکر خواهد بود
مناقضه با آن ^ص تنبیه دوم اشاره بیچاره مؤلفات که مؤلفین آنها از بزرگان
علما اند و دفع توهم استیفاء بطلب ^ص تنبیه سوم تطبیق کادینا بطریق
استناهور و نقل خواب ^ص تنبیه چهارم دفع توهم جو دروغ در امثال معاص
^ص در بیایم فرج اول در حکم نقل کلامی که بدانند دروغ است از کسی ^ص در
که کلمات اطراف و در صورتی که نغز به داری برای خبر ^ص تنبیه پنجم حکم کذب
در دروغ و اهل بیت ^ص در بیایم خاتمه کار و بیایم شنبه
دروغ و ذکر شش خبر در این باب ^ص و تنبیه ^ص در شنبه ^ص در مفاسد ^ص



بسم الله الرحمن الرحيم

سایس بیرون از اندازه و حساب سراه ار قادیست که کوشش برق حافظ نامه
 بعد قاصد پرتو را بگریاند و از قطرات یرمان اشک دید کانش قلبش نیز بشکافند
 و بنابر چهار با دستار و نگین و کرسیهای نباتات لطیف نگین بهستان جهان را
 از پیش نماید و بود عطفان انار بادشا کونا کون و ذاکرون کلهای رنگارنگ
 با پیراهن بازرگون در فرقه توجیه دانستند شش جهان و دمای کل من غیبها قان
 بکوشش هوشن عالمان برساند و خلقت مسای درود نامعد و در سیستان قائمست
 که در رضای محبوبه تیرهای بلار ابلجان حسدید و سخنان زشت ناگوار از مشرکین شنید
 و دست از ابلاغ رسالت بکشید تا آنکه روح انسانی در بیکل من آدم دید و آن
 اظهارش نجوم ثواب و انوار غیب و در نهانی سهام مسوم مصائب **عقل**

چنین گوید بنده مجرم مسی حسین بن محمد نقی نوری بطرسسی البیضاء الله تعالی صل
 الصدق والیقین وحبس لسان صدق فی الاخرین که جناب العالم العالم
 البجیل والفاضل الکامل البذیل حامی حوزه الیدین وحاتی بدیع المشرکین
 الملحدین صاحب المصانیف الرشیقه والمؤلفات لایقده سحر النقاد بحیر و
 العظیم الوقاد البصیر استیة السند المؤید المحبب مولوی سید محمد مرتضی جوینوری
 هندی اید و الله تعالی مکر تراز انجا بحیر شکایت از ذکرین در روضه خوانان
 انصوب کرده که در گفتن دروغ صریح و بیانک و اصرار تام در نشر اکاذیب
 و مجعولات دارند بلکه نزدیک بان رسیده که از اجایز دانند و مباح شمارند
 چون سب کرماندن مؤمنین است از اداره عیسان و قبح اورا بیرون دانند
 و امر زمود که چه کلمه در این باب بطریق موعظه و مجادله حسنه نوشته شاید
 سب نیند و دست برداشتن از این قبایح شود و ظاهراً جناب ایشان کجا در
 که در عیبات عالیات و بلا و مفسده ایران این ظایفه از این فائز اسود و در
 عنفت ایشان بلوث کذب و افتراء الوده نیست و این خرابی دینی محض است در
 بلا و غافل از آنکه نشر خرابی از سر چشمه دور هر جا منتشر شده فتنی بر مرکز علم
 اهل شرع و عتاب عالی است چه اگر اهل علم مسامحه نمیکردند و مراقب تفریح و سقیم

و همه قو و کذب گفتار این طایفه می شدند و از گفتن اکاذیب نمی میکردند و کاذب
 خرابی با نینجا نرسید و این حد میاک و مستحرمی نمیشد و این قسم اکاذیب
 معذب بر سر میگرد و در تب حقه امایه و اهلش این درجه مورد سحر و استسرا
 نمیشد و این محاسن شریفه باین اندازه بی رونق و برکت نمیشد بهر حال این
 پاره شتغال بکتاب مستدرک هشتم مسؤل ایشانرا اجابت نمایم تا در این ایام
 که بجز الله تعالی از این خدمت خود فارغ شدم حسب الامر مختصری در کیفیت سلوک
 این طایفه و در خواستشان در این مغل نوشتم و نام آنرا **لَوْ مَعْلُومٌ وَ مَرَجَانِ**
 در شرطی اول و دوم مبسر روضه خوانان گذارم هشتم رجاء و اثنی عشر از الطاف
 الهیه و نظر لطف و رحمت ولی عصر و امام زمان صلوات الله علیه که بمقتضای
 رسیده و لا محاله سبب روع و زجر بعضی از ایشان شده دست از تمام یا عمده
 آن اکاذیب و فساده چشم دیگر که بآن اشاره خواهد شد: نشاء الله تعالی بر در
 و این رساله مشتمل است بر مبعده تمهید و در فضل و خاتمه مقدمه مخفی نماند که
 که بایندن مؤسسون در اداشتن ایشان بگریستن و ناله کردن بر مصایب و آرزو
 بر حضرت ابی عمده سیدیه اسلام و سایر اهل بیت علیهم السلام بخواندن سراسر
 اوته بکردن و تالیفات انصاریب و غیر آن از آنچه در شرح مظهر نبی از آن نشد

و در این رساله
 در بیان
 و در بیان
 و در بیان

ما می آیند و در اینج می گنند و مرثیه میخوانند برای ما و فرار داد دشمن را
 گمانیکه طعمه میزنند بر ایشان از خویشان ما یا از غیر ایشان و تهدید می نمایند
 ایشان را و زشتی نامه کارهای ایشان را و در آنجا و در کتاب عین شریعت
 مرویست که حضرت رضا علیه السلام فرمود عیسی بن علی بن فضال من ذکر
 مَصَابِنَا فَبِكِي فَا بَكِي لَمْ تَبْكِي عِندَهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعَبْوَاتُ
 هر کس را و یک مصایب را پس بگریه و بگریاند دیده اش گریان نشود و در کتاب
 و ثواب الاعمال و اعمالی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود با هر
 تشدیدی شعر خوان من انشدت في الحسين بن علي صلوات الله
 عليهم ما فاكى حسين فله الجنة ومن انشدت في الحسين
 عليه السلام شعر فاكى ثلثين فله الجنة ومن انشدت في
 الحسين عليه السلام فاكى عشرين فله الجنة ومن انشد
 في الحسين فاكى عشرة فله الجنة ومن انشد في الحسين
 فاكى فاجدا فله الجنة ومن انشد في الحسين فاكى فله
 الجنة ومن انشدت في الحسين فباكي فله الجنة بر که بخواند
 شری در مصیبت حسین بن علی علیهما السلام پس گریاند پنجاه نفر پس با

روزی که دیدم
 که این است

اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین ^ع یک بیت پس بگریاند سی نفر
 پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس
 بگریاند بیست نفر پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین شعری
 پس بگریاند ده نفر پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین
 شعری پس بگریاند یک نفر پس برای اوست بهشت و هر که بخواند شعری در مصیبت
 حسین علیه السلام پس بگریاند پس برای اوست بهشت و هر کس شعری بخواند در
 در مصیبت حسین علیه السلام پس خود را بگریه و ادا در پس برای اوست بهشت
 و نیز در کمال الزیاده مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بانی هر دو
 مکفوف یعنی یابینا یا هرون من اشد فی الحسین علیه السلام
 فانکی عشرة ثم جعل یبقیص اجددا و اجددا حتى بلغ الواحد
 فقال من اشد فی الحسین علیه السلام فانکی واحدا
 فله الجنة ای ابو هرون هر که بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام
 پس بگریاند ده نفر پس هجده کم میکرد تا رسید بیک نفر پس فرمود هر که بخواند
 در مصیبت حسین ^ع پس شعری بگریاند یک نفر پس برای اوست بهشت و نیز در
 و در ثواب الاعمال مرویست از حضرت علیه السلام که فرمود بانی هر دو

مَنْ أَشَدَّ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبِكِي وَأَبِكِي أَهَشَّةٌ
 كُنَيْتٌ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَشَدَّ فِي الْحُسَيْنِ فَبِكِي وَأَبِكِي
 حَشَّةٌ كُنَيْتٌ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَشَدَّ فِي الْحُسَيْنِ فَبِكِي وَأَبِكِي
 وَاحِدًا فَلَهُمَا الْجَنَّةُ بِرَسِّ بَوَانِ شَعْرِي دَرْمَرِيهِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسِ
 بَكْرِيهِ وَبَكْرِيَانِدِهِ نَفْرَانِ نَوَشْتِه شُو دَرِ اِي اِيْشَانِ بِسِشْتِ وَهَرَكِه بَخَوَانِدِ دَرِ مَصِيْبِ
 حُسَيْنِ فَبِكِي وَبَكْرِيَانِدِ وَبَكْرِيهِ بَخِيْفَرِ اِيْشَانِ نَوَشْتِه شُو دَرِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ
 وَهَرَكِه بَخَوَانِدِ دَرِ مَصِيْبِ حُسَيْنِ فَبِكِي وَبَكْرِيَانِدِ بَكْرِيَانِدِ بَخِيْفَرِ اِيْشَانِ
 بِرَدِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ وَنِيْزِ دَرِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ وَدَرِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ وَدَرِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ
 اِيْشَانِ نَوَشْتِه شُو دَرِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ وَنِيْزِ دَرِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ وَدَرِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ
 بِبِنَا مِنْ شَعْرِي فَبِكِي وَأَبِكِي اِيْشَانِ فَكَلِمَةُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَشَدَّ
 فِي الْحُسَيْنِ فَبِكِي وَأَبِكِي اِيْشَانِ فَكَلِمَةُ الْجَنَّةُ
 فَكَلِمَةُ بِنَا مِنْ شَعْرِي فَبِكِي وَأَبِكِي اِيْشَانِ فَكَلِمَةُ الْجَنَّةُ
 فَبِكِي وَأَبِكِي اِيْشَانِ فَكَلِمَةُ الْجَنَّةُ
 حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسِشْتِ وَنِيْزِ دَرِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ وَدَرِ اِيْشَانِ بِسِشْتِ
 بِبِنَا مِنْ شَعْرِي فَبِكِي وَأَبِكِي اِيْشَانِ فَكَلِمَةُ الْجَنَّةُ

نذر افس برای او و آنهاست بهشت پس بپوشه کم میکرد تا اگر فرمود
 هر کس بچاند در مرثیه حسین علیه السلام یک بیت پس بگریه و گمانم که
 فرمود یا خود را شبیه گریه کندگان کند پس برای اوست بهشت و سینه
 جلیل علی بن طاووس در لوف فرموده **رُوِيَ عَنِ ابْنِ الرَّسُولِ
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا مَنْ بَكَى وَأَبَكَ فِينَا مِائَةً فَلَهُ
 الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَى فَبَكَى فِينَا حَسْبَيْنِ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَى
 وَأَبَكَ ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَى وَأَبَكَ عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ
 وَمَنْ بَكَى فَبَكَى فَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ** در آن رسول عظیم سلام
 روایت شده که فرمودند هر کس بگریه و بگریاند در باره ماصد نذر افس برای
 اوست بهشت و هر که بگریه و بگریاند پنجاه نذر افس برای اوست بهشت و
 هر که بگریه و بگریاند سی نذر افس برای اوست بهشت و هر که بگریه و بگریاند ده نذر
 افس برای اوست بهشت و هر که بگریه و بگریاند یک نذر افس برای اوست بهشت
 و در رجال شیخ کثیری روایت که حضرت صادق علیه السلام فرمود بجهنمین فرشتگان
 بعد از آنکه در محضر شریف اشعاری در مصیبت خواند و آنجا بر اکرایند و گفتند
وَجِبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ يَا جَعْفَرُ فِي سَاعَةِ الْجَنَّةِ بِأَسْرِهِا

وَعَفَّرَ اللَّهُ لَكَ فَسَأَلْتَهُ بِأَجْعُزًا أَلَا أَوْبَيْدَكَ قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي
 قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرًا قَبْلَكَ
 وَأَيْكَلِي بِرَأْسِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَخَفَّرَ لَهُ هِرَاقَةَ تَحْفِيسٍ كَمَا خَفَّرَ
 عَالِي وَاجِبٌ يَجُودُ بِرَأْسِهِ تَوَاضَعُ فِي سَاعَتِ مَبِيتِ آبَائِهِمْ فَهَمَّ بِهَا
 أَنْ وَجَّهَ عَالِي كِنَانًا لَهَا لِيُؤْتِيَهَا نِكَاحًا فَسَمِعَ مَوْلَى جَعْفَرٍ أَيُّهَا زَيْدٌ كُنْتُ بِرَأْسِهِ
 تَوَضَّعَ فَكَّرَ ذَاتِي أَيُّهَا عَالِي مِنْ فَرَسٍ وَنَسِيتُ أَحَدِي كَمَا كُنْتُ بِرَأْسِهِ مَصِيبٌ حَسِينٌ
 شَعْرِي بِسُوسٍ كَبِيرَةٍ وَكَبْرِيَانَةٍ مَكَرَانِكَةٍ وَجِبْ كُنْتُ عَالِي عَالِي بِرَأْسِهِ
 وَبِأَمْرِ زَوْجٍ وَأَوْرَادٍ بِرَأْسِهِ صَدَقَ دَعْوَايَ مَهْ كُورَهُ أَيْ مَعْدَةَ أَرَاخِبَارِ كَانِي أَيْ سَتَا
 مَسْتَفَادٍ مَشُودٍ أَرْتَمَامٍ أَسْمَاءُ كَرَامِيذِينَ غَيْرِ دَرْمَهَابِ أَيْ مَبِيتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
 بِجَوَانِدِنِ شَعْرٍ وَغَيْرِ أَيْ فِي سَبَابِ تَقَرُّبٍ وَمَعْفَرَتٍ وَسَلَامَتِي دَرِ قِيَامَتِي
 عَيْشٍ جَاوِدَانِي حَبِيتُ أَيْ فِي أَرْتَمَامَاتِ شَائِعَةٍ قَدِيمَةٍ بُوْدُ دَرِ عَصْرِ أَعْمَرٍ
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبَعْدَ أَرْتَمَامَاتِ وَتَقْصُصِ وَحِكَايَاتِ أَيْ فِي كِتَابِ أَخْبَارٍ وَمَقَاتِلِ جُوْدُ
 أَيْ فِي صَنْفِ أَرْتَمَامِينَ أَيْ مَحْضُوصِ مَهْمَشْتَمَةٍ أَدْرِ عَصْرِ فَاضِلِ مَهْمَشْتَمَةٍ
 الْمَعْنَى أَلَا حَسِينٌ كَمَا شَعْرِي كَمَا دَرِ عَصْرِ وَنَسِيتُ مَقْصُودٍ بُوْدُ جَوْنِ كِتَابِ رُوْحَةِ الشَّهَدَاءِ
 أَيْ لَيْفٌ يَجُودُ مَرْدَمٌ رَجَبٌ مَوْجِدٌ دَرِ جَوَانِدِنِ أَيْ كِتَابِ بِرَأْسِهِ مَصِيبٌ وَجِبْ

این شعر در کتاب
 تاریخ طبرستان
 جلد ۱۰ صفحه ۱۰۰
 آمده است

فصاحت و اخلاق از کتاب هر کس از عهد خواندن آن بر نیامد بلکه
 اشخاص مخصوصه بودند که از درست آموخته در مجلس تعزیه داری میخواندند
 و ایشان معروف شدند بروضه خوان یعنی خواننده کتاب روضه الشهدا
 پس از آن کم کم از آن کتاب دیگر انتقال نمودند و از آن بخوانین
 از حفظ و آن هم اول بر ایشان ماند و کار این طایفه اندک اندک با آن
 و برای فصل مقصد که گریزیدن باشد مقتضای پیداشد از مختصر و غایب
 و اشعار و فضایل و رد اجز و مسائل فرغیه و غیر آن و فنی شد محض جمع
 مستاز و کار ترقی آن با بخاریه که یکی از علمای اعلام میفرمود در مقام
 مطالبه و مزاج که در این عصر روضه خوانی داخل در علوم شده و علمی
 شده مخصوص که باید در تعریف آن گفت **علم بیچست چیز عن عوارض**
اجساد الشهداء و ما يتعلق بها و در این فن از علمای اعلام
 و بی بهرگان از علم کتب رسایل بسیار تالیف شده بنظم و شری زبان عربی
 و فارسی و ترکی و هندی و کافه شیعیان در بذل اموال و خد مسکنداری
 باید آن در جاه در آن مجلس مصیبت و رقیب با آنکه در آن حضرت که حاصل
 بود آن شخص معظم روضه خوانست با اختیارند چه علاوه بر مشایخ

در این ایام از آن برکات و خیرات بی احصا در جهان و مال و اولاد خود
 دیده اند و لهذا کسیکه در سایر مقامات اتفاق و صدقه حتی واجبات
 آنها را ساجده و دره و لکه در همه از روی شوق و رغبت نیست بر این عمل ایستاد
 با رغبت و طبع و رغبت پال و جان خدمت کند و لکن خدمت روضه
 خوان که زین عظیم این مجالس شریفه است از خدمت سایرین که این مجالس را
 بر پا کند اعلی و اشرف است چه روضه خوان خود در زمره آنان است که در آن
 گذشته و تا به قدرت و جنت ایشان دادند و نیز مخصوص است از طایفه که ایستاد
 می کنند مؤمنین را بر نیکی و پر میرکاری و کردن اعمال خیریه که اندازه تبارک
 و تعالی باین امر فرموده و در کلام شریفش که **تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الَّذِيْنَ وَاللَّهُ مَعَهُ**
 پس معیتهای شما بسیار است و در ثواب با هم شوق کان و گریه کنند کان و خدمت
 که در آن شریک و سهم خواهد بود بلکه از خدا مان خاص و چاکران سرا در آن
 حضرت شمرده میشوند و باین منصب عظیم و مقام جلیل فایز و معزز و مکرم در آن
 که با بر شیعیان افتخار کند. لکن رسیدن باین مرتبه جلیله و در آن
 شرط نیست مذکور و شرط است بشرطی که عمده آنها دو شرط است که در مورد
 هر یک از آنها نشانی بیفایده و درجهائی شریفه است که در مورد

تا همه از دنیا بگریانند و بگریانند و بگریانند و بگریانند و بگریانند
 ایشان باند داشتن آن دو شرط العبادت باشد یا در دفتر کتب و تجارت یا در دیوان
 کا دینین و غارین و غارین و مشرکین درج خواهد شد و در این عبادت
 حمید حنی ایست که خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند
 علیه خواهد داشت پس بر هر روضه خوانی که عزم نمود و داخل گردن
 نفس خویش در این صفت دریدن بمقامات عالیه در درجات سایه توپها
 بی نهایت و اگر امری بی منت و ادبیت که برای این روضه عیبها نمودند و
 وعده دادند لایست پیش از اشتغال در این فن درست گردن آیند و شرط
 و در رانی آن بجز هم با اطمینان بلکه امتحان و داشتن باید داشتن از برای
 عدل که در کف کفایت علماء در همین دانند شرح مبین است تا اگر کسی
 شیطان و تسویل نفس که بسیار شده و بسود که باطل است بصورت حق و خطا
 در لباس صواب برودن آورده شود و کورانه خود را در همان کف عظیمه نیندازد
 و آن دو شرط یکی اخلاص است و دیگری صدق که بجای دو پله منبر است که
 بر آن بالا میرود که اگر هر دو یکی از آن دو صحیح و بی عیب باشد بر او خبر
 افتاد و از فیوضات عرش منبر بالمره محروم خواهد ماند و شرح این دو شرط

و اما در این خصوص

و چون در فصل مذکور نیز آمده شد انشاء الله تعالی فصل آفاق
 در اخلاص مستوره نماید که مقصد اصلی و عرض کلی از دستاورد پیغمبران و
 صحف شریفه آسمانی گشادن خلایق است بسوی خداوند ببارک و تعالی
 و نشان دادن ایشان است با آیات با بهره و معجزات فایده با نتجعت ذات
 الهی پس بیکانه و نامی توانای بی نیازی که آفریننده در روزی و بسنده و نگاه
 دارنده و میراننده و دنده و کننده تمام جهانیا است و احدی غیر از ذات
 مقدسش ابره و نصیبی از امور مذکوره نیست و اینهای عظام و اوصیا
 کرام صلوات الله علیهم به بیانیهای شایسته و بر این کافیه مراتب مسطور
 و واضح و بویده نمودند و در در آوردن خلایق بر زیر بار باور کردن و تصدیق
 نمودن و تسلیم داشتن آنچه فرمودند و بنا داشتن بر فرمان برداری آنچه
 فرمودند و بچما کشیدن و ناشایسته شدن و مصیبه مآدیده و جان مان بخشیدن
 بایند که خلق پروردگار خود را شناسند و خود را بنده فقیر عاجز ذلیل و استغنی
 و جز ذات متعالی خالق و رازق و دافع و مدافع ندانند حاجت دارند از آن
 بخوانند از بلا نرسند و دشمنان را در سلامت نمایند سرگشته نموندند عفو و صفا از آن
 راز و نیازند و برای آنکه باور کردند و پیروی نمودند اعمال و ادوایی مقرر نمودند

بعضی طبی و بعضی جراحی که بوسیله آنها اظهار بندگی کنند و اعتراف بجزد
 اضطرار و فقر خویش نمایند و با آنها حاجات خود را بخواهند و حق ربوبیت را ادا
 نمایند و این عمل را در لسان شرح عبادت گویند که حاق معنی آن پرستش و بندگی
 کردنست که تمام نشود و درست نیاید تا آنگاه که خود را بنده داند و عبادت را
 از روی عبودیت خود بجای آورد چسب شود که انسان عبادت کند و پسندد
 آنچه را برای او خواسته و لکن معنی عبودیت در کون نفسش نباشد و خود را براسی
 بنده نداند و از اینجهت سرکشی کند و از معاصی کناره نگیرد و گاهی بعکس میشود که
 خود را بنده داند و لکن در پرستش مسامحه نماید و این مطلب مشهور و حادث محل خود
 ذکر شده در مقام فرق میان عابد و عبد و عبادت و عبودیت در هر دو در حله
 باید برای ذات مقدس حضرت احدیت جل جلاله شریکی قرار ندهد یعنی پرستش نکند
 مگر خدا و خداوند او خود را بنده احدی نداند مگر بنده ذات مقدس او معبود دیگر و غیر
 او و مولائی نداند غیر او و در مقام آیه مبارکه **إِيَّاكَ نَعْبُدُكَ اللَّهُ يَا مُنْتَفَعٌ**
 ببرد و مقام و بجهت کاذب نبودن در این دعوی باید آنچه بزبان گفته در سویداء
 قلبش ثابت و راسخ باشد و کردارش با آنچه در دل گرفته و بزبان گفته مطابق
 باشد پس اگر کسی پرستش کند مخلوقی را باینکه داعی و محرک او در کردن آنعبادت

مخوق باشد که یاد قلبش جای گیرد و او را از این عابد خوشتر آید یا از آن
 خل مالی با و دهد در عبادت برای پروردگار خود شریک قرار داده و در خل
 در یکی از مقام مشرکین شده و این مطلب با شهادت وجدانی عقل
 صافی بر آن در مطاویف کتاب و سنت بغایت واضح و بویید است بلکه بعد از
 تأمل معلوم میشود که اذن در عملی مابین خود و او استن ان معقول نیست
 که آن منافی است بقرض اصلی از ارسال سل و انزال کتب و مقاصد غیا
 علیهم السلام و از حکیمه علی الاطلاق نشود چنین کاری صادر شود و بر فرض
 جواز معقول نیست که بر روی آن عمل ثوابی باشد مستحق اجری شود پس از تمیز
 این مقدمه میگویم بر بیسج دانای بصیری پوشیده نیست که ابکار شیعیان
 و کریانین مؤمنین بر مصایب آل محمد علیهم السلام مثل کرسیت از عبادت
 موکده و مستحبات مرغوبه است که بان امر نمودند و بر آن تخریص و تحسب
 نمودند و برای آن اجرت و ثوابها می نمودند و همه مکلفین مسئول این امر
 و قیاس فرمان برند بر سر استعد و وقوه و مستحق آن ثوابها بعد از اتمام آن
 فرزند مثل اصل کرسیت بر آن مصائب که از عظیم عبادت و اجل ثواب است
 که کافران مکلفه بان و ایند و از یک صنف عبادت و از یک منبع ثواب

جز آنکه گریستن برای بر کس میسر و آنگر بایندهن چون برای همه میسر: خالی از
 مشقت نیست لهذا این طایفه مخصوصه موسوم بر وضه خوان و امن است بر گریستن
 و علم این سنت سینه را بر پا نمودند و برای تعظیم این مشعر عظیم نفوس خیر را
 بمنه دل داشتند و البته باید بداند: ملتفت شوند که این عبادت مانند سایر عبادت
 است و این عمل آنگاه عبادت شود که در مسکن کام بجا آوردن آن جز رضای
 خداوند و خوشنودی رسول و ائمه هدی تسلیه است تا الله علیه عرض مقصد
 داشته باشد و اگر در جهان مجرد یافتن بخواهیم موعود و پاک شدن از
 گناهان ممکنه باشد که با اخلاص در عمل منافاتی ندارد چه عمل از برای برهان برادر
 زمان حضرت باری تعالی است که بوسیله آن بآن نوا بسیار رسد و از شر گناهانش
 ایمن شود و این بمنزله پله اول منبر است که چون پای بر آن گذار، پستی
 غیر از ذات مقدس حضرت احدیت مخلوق در شمشیر همه در آموش کند کسی با
 نه بیه کسی را بخوید چه رسد بآنکه برای جذب نفس یا حبس نفس یا تجارب بارود و
 سخن گوید و از مصائب سمر و حلقی را بگریانه سپس نفوذ یافته اگر شیطان بود
 از این پله لغزاند و هوای نفس او را در دام و امن بگوشد دنیا کشاند و برانی
 مال با فریقین بال یا نثر فضل و کمال در قطار امصار و بلاد وسیعین می سن

گفتارش و در اسماع عباد بر سب بر آید و سخن گوید در روضه بجا آید خود را به سلامت
 انداخته که همیشه بجای آن نیست و بعضی از آنها اشاره باید نمود **اول** آنکه
 چون در این بجهت آن عرض فاسد از قیوضات و ثوابهای موعوده که برای این طایفه
 نموده محرم کرده و بجهت اندکی از خیفه کشیده دنیا و غرض فاسد سمع و ریا
 دست از نعمتای بی نقص و زوال آخرت کشیده چه از وضاحت دین مبین است
 اجزاء گذشته که ثواب در مقابل عبادت است و آن نعمتها بازار بندگی است و خیار
 بی اختصاص عبادت نیست بلکه محسوب از شرک خفی است **ثانی** اسلام کلینی در
 جامع کافی در باب المستاکل علیه و الباسی به روایت نموده از ابی عبد الله **ع**
 که فرموده من اذاع الحدیث لنفعکم الدنیا لم یکن له فی الآخرة
 نصیب و من اذاعه لآخره اعطاه الله خیر الدنیا و الآخرة
 هر کس قصه کند از حدیثی از یاد گرفتن و نقل آن از برای دیگران منفعتی نبوی
 که بوسیله آن مالی بدست آید برای او در آخرت حظ و نصیبی نخواهد بود و هر که
 قصه کند از تعلیم و تعلم آن خیر آخرت احد او ندارد عطا میفرماید خیر دنیا و
 آخرت و نیز فقره اول را در آنجا از آنجا بسند دیگر روایت کرده و شیخ
 فیه محمد بن ادریس حلی در کتاب سر از کتاب ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه

نقل کرده که او از جناب ابی ذر حره نقل کرده است که فرموده **مَنْ تَعَلَّمَ**
مِنْ عِلْمٍ الْأَخْرَجَ بِهِ عِرْسًا مِنْ عَرْضِ الدُّنْيَا لِيَجْزِيَ
بِهَا جَنَّةً هر که بیاموزد علمی از علوم اخرت را و عرض او از آن باید که نشن
 تحصیل متاعی باشد از متاعهای دنیا بوی بهشت را بخورد و بشنید که شیخ ابن ابی
 جمهور احسانی در کتاب عوالی اللسانی روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام
 که **رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُرُوعٌ مِنْ لَحْدِنِ الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِهِ وَعَمَلِهِ**
وَهُوَ بَيْتِي وَمَنْ آوَى إِلَيْهَا الدُّنْيَا فَهُوَ حَقْرٌ كَسْبَتَا عِلْمَ رِزْقِ الدُّنْيَا
 عمر که نجات یافته و هر که قصد کند بان تحصیل دنیا را پس بهره او از العلم همان است
 که قصد کرده و تحصیل نموده یعنی دیگر از اخرت حقد و غنیمی ندارد و تسلیم بر نفس
 برالی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام همین مضمون را در کتاب خود در آنجا
 زیادتی نقل کرده که **مَنْ آوَى إِلَيْهَا الدُّنْيَا فَهُوَ حَقْرٌ كَسْبَتَا عِلْمَ رِزْقِ الدُّنْيَا**
 زیادتی که عدد در برده استن غنیمی در اخرت هرگز نیرسند و بجهت این معنی
 که علم دین در راه دنیای گرفته چنانچه شمس باریه بر این مضمون اخ
 بسیار است که پیش از آنکه داخل شود در آنجا حقد از آن محذو نموده
 سرمایه تجارت خود کرده و بان کسب میکند و معاش خود را با آن میکند

شیخ معظم رحمته در کافیه روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 که فرمود: یا ای السعیدان در ضمن وصایا که با او کرده که لا تسناکل الناس
 یعنی نفقه خود را مخور مال مردم را بسبب و بسبب آنکه فقیر خواهی شد و ظاهر آنکه
 فقر در دنیا و آخرت هر دو باشد چنانچه از خبر مفصل انبیه معلوم میشود و
 شیخ میند این خبر را در امالی روایت کرده باین عبارت یا ابا السعیدان لا
 تسناکل الناس فلا یزیدک الله من لک الا فقرا
 حاصل آن که مخور بسبب مال مردم را که ضایعای تعالی نیز ازید باین کسبت
 برای تو جز فقر و پریشانی را و شیخ کشتی در رجال خود روایت کرده از قاسم
 ابن عوف که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با او فرمود و یا ای السعیدان
 ان تسناکل الناس فلا یزیدک الله فقرا و مضمون آن هم مثل سابق
 است و شیخ جلیل حسن بن علی شعبه در کتاب تحف العقول روایت کرده که
 مفصل بن عمر با صاحب خود وصیت میکرد و میگفت لا تسناکلوا الناس
 یا ای محمد علیهم السلام فان سمعنا ابا عبد الله یقول
 اخذ من الناس فینا علی ثلث فیرزق فیرزقنا انیظار
 فانما الیه یدبوا من دنسانا خالوا و حفظوا کلامنا و فقروا

عَنِ فَعَلْنَا سَبْعِينَ مِائَةً أَلْفًا إِلَى الشَّامِ وَفِيهَا أَحَبُّونَا وَمَعِينُوا كَمَا
 مَنَّا وَكَمْ يُحْضِرُونَ لَنَا مِنْ عَمَلِنَا إِلَى سَنَائِكُمْ وَالثَّامِسَ بِمَا فَعَلْنَا اللَّهُ
 يَطْوِيَنَّهُمْ نَارًا بَسِطًا عَلَيْهِمُ الْجُوعَ وَالْعَطَشَ وَفِرَقَةَ أَحِبُّونَا وَ
 حَمِيظُوا أَقْوَلْنَا وَأَطَاعُوا أَمْرَنَا وَكَمْ جَاءَهُمْ أَفْعَالُنَا فَأَوَّلَتْ
 مَعَهُ إِذْ تَحْتَنُّ مِنْهُمْ نُحُوزِيهِ نَالِ مَرْدَمِ رَابِئِ سَيِّدِ الْإِلْمِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ زَيْرُكَ مَنْ
 شَيْخِ مِ ارْخَرْنَا ابْنِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ يَفِرُّ مَرْدَمِ مَسْرُوقِ شَدِيدِ دَابَرِ
 مَابِهِ فِرْقَةُ فِرْقَةُ دُوسْتِ دُوسْتِ دُوسْتِ مَارَا بِاسْتِطَارَ قَائِمًا كَمْ بَرَسَنَدِ بِنِيَامِي مَا يَعْني
 عَرَضَتَانِ ارْجَحْتِ الْعَيْشَ وَخَوَشَكْتِ الرِّانِي هَتِ دُوسَلَطَتِ تَابِسِ كَفْتِ يَعْني
 اِطْمَارِ تَشِيْعِ وَمَجْتِ كَرْدِ وَسَخَانِ مَارَا حَفِظَ كَرْدِ وَكَلْنِ كَوْتَابِي كَرْدِ دَرِ افْعَالِ
 مَا يَعْني مَا بَعْتِ نَكْرُودِ مَارَا دَرِ كَرْدِ وَاپْسِ بِنُودِي بَرَانِ كِرَانِ اِشِيَارَا حَاوِزِ دُوسْتِ
 دُوزِخِ دُوسْتِ دُوسْتِ دُوسْتِ دُوسْتِ مَارَا سَخَانِ مَارَا شَيْخِ دُوسْتِ دُوسْتِ دُوسْتِ دُوسْتِ
 كَرْدِ دُوسْتِ بِيْتِ اِنْكَ بَسِيْطِ اِمْوَالِ مَرْدَمِ رَابِجُوزِ نِيسِ بَرِ خَوَابِ كَرْدِ وَضِ اِسْعَالِي شِكْرِي
 اِشِيَارَا اِرْشِيْشِ جَهَنَّمَ وَمَسَلَطَ كَرْدِ بَرِ اِشِيَانِ تَشْكِي وَكَرْدِ سَكِي دَرِ دُوسْتِ دُوسْتِ دُوسْتِ
 مَارَا وَكَلِمَاتِ مَارَا حَفِظَ مَرْدَمِ دُوسْتِ دُوسْتِ مَارَا اِطْلَاعِ كَرْدِ وَخَالِفِ نَكْرُودِ دَرِ افْعَالِ
 مَارَا يَعْني رِقْمَارِ وَكَرْدِ اِشِيَانِ مَانْدَرِ فَا رُودِ كَرْدِ اِرْمَا سَتِ بَسِ اِنْ كَرْدِ اِرْمَا يَنْدِ

زایشان و مردم خود را محکم صاحب دارند زانی و غیر او در شرح این کلام شیخ
 عیسی که فرموده با باب است که بعلو و اجاری در ذم ایشان رو کرده چنین ذکر کرده
 که مراد او کسی است که علم را آلت قرار میدهد برای خوردن اموال مردم و آنرا
 سزایه میکند که بآن کسب کند و وسعت دهد در معاش خود با آنچه سزایه آید
 دوم در این بسیاری از اهل علم اگر چه وارثان او و خود و مصداق معلومند ایشان
 است جماعتی از طایفه جلیله روضه خوانان که حاصل عرض ایشان از تعلم این فن
 و آموختن آنچه متعلق بر روضه خوانی است از اخبار فضایل و مصائب و خطب و
 مواظف بلکه بعضی از مسائل و بنیه که با اصطلاح ایشان در آن جای گزیده است
 از آنها اصل مقصد مجرد کسب و تحصیل مال است بدون ستر و تقیه و توریه بلکه
 مثل سایر اهل کسب تجارت معامله کنند و در زیاده و کمی عاقله و گفتگو نمایند
 بر بی ادب در رفتن مجلس عرض متاع خود بر شتریان و اسطه با و نسته
 رفته اند و بعد از رفتن خواندن بی ادب یا باذن بی تعیین مقدار سخن
 اگر از آنچه قصه کرد از خود خبر از این خواندن نفی می گویند و بد گویند چنانچه
 مجلس درس و مفتوح کند بلکه بعضی از پست نظر آن ایشان در بالای منبر سوال
 کنند و بانی طلبند و آنچه خواننده معاند کند و از عجب آنکه باین کاری تجارت

و معاد خد دنیا یا آخرت در مجالس و محافل و بالای منابر افتخار گشته و خود را از
 چاکران خاص حضرت سید الشهداء علیه السلام شمرند و خوشتر اصحاب حقون
 عظیم بر همه مستحق بر کوه توفیق و اکر ارام و تقظیم و احترام دانند و از بختگاه
 در بالای منبر سید آقا ^{علیه السلام} حسین بن علی السلام چنین کردند و چنین فرمودند و با شما چنین
 کند بیچاره، چافل غافل از آنکه میان او و آنحضرت ابداً علاقه نیست و بین ایشان
 دور تر است از مابین زمین و آسمان و قدر و رتبه اش پست تر است از پستین
 کب مانند تمال و سبزی فروش و نامش در دفتر کتب است و باید مثل ایشان
 بر ساله حساب منافع خود و از این تجارت برسد و جنس از آن خود هر روز در شرح
 برساند و باین حال کارش از همه آنها خراب تر زیرا که کسب خود را نصف عبادت
 نیست پس صحت آن مشروط بر اخص و مقدر نیست همان قدر که سرمایه
 از تمام محرمات شرعی پاکشد در عمل کسبیش نیز محدودی شرعی نباشد کار مباح
 کرده و حسرتی بر او نیست بلکه اگر قصد کند کسب خود و تخصیص مالی بجهت زیارت
 بیت الله اکرام در زیارت نمودن عمیم ^{علیه السلام} و زکات سادات و علماء و فقهاء
 و وسعت بر عیال و امثال این امور استیجات مایه و اعمال خیریه با جو روش
 خواهد بود و اما مشغول روضه جوان مثل شغل طالبین علوم دینی که محسوب

بخار و مندرج در بالاستند و دوست میان او عزیز باخیر عظیم کردار
 انجمن و تربیت باشد یا خسران عظیم اگر نه قصد تحصیل مال و جاه و نیو
 نباشد چه این سواد که آن لا بهار ابا و مرست نمودند بجهت تجارت آخرت
 تحقیق بر فای حضرت احدیت و رسیدن به نغم حبت به مجرب کسب متاع
 دنیای دینه و مجرب متاع معشوش و حطام دنیوی و از این میان کسوف شد که
 بجهت ذکر نسیان و مناقب و حالات و مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام
 بی سست جاگری و منصب فوکی بخدمت پیدا خواهد کرد و ذکر هر کسب فضایل
 و ... تر بیع کند و نشود به بجهت تجارت بلکه مکاری که انهار نقل کند از جلدی
 باین برای محسوس که ایه و خطابی که حل کند انهار از دکان بخانه برای گرفتن در
 همواره نگران و قدس گذران بختاب محبوب خواهند بود و لکن در صحنه جوان انگار
 در قطار چهار زن شخصیت در آید که آنچه گوید برای حق و حقیقت و ادای حق و این
 غیر سست باشد از کبسی خواهد بود که آن فضائل و مصائب را سرایه نموده
 نایز و نغزین تجارت شده به آحتی کسی ندارد و خدمتی برای احدی نکرده و بر
 از عیان و زان این بزرگواران علمی در او سر زده پس این صفت چاکری از کجا پیدا
 و سبب این اغیار از کدام مآخذ است آمده بلکه در صحنه جوان با تقوی و دیانت

باید راه نماز این قسم تجارت و حلیت آنچه میگیرد و بعضی این خوانند زار و حمت پیدا
 کند و از آنکه بقصد تقلید آنرا بر کردن خود ننهاده سوال کند و قسم جایز آنرا از این
 صورتی که در آن و در امثال آن استیجابات تصور نموده اند بدست آورد که آیا
 در معامله بر این عمل و امثال آن استیجابات اجرت در مقابل عنوان نیابت از
 صاحب چه است چنانچه در اجاره بر زیارت یا حج از غیر قسم نموده اند که حج
 در مقابل عنوان نیابت در زیارت یا حج است نه در مقابل نفس عمل زیارت و
 حج پس بنا بر این وجه میباید اجیر در ابتدای شروع در عمل قصد کند که نیابت
 از جانب آنکه او را اجیر کرده و اجرت داده و بقصد نیابت از او زیارت کند یا
 حج نماید یا روضه بخواند پس فی الحقیقه آنچه میگیرد در مقابل این عمل خواهد بود که
 خود را نیابت از غیر در عمل حج مثلاً و آرد داده که پس از قصد نیابت چنانست که گویا
 اجرت دهند خود زیارت یا حج بجای آورده و یا روضه خوانده است بهر تظان
 از او و بنا بر این وجه میباید بقصد وقت در عمل زیارت یا حج یا ایجاب که عنوان عمل
 روضه خوانست از اجیر نیابت محقق باشد تا عملی که نیابت غیر کرده علی وجه العنا
 از او واقع شود و مستحق اجرت گردد که هرگاه فعل را اجیر نیابت بر وجه عبادت و
 بقصد وقت واقع شود و هیچ وجه مستحق اجرت نخواهد بود و یا آنکه اجرت در

حقان در مقابل نفس آن عملی است که در مقام امتثال امر شایع مقدس با جبار
 بجای آورد چه بعقد نیت رضایب وجه باشد یا نباشد و گویا این که جو از اقد حجت
 بر این عمل مطلق و اتم از صورت سابقه نیز خواهد بود ماینکه هر چند نیت قصد قربت باشد
 در مقام استمال امر شایع با جبار نباشد بعقدی که نفقات مخصوصه میخواند کافی
 است. هجرت در مقابل نفس آن خواندنت که بسیار سبب که به غیر گردد
 بدون ملاحظه اینکه نفس محبوبه از عبادت باشد یا بجز در همه این مقامات سخن
 بسیار و در هر طریقی است اشیاء آن محل گفتگوی فقهای اعلام است چنانچه
 شطری از کلام در این مقام را در مسئله اخذ اجرت بر اذان گفتن که در میان
 مسجحات نظیر سخن وضع خوانند مشروطی که در فرمودند و اگر چه در آن مسئله بعضی
 در بعضی حدیث تصریح بجواز فرموده ولی قول مشهور میان علمای اعلام حرمت
 اجرت است و در آن باب اخبار بسیار نیز وارد است ثقه الاسلام کلینی در کافی
 شیخ حوسنی در تذیب بسند بسیار معتبر روایت کرده اند از حضرت ابی جعفر یعنی امام
 محمد باقر علیه السلام که فرموده اند که اگر در غیر شود در پشت سر آنکه میطلبد بر آن
 گفتن اذان و آوردن نماز مرد او شهادتش مقبول نیست و شیخ صدوق در فقیه
 بسند صحیح همین خبر را نقل کرده ولی در آنجا مذکور است کردن نماز با ایشان که مراد

انست و نیز شیخ صدوق در کتاب فقیهه روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام
 که مردی خدمت بختی رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین سوگند بخدای که من تو را
 دوستانم برای خدای خودم و جمل منم حضرت باو فرمود لکن من تو را دشمن دارم
 برای خداوند عرض کرد چه از نمود زیرا که تو در اذان طلب میکنی کسب یعنی اذیت
 میکنی برای گرفتار شیخ طوسی همین چیز را در تهذیب نقل کرده باز یادسته
 که فرمود و بر تعلیم قرآن بر زمینگیری و شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 میفرمود هر کس بر تعلیم قرآن بر زمینگیرد خط او در آیات همان است که گرفته
 و نیز شیخ در کتاب از آنجا روایت کرده که فرمود آخر چیزی که مفارقت کردم
 بر آن حبیب قلبم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن بود که فرمود یا علی
 هر گاه نماز کردی نماز کن نماز ضعیف ترین آنانکه در پشت سر تو اند یعنی ما بین
 و مؤذنی بیکر که بر اذان گفتن اجرت میگیرد و در کتاب جعفریات از آنجا
 روایت که اجرت مؤذنان از اقسام سخت ستمندند مثل هیت میت و نظایر آن
 و غیر اینها از اجزای بسیار که در مجلس ثبت شده و مشابیه و ضعیفان با مؤذنان
 واضح است زیرا که مؤذنان اعلاج میکند مؤمنین بحضور وقتی که بیایند
 حاضر شد الوقت در محضر خداوند تبارک و تعالی بر سیدن وقت بهترین اعمال

که سبب بستگاری و خاموشی کردن آتش است که سبب گمانان برای خود
 افروخته و غیر اینها از فضایل آثار و خواص نبوی و اخروی نماز که معراج
 مؤمنین است همچنین بر وضه خوان اعلام میکند مؤمنین بر فضایل و مناقب
 و مصائب سادات امام و رسیدن موسم عیلمه سبب تقرب بخداوند و خوش
 نویدی رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام و نجات از شداید در دنیا و آخرت و
 خاموش شدن دنیا و آتش است یعنی کسبتن بر آل محمد علیهم السلام و چنانچه
 از آن بر چه مستحب است و لکن بر غالبی شاق چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان
 فرمود که *أَمَا إِنَّ لَكُمْ بَعْدَ وَضْعِ عَصَاكُمْ لَيْسَ جَزَاءُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَقَامِ آدَمَ*
 این مستحب بر آنست و دیگران را آسوده گرداند همچنین است که ریاضت ایشان چنانچه
 سابقاً توضیح نمودیم بهر حال تحریف وضه خوان کاسب شدتین این است که در بنا
 اخذ اجرت بر کسب عمل خود چون نمیدانند آن عالم که بنای عمل خود را بر تقلید از او
 گذارده و هشتمند در آن نیکو کسب از او اخذ نماید و بهمان شتمی که شمر موده
 عمل کند تا از بیعت کسب حرام و مال حرام آسوده باشد و حال که خود را بجیمه
 این کاسبی از سیدی از قیو ضوات اخذ میخرم کرده بنکال و عذاب آن خود را
 گرفتار نمیکند بیستهم از فضاوت اگر در افضل شوند در آن سخت که بهر آن خود را

فروختند بدینا شیخ حلیل جو فرزند احمد قمی در کتاب غایات و ایات کرده که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **لَسْرُ الْفُتَايَا مِنَ بَيْعِ الْخَيْرِ تَرِيدُونَ**
وَمِنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ الْخَيْرَ تَرِيدًا غَيْرًا بِمَرَدِّهِ كَسِيَ سِتْرَهُ که در دست
 آخرت خود را بعهوض دنیا می خرد و بدتر از این کسی است که در دست آخرت خود را
 بدینای دیگری که دین از او رفت و دنیا بدست دیگری رسید و اینصورت در
 اجزا عمده موجود است و در تبیانهاست آنچه شیخ صدوق در کتاب عقاید
 الاعمال روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که **أَخْرَجْتُمْ كَفَرًا فَرَدُّوا
 وَمَنْ بَعَرَ حَسَنًا لَهُ دُنْيَا وَآخِرَةٌ فَأَخْذُوا الدُّنْيَا وَتَرَكَوا الْآخِرَةَ
 لَقِيَ اللَّهَ وَكَبَسَتْ لَهُ حَسَنَةً يَتَّقِيهَا النَّاسُ** هر که عرض شود بر او
 دنیائی و آخرتی پس بگزیند دنیا را و او که آرد آخرت را ملاقات خواهد کرد حضرت
 باری تعالی را در حالتی که برای او حسنه است که بسبب آن خود را از آتش و فرج
 نکند هر دو در نهج البلاغه دارشاد شیخ مفید و امامی و غیره هست که امیر المؤمنین
 علیه السلام فرمود **بِئْسَ دَرَجَتِي سَرَفِي** که در آن اصناف طالبین علم را ذکر فرمودند
بَلَىٰ أَصْبَنُكُمْ لَقِينَا قَبْرًا مَأْمُونًا يَسْتَعْمَلُ آلَةَ الدِّينِ فِي بَيْتِهِ
 آری برای علم یا قلم خوش فتنه خانی که استعمال میکند آن دین را در طلب دنیا

و معاد این اخبار شریفه و اخبار ایران یکی است پوشیده نماند که فرودختن آنوقت
 بدینا کامی بیکر فتن عالی باجاری است و برداشتن دست از گیش و این خود
 پاره صغفا که بجهت تقرب با عاظم خارج مذنب یا که فتن عالی از ایشان از نزد
 خود دست برداشته و مذنب کفر اختیار میکند مثل ابن عاص که بجهت ولایت مصر
 از ولایت و حضرت حضرت امیر المومنین علیه السلام دست برداشت و او را
 باین فرودختن دین بدینا مکرر تویج و سرزنش کردند و در شرح حال او مذکور
 است و امثال او در آن عصر بسیار بودند که پسر ابی سفیان ایشان را بدو
 و منصب پدر و پسر عاص مبتلا کرد شیخ ابو الفتح رازی در تفسیر خود بعد از
 ذکر شمه از زهد امیر المومنین علیه السلام فرمود از او چه بیع است این در آن
 این او را مولای بود از موالیان او را ابو الاسود دغلی گفتی پس از آنکه حضرت
 امیر المومنین صاوات الله علیه بجز رحمت ایزدی پیوست معاویه خواست تا او را
 استمالت دهد باشد که از دوستی علی علیه السلام بر گرداند او را هر وقت تخفد بتری
 و لطفی کردی و چیزی و تسادی بگردن نه بد و نستاند او را انواع حلوانا در او بود
 بخانه ابو الاسود بردند بنهادند و در آنجا شهید مختلط بر عمر آن بود دختری که چنان
 داشت ابو الاسود پنج شش ساله بدو دید و از آن پاره گرفت و در دهن نهادند

او را گفت ای دخترک بگوین که زهر هست کفش چرا گفت نیدانی سپهر بنا فرستاده است
 بر تانار از دیو سستی اهل بیت علیهم السلام بر گرداند دخترک آنچه در دهن داشت
 بیخاکه و گفت انشاء الله انما ابوالشهداء المرعفين عن السيد المظفر انك
 ایزد میتا هستی انك ابوالشهداء المرعفين ایتین هندی عليك بابع
 انسالنا وديننا معاذا الله ليس يكون هذا وفي الايام
 الموضينها ولكن در تعبیر از عمل سپهر عاص و امثال او بفرود رفتن دین بدنیانی
 بجمه مسایق در عبارت شده چو او دست زدین برداشت و دنیا گرفت تا دینی
 بکسی نداد از آخرت او چیزی معجا و بر نشیید در مقابل مالی که با او دار بگیا آنچه
 از او باور رسید بدینی بود پس حقیقه مرال و مودضه بیچ وجه صحبت گرفت
 و گاهی فرود رفتن دین بدنیان بدان چیز است آخرت یعنی از حساب و در علم
 نجات در آنجا و ز سبب منعم جنت اگر فتن مالی بفرصت آنکه خود میتوانست بهر
 علم تحقیق آنرا نماند و کرد و بان تحقیق دنیا کرد و مثل آنکه کسی بگری خایه پان
 کند یا سائل در بیه راه عبادات علیهم السلام مرعوب است و بان توان تحقیق آنرا
 بسیار کرد پس از تحقیق آخرت اغرض میکند و در وقت با حسی علم مالی میگردد
 صدق حقیقه تعالیه و داد و بسته واضح و دخول در آنجا که گشته بودید است

این سخن را در کتاب
 شرح تفسیر
 در بیان
 در بیان
 در بیان

و در حقین حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله ثواب عظیمی از برای قاری یک آیه قرآن و گوش کننده آن ذکر فرموده
 استگاه فرموده آید در چه وقت این ثوابها را باین ستمع و قاری میزند
 إِذَا لَمْ يَجْلِدْ فِي الْقُرْآنِ آيَةً كَلَامٌ مَجِيدٌ وَ لَمْ يَسْأَلْ بِهِ وَ لَمْ يَبْرَأْ
 به استگاه که در قرآن غلو نکند باینکه بگوید مخلوق نیست چه او کلام رب مجید است
 یا بخرد می است که خیر و برکت و نفع آن بسیار است و بوسیله او مال مردم بخورد
 بینه با و کسب کند و در خواندن و گوش دادن مرانی نباشد و با آنچه بقرآن کجایی
 نکند و بر هر دانی بغیر ضعی پوشیده نیست که این مطلب اختصاصی بقرآن مجید است
 و هر چه پسندید تحصیل آخرت و آلت دین باشد در این حکم با او شریکت و بات
 از آن اجترازه نمود و امام علیهم السلام محض مبتلا شدن باین بیهوشی تمام
 دستند تا آنجی که معامه با آنکه ایشان را با مات و برزگوار می شناختند
 از خوف آنکه در هشتمه بلاحظه بزرگی مقام ایشان چیزی از قیمت کم کنند پس
 بویا قدری از قیمت آنچه خریدند از سباب و آلات آخرت شده با آنکه نفوس
 شریفه ایشان منزه بود از فصد کردن چنین چیزی و در سیره حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام مکرر این مطلب ذکر شده این شهر آشوب و غیره از جناب امام

محمّد باقر علیه السلام، و یکرده که امیر المؤمنین علیه السلام روزی بدکان
 برآورد رفت پس بر وی فرمود و دو جامه بمن فروش پس آمد و گفت یا امیر المؤمنین
 آنچه بان حاجت دارید در زدنست و چون شناخت آنچه برآورد که نشسته و
 بدکان جوانی رفتند و از او دو جامه خریدند یکی بد و در هم و یکی بد در هم
 بروای او از دو دکان گذشته که بر او شناخته آنچه برآوردگان سیم بعلامی رسیدند
 که بان حضرت خطاب کرد ای شیخ پس از او خریدند و برگشته چون پدر یا آقای سلام
 آمد بدکان و فهمید که مشتری آنچه بود و نفع گرفته زیادیر آورد خدمت
 آنچه و عذرخواست مکرر گرفته و فرمودند معامله بود بر ضایع هر دو که نشسته
 و شیخ شهید ثانی در شرح لمعه بعد از ذکر کراهت تفاوت گذاشتن میان مشتریها
 فرمود مگر آنکه میان مشتریها فرقی باشد بسبب فضیلتی یا دینی پس تفاوت گذاشتن
 عیبی ندارد و لکن بگروه است برای کبیر مذ یعنی آن صاحب فضل و دیانت قبول
 و پیشینیان یعنی از علماء و اعیان چنین بودند که وکیل میکردند دیگر از آنکه بخزند
 کسانیکه ایشان را یعنی موکلهها شناسند بجهت فرار از بطلان بجهت که نشسته که بجهت
 و دین ایشان با بیع چیزی کم کند و از این کلمات مکتوف شده که از قبایح اعمال
 بدست شمرده آنچه شایع و متعارفست که سید یا طلبه یا حاجی یا زائر در وقت خریدن

چیزی و گفتگوی در حقیقت آن برای کم کردن قیمت آن متوسل میشود سیادت و علم
 و حج و زیارت خود که آخر من رسیدم با طالب علمم یا اراده زیارت بیت ائمه و زیارت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله زیارت ائمه علیهم السلام دارم چیزی کم کن و بسیار
 شود که فرشته باین ملاحظه کم کند و بغیوضات عظیمه رسد و لکن خرنده چاه
 با آب دینه بجهت این نفع جزئی خود را داخل کرده در مرده امانه فرخند و خرد
 بدینا و استعمال نمودند آلات دین را در دنیا و حسرت کلی کردند در این معامله و محقق
 نیست که آن علم که وسیله شود از برای کم کردن قیمت با دانه و آن با کتر از آن
 معدود است از آن علوی که در ادعیه بسیار از شران پناه بردند بجز او ندی تبارک
 تعالی و فرمودند اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ و از آنچه گفتیم
 واضح و روشن شد که این دست روضه جوانان مانند طائفه از طالبین علم و ^{خدا}
 درین صنف از اخبار زیر که روضه جوان آنچه میگوید از ضایل و مناقب ^و مصائب
 که از آفات دین و از مسائل عظیمه محصل دار آخرتست میتوانست مانند نمودن
 و معجزات آن و مسائل دینی لغتهای دانه و ثوابهای غیر متناهی بجز و بوی
 آتش بر سر و بجهت سی فطرت و تصور هست و استعمال آتش حرص و غیبت و ^و ^و
 فقر و نفاق از آن معامله مبارکه که درجه اعراض کرده و آن سرمایه که آن بهارا

بدو را هم معذور و معاوضه نموده و العجب که هرگاه بازار این کسب خسران مال
 خود را بجهت کثرت مشتریان و فراوانی طالبان بار و تنوع ارجح عیب بهوای کرد
 آوردن رز و سیم و تحویل خلعتهای ثمنه در نهایت وجه و نشاط فرج و نهایت
 باشد و بالعکس از کسادی بازار متاع خویش وقت مشتریان در اخبان در غایت
 حزن و اندوه و شکایت و در مقام جلب و تحسین مشتریان خود را گرفتار مفا
 و محاذیری نماید که برکت از آنها در تباہ کردن دین و بلاکت جان اوسب
 مستطیع مثل ذل سوال از خود مشتری و صاحب ادب که خادانش با نوسخ تفتحات
 و دخول در معاطله ذل مختار خود و نشر معایب آنها و تحسین و تحسین از معایب آن
 و گرفتن بعضی حسد و بخت در دل اگر بر او مقدمه شده و افتخار و بیانات که
 ایشان را بکس داد و از نیدان برودن که چنانچه کوشی فتوحی در دین کرده و از زدن
 صاحب مجلس با انواع اذیت بجهت رسیدن مقدار معصود چه غالباً معاطله
 مجهول و معصود عرض خواندن معین نمیشود و از طریق حکایات آنکه یکی از علما
 اعلام طباطبائی نقل کرد برای حیرت که در بندگی و اخلاص معروضی و در دشت قبل از راه
 مبارک میدان یکی از آقایان عظام او را مسجد خود که یکی از مساجد معروفه آنجا بود
 دعوت نمود هر سه را سب بردند و کسب از آنرا ناسب ندیدم و معصود می معین

و او فرمود که در او اسط ماه با و برسانه و اعطای قبول کرد و در ایام ماه مبارک
 در آنستجه مشغول و عطا در نوبه جوانی شد تا وقت ای حق معهود رسید پس جناب آقای
 معتمدی کم کرد و داد و اعطای چیزی نکفت تا در روز نوبت و یکم که با اصطلاح بعضی از
 طرفدار و رعایت جمعیت بود بهت در بالای سر مشغول ذکر مصیبت شد تا بجای که وقت
 ظهر رذن و جابه چاک کردن و کریان درین و برپه نمودن سر و شورش رسید
 و اعطای عمامه از سر گرفت و فرود آمد و در محراب درآمد و عمامه آقا را از سرش برداشت
 که جناب شما صاحب عزایه پس کافه اهل مسجد بشور و جریع افتادند و با سر برپه
 مشغول گریستن و ظهر بر سر و پینه رذن شدند هر کس بحال خود مشغول بقای عطا
 فرستاده غنیمت داشت برای گرفتن تمامه فرار داد و وسیله خوبی بدست آورد پس بنا
 کرد و با دست بقوت تمام بر سر برپه جناب آقا کوفتن و بهت با و گفتن که باقی
 مبلغ ایدیه یا آنچه میتوانم میکنم آقای بیچاره دید سر زدیگت تا بد کند کسی منتقت
 این مجلس مجرایه نیست ناچار قبول کرد و او را اطمینان داد اما دست از سر او کشید
 و برای دعا کردن با اینجالت خوش و دل خرم بعرضه منبر خزید احوال این قلب
 خراب و عمل سرب لایق عطا نام و افتخار نمودن بچاکری امام حسین علیه السلام
 خواهد بود و از خطی سخلمات میداشته معسده چه حال آنکه بسیاری از ایمان

داخل شوند در صنفی از آیات و اخبار که در آنها تهنید عظیمی شده برای آنکه بگویند
 برای دیگران از مطالب حقه مثل اخلاق حسنه و تقوی و اعمال محدود و مذموم و ثواب
 و عتاب هر یک خصوص آنچه مربوط است بحضرت ابی عبد الله علیه السلام و عت
 بیا موزند و عمل کنند و بمرزهای خوب رسند و گویند و بکنند پس بحضرت ابی گرفتار شود
 چنانچه خداوند در کلام مجید خود در مقام توبیح و سرزنش میفرماید اَنَا مَرْفُوعٌ
 النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ ایا می کنید مردم را بیکوئی یعنی بگردن
 کارهای نیک و فراموش می کنید براهی و ایستاداری خودتان را و در تفسیر شیخ
 ابوالفوح رازی مراد است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شب معراج
 مرا با آسمان بردند جماعتی را دیدم که پهلای ایشان را میبردند چندانکه میبردند باز
 دیگر باره تمام میشد من گفتم بحیرت اینان که اندک نافع است و خطیبان
 أُمَّتِكَ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَبِأَمْرٍ مِنَ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَ
 يَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ اینان خطیبان است توانا که گفتند و بر آن کار نکردند
 و مردمان را بر معروف کردند و بدویشترین کار نیستند نیز از حضرت روایت کرده
 که فرمود سخت تر روز قیامت بعد از خالی با سر که از بدیم خود منبخت نبود و غیر
 از آنجانب صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود مثل آن کسی که مردم را خیر نمود

و خود کار خندد مثل پس تن باشد که خویشش میسوزد و دیگر از میسوزد و نیز
از این بزرگوار بود دیگر ده که فرمود فرزادای و یا است بیسح مردی را با بکند که قدم از
قدم بردارد تا از خمیده چند چیز بر نیاید از زبانی که بچه بیبری رسانید و از عمر که در
صرف کرد و از پیش که از کجا کس کرد و بجا خرج کرد و از غلش که بر آن کار کرد و دیگر
دورانی صدوق و محاسن برقی مرویت که منضم عرض کرد بحضرت صادق
که بچه شمشاد می شود آنکه نجات یافته فرمود هر کس که شمشاد موافق باشد با کردار
پس از نجات یافته و بر کس که در اش موافق نیاشد بگفتارش پس او مستودع است
ایمانش زبنت نیست در قلبش بلکه نمیزد و دیده است که روز کاری با اوست و با منجان
جزئی از دستش میرسد و عیاشی و تقییر خود را میگوید از یعقوب بن شعبه که سواد
کردار حضرت ابی عبد الله علیه السلام از آیه شریفه اما مردون ان کاس لای پس حضرت
دست مبارک را بر عتق که نهند و فرموده اند کسی که خود را نذبح کند یعنی آنانکه هر
بیکوئی میکنند و خود میکنند پست خود خویشتن را نذبح می کنند و هلاک میانند و در
خار بسیار رسیده در تقییر آیه مبارک فکفیرا ایها النعمان و النعمان بر
در میافتد در جهنم مشرکین و غایبین کسانی اند که برای مردم توصیف کنند بود
حقه را که موافق عمل و حکمت است از طاعات و استقامت حسنه و عطا چقه و خود را

مردمان

بخلاف آنچه گویند عمل کنند و عقاد و دارند و نیز در احادیث کثیره بمضمون
 باین نحو رسیده که نمود سخت ترین مردم در حسرت و مذمت روز قیامت که آن
 که وصف نمایند برای دیگران عدل را و خود بخلاف آن رفتار نمایند و در تفسیر
 شریف آن **قَوْلُ نَفْسٍ اِحْسَرْنَا عَلٰی مَا فَعَلْنَا فِيْ حَيٰثِرِ اللّٰهِ يَوْمَ نَرٰوْنَهُ**
 که اینجا عتد که حسرت خورند و این سخن را گویند و از این رقم اخبار بسیارست و جمله
 از آنها در باب ادب اهل علم مذکورست و پوشیده نیست که از این جماعت طایفه
 ارز و ضمه خوانان خصوصاً آنانکه در این کابسی مقدمات و عطر پیش گیرند و گاهی
 خطب بلغیه امیر المومنین علیه السلام و مواضع شایسته و رفتار و کردار محضرت را
 ذکر کنند و مردم را از محبت دنیا و اوقات بلیات و مملکات آن برسانند و بر بعض
 دنیا و زهد در آن ترغیب و تخریص نمایند و بجای لات پیوسته ایمان دین و خواص اصحاب
 و علماء را بشین استهزا کنند و گاهی از ذرایل خبیثه و صفات قبیحه سخن گویند
 و محفوظات خود را از کتاب غزالی شافعی و تابعانش در نهایت فصاحت و بلاغت
 بی توقف و کنت بان لسنه و آیات و احادیث مناسب آن مجالس را مرتب و
 منظم ذکر نمایند و لکن خود چنان شیعه حقیقه دنیا و آلوده بجایند و ذایل استخوان
 صاحب مجالس در وقت دخول با خروج او غفلت کند و بلازم مکریم و توفیر او که در وقت

است عمل نکند یا او را خاتم ان مجلس قرار ندهد که از بهر محتمای فتوح این کرده است
 که هر کس تبه پیش ابر است ختم مجلس باید باو بشود یا مرنوا و از بهر مخطاران و
 قرآن مثلاً کتبه به هموم شود که کند ایراد نماید بگوید مرنوا پس در دو باره باو
 مرنوا و متاع خود را بزرگ شمرد بهار از آنکه داند و در نسب حسب و رفتار کرد
 بمخطاران عیب گیرد و در عداد خویش محسوب نماید با نیجات و میره و افعال
 از اهل دنیا بگوید و خود را از اهل الله و اهل آخرت بپندارد که گویا بجهت معذرت
 در محسوسات منبری او از همه خرابی قلب و قیاس او که نشسته بر ذانای بصیر مستور
 نیست که البته با این سیره سینه و سریره جنبه دخل خواهد بود در اخبار گذشته بجهت
 و ذمت سخت در آخرت معذب خواهد گردید و در عیون صدوق مرویست که
 چون زید بر او حضرت رضا علیه السلام خروج کرد و مامون او را گرفت و نزد
 آنحضرت نشست و حضرت او را توبیح کرد و با او فرمود اگر چنان دیدی معصیت کنی
 خداوند را و داخل سوزی در بهشت موسی بن جعفر علیهما السلام اطاعت کرد
 خداوند را و در بهشت داخل شد پس تو گویم تری نزد خداوند عزوجل از موسی بن جعفر
 علیهما السلام و الله میسر احدی با آنچه در نزد خداوند عزوجل است که بفرمان
 برداری و تو بکنان داری که آن را معصیت خواهی رسید و بدخان گردی

پس نیز عرض کرد من برادر تو ام و پسر پدر شمایم حضرت فرمودند تو برادر منی و او
 که اطاعت کنی خداوند عزوجل را نگاه حققت نوح و پسرش را ذکر فرمود و اینکه
 خداوند پسرش را بجهت نبی برین کرد از اهل آنجا ب و عرض آنکه تو هم بجهت
 مدیبت از برادری من برین شدی پس اگر عصیت انصاف برادری چنین است
 و پسر چنان امامی را قطع کند هرگز نکند ارد که بیکانه ایشان مقفل شود و دست
 چاکری و خادمی پیدا کند و از آنچه گفتیم معلوم شده که اگر از اهل علم و علمای
 ایجاد باطنند در این طایفه مبتلا و در این در طره طاقت افتاده و با انواع حیل
 و حذره علم دین را بسید بختی ل کند در عذاب با او شریک و بهر اندازه قدر
 علم با این رو و دستاورد در تعلیمش بیشتر کرده باشند با تعلیم چنین که علم دین را با آن
 شرافت محل سر پای کسب کند البته حدش سخت تر و حسرتش بیشتر خواهد بود و در این
 سواره شرح آنها شده چون رساله موضوع نیست برای حال آنجا که نهاد
 ذکر کردیم و لازمست در مقام تبیین بر چند امر اول آنکه مسموع شد که بعضی از
 این طایفه بجهت و اوج بار خود شرط اخلاص در این عبادت بر بسته و در بار
 در آن جایز بسته بلکه از آن فضایل مخصوصه حضرت سید الشهدا علیه السلام شمرده
 چه ریاء در طاعت و عبادتی مورث خرابی اوست جز در این طاعت که محض در

آنحضرت در درگاه احدیت از این شرط گذشته و این طاعت مخصوصه ابا را قبول
 نمودند و مستند این توهم بجا و خیال خام اذن در تباکی است که در جمله از اخبار
 ما ثوره رسیده چنانچه در مقدمه گذشت که هر که بگرداید بگرداید یا تباکی که بعضی خود
 در هیئت گریه کندگان و مصیبت زکمان در آورد و چنان بنمایاند بیکران که من
 هم مصیبت زده و مشغول گریستم و بر ناظرین هم مشبه شود فلان ثواب را و آن
 احسن بی ادراک مغربی بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله نهسته که اگر اخبار صحیح
 صحیح مستفیضه وارد شود در جوار یاد طاعت و عبادتی چون مخالف است
 با صریح کتاب و سنت و عقل قطعی و اجماع کافه علماء بایست آویل کرد در آنها چه
 رسد باین کلمه مجله که ابد اذ لالت بر معصود و در بطی آن عرض فاسد دارد چه مراد از آن
 مطلبی است مهم و محل حاجت غالب مکلفین و داخل است در قانون شریفه
 الهیه که از آثار اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که بجهت تکمیل صفات نفسانی
 فرمودند تو شیخ آن آنکه صفات حمیده نفسانیه مثل رضا و توکل و زهد و علم و همت
 آن که قوت بر آن نیست آدمی مؤثقت و معلق بر وجود آنهاست پس آن تحصیل و تباکی
 و استغراق هر یک از آنها در قلب البته سبب شود برای صد و افعال بر روز آید
 با آنها اهل و پیش و پیوسته بی میرند بوجود آن حضرت در صاحب آن افعال شرف

و این است که در صورتی که در دنیا و آخرت و در هر دو عالم

حقیقت زهد اعراض صادقانه قلب است از دنیا و علاقه نداشتن باین دنیاست
 از آن چیزی که قابل باشد در ایام نیست از آن را دوست داشت و مسرور شد
 بآینش و همگین شد از رفتن هر کس در ایام تمام شد البته رغبت و حرص
 در پیدا کردن و بدست آوردن و جمع کردن آن ندارد و از آمدن آن اظهار
 مسرت و خورسندی نکند و از رفتن مضطرب و پریشان و اندوگین نگردد
 و امثال آن یا مستحب چون سایر صدقات و سبجات بر او سهل و آسان و
 بلا مشاط در مقام زمان برداری بر آید چه در او سیم باشد و خاک در نزد او
 است و باین و امثال این از آثار و علامات میتوان دریافت که او صاحب زهد
 حقیقی است اما باید ملتفت شد که زهد صادق قلبی لازم دارد بر روز این آثار را
 از اولی این آثار و علامات بسیار شود از شخصی و حال آنکه زهد قلبی مدتی
 و در دل از دنیا اعراض بخرد و بنگه نهایت دل بستگی را بآن دارد و این زهره
 بر او میزند آنگاه غرض او از کردن این افعال مجرّه خود نمائی و ریاضت
 گرفتن در قلب بندگان خداوند باشد پس سبب آنکه من در ایام تمام و
 خداوند هم در این زهد صوری ریائی را وسیله جلب حطام دنیا قرار داده و این
 همان شرک خفی است که بایست از آن حذر کرد و اجتناب نمود و قابل اذن و

نیست در قیاس که اگر چه دارای آن مقام و آن حضرات نیک نیست و لیکن
 در صد و تحسین و شایسته پیدا کردن است از راه علم و عمل که علمای علم اصداق
 از مقرر داشته و بیان نمودند بلکه مقصود است از محبت و دل بستگی که بدیناورد
 و از میل و علاقه که بان دارد و در باید و یکی از راههای تحصیل آن حسب است
 العمل از ظاهرین صلوات الله علیهم بجا آوردن آن علامات و آثار است و مواظبت
 بر کردن باینه پیدا شدن آنحضرت رسیدن بمقصود و در آرا شدن آن مقام هر چند
 کردن آن کارها بر او سخت و دشوار باشد چه اگر این صفت پسندیده در قلب باشد
 شد کردن آن اعمال بر صاحبش سهل و آسان باشد و گرنه بجا آوردن آنها بر او سخت
 و آن کارها از او بخت صادر شود و اما بعد از اشتغال باینها بقصد مذکور اندک
 اندک آن اعمال آن صفت حمیده را جذب کند و در قلب در آید و ثابت و رسوخ
 شود و آن آثار از او بسهلتر بر زمین معلوم شد که آن اعمال که آثار و علامت
 آن حضرتند گاهی بجهت وجود آن صفت در قلب از او صادر و آن حضرات نیکو او را
 باین کار وادارد و گاهی برای او در آن حضرت در قلب خالی از این
 پس در هر دو حال این اعمال ممدوح مستحسن و محبوب از عبادات و قربات خواهد بود
 و از عالم بریا و سمع فرسنگها دور است و این مطلب سرایع علاقه بر آنکه وجدانی

است و از آهش دیده و شنیده شده و بخوبی و معاینه رسیده در اخبار اهل بیت علیهم
 السلام بان اشاره شده چنانچه آمدی در غرر و در آن حضرت است میر المؤمنین علیه السلام
 روایت کرده که فرمود این لَرَّكَ نَحْلِيماً فَحَتَّامٌ فَإِنَّهُ فَلَّ مِنْ نَسْبَةٍ يَقْوَمُ
 إِلَّا أَنْ تَشْكُ أَنْ بَصِيرٌ مِنْنَا أَمْ كَرَّ حَيْمٌ نِسْتِي سِي سَكْفِ عِلْمٍ رَا بَعْدَ كَيْفٍ لَعْنَةُ
 عَمَلٍ كُنْ زَيْرٌ كَمْ هَسْتِ كَسِي هَسْتِ خُودِ رَا شَبِيهِ قَوْمِي كَنْدَمَرُ أَكْرُ نَزْدِيكُ شُودُ كَمْ كَرْدُ دَا دَانِ
 قَوْمِ وَ اَرَبِشَانِ مَحْسُوبُ شُودُ وَ نَزْدِ رَا بَعْدَ اَرَبِشَانِ اَرَبِشَانِ دَا اَيْتِ كَرْدِه كَمْ وَ نَمُودُ مِنْ لَعْنَةِ
 بَحْتَمُ لَعْنَةُ بَحْتَمُ كَسِي كَمْ عِلْمٍ رَا بَعْدَ نَبَذِ وَ چنانچه گفتیم حایم بخوابد و بهین مضمون
 در زهد نیز وارد شده که امر تبه فرمود بجهت تحصیل زهد و چون این مقدمه معلوم شد
 پس میگویند که سینه بر حضرت ابی عبد الله حسین علیه السلام اگر چه از افغان حجاج
 و اعضاء او کابری چشم است و لکن سببان محبت قلبیه است که از تصور و رو و آنصفت
 عظیم بر آن محبوب خداوند تبارک و تعالی قلب محرق شود و بسورش در آید و سبب
 شود برای بیرون آمدن انگار زردیه کان و رسوخند اصلی الله علیه و آله فرمود
 لَقِيلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَرَارَةٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ
 أَبَدًا بِرَيْتِكَ بَرَايَ شَهَادَتِ حَضْرَتِ ابِي عَبْدِ اللَّهِ حَرَارَتِي دَر دِلِهَائِي مُؤْمِنِينَ اَسْتِ
 که هرگز سرد نشود و نیز فرمود که برای حسین علیه السلام محبتی است در قلوب مؤمنین

و این محبت با اطلاع بر آن مصائب سبب شود برای انحراف است که سبب است برای
 گریستن بسیار شود که مومنین دوست دارد این حالت را و لکن نخبه نقصان در اصل
 محبت یا پوساندن پرده سهوات آنرا یا مانع شدنش از تصور آن مصائب برستی
 غیر آن از انواع آفات قلبی و موخن دل که بی آن نتوان گریستن از نقصان خیر
 عظیم محروم ماند با آنکه او را از این حالت خوش نیاید و دوست دارد که مثل دیگران
 باشد و نیست پس با دستور العمل دادند که باین قلب خراب که باین است با بادی آن چو
 بیست گریته کاب در آرد و آنچه توان گریستن از آثار و علامات سوختگی قلب که از اثر
 محبت است بعد نشینان آن مصائب بجای آرد که باین عمل بعضی با جور و مشایخ
 بود و در ده بر آن رای خواهد بود برای آبادی قلب و روشن شدن آن بنور محبت
 و نیت و توبه این مقال است که همین دستور العمل را در گریه کردن از خوف خدا
 عزوجل نیز داده اند چنانچه در آیه شیخ طوسی و حکام الاخلاق بکسی در مورد عطف
 رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکور است که فرمود ای ابوذر هر که را تلمیذ دهند که از
 آن علم بگیرد در بر او است که آن علم باشد که باین علم باشد که باین فنیست
 زیرا که صدی عزوجل وصف نموده علماء پس فرمود ان الدین انوار العلماء
 من مبله ما خرایت با یاد زین استطاع ان یبکی قلبک

در سوره ان با تصور آن

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَطَمَّ قَلْبَهُ فَمِنْ قَلْبِهِ الْحَزَنُ فَلْيَا لِي إِنَّ الْقَلْبَ الْقَلْبُ
 بعیند من الله ولكن لا تستغرون ای ابو ذبیح که تواند کرد از خوف خدا
 پس که یکدیگر که تا آنکه پس حزن و اندوه را شمار دل خود کند و خود را در آرزوی
 گریستنندگان بدینگونه در سختی بقاوت دوست است از خداوند و گریستنندگان
 میداند و همچو نماید که از برای هر سه نیت باکی نظیر هر وقت آن معاون نفسی لطیف
 دیگر است که نماید و او را بدین نیت است که مؤمنین بگیرد با کبر و در کفایت
 بگیرد مانند برادران خواهری که در میان او در نیت هر باقی در نیتان در نیت
 هم در آید و از عزیز رفته خود را و گنند و از محسن و حصال سپید و در همان
 و کردار نیک و شدت مصایب و بلائی او هر یکت هر چه بنا برش آید برای بگیرد
 بگویند و بگیرند و از گنند و نظر زنده و حاضر نگردد به نیت زده و مصیبت
 و گریستنندگان و دیگر بر او آورند و پیشه و مؤید او را است آنچه در او آب و در
 عاشورا در جگر شریف زیارت عاشورا معرزه نگردد است که حضرت صادق علیه السلام
 فرمود پس ندیده و توجه کرد که بر حسین علیه السلام و اندک سر که در زمان او سینه
 و از او نیت کند که بر زبان بر بختنرت و در خانه خود حبس کرد و در آنجا حبس
 بر بختنرت و در آن نیت کند که در آن نیت بر نیت و در آن نیت و در آن نیت

گویند بعضی از ایشان بعضی را بسبب آنحضرت یعنی هر کویند و بکنند این کار را
 و این شرح است از بتاکی بعضی مذکور بهر حال در بتاکی مدوح محبوب که محسوب است
 و عبادات است شایسته از یاد که از اقسام شرک مخفی است نیست سبحان الله تعالی
 آنحضرت تمام این مصائب را بجهت احکام اساسی توحید ذات مقدس ارب تعالی و اعدای
 آنکه حق و اتقان مبانی دین مسیون و حفظ آن از طرق بدعتهای مخدین بود چنانکه
 ذی شعوری احتمال میدهد که آنحضرت سبب شود برای جوار اعظم معاصی و اگر مریض
 که شرک باشد و کویا سبب این تبهتم فاسد و خیال شیطانی تا تلنگردن در ریاض
 و قبح اوست یا پوشاندن کثرت حرص و غنم بزد و سیم قیام از اول الله العالم
 کتبت این آنکه آنچه گفته شد در شرح حال روضه خوانی نیست که ساله شد از تمام
 مفاسد سخن گفتن و آواز بلند کردن و سخن بودن خرابی او در مجربند و شستن
 اخلاص و اقدار در این شدت بداعتی تحصیل الیجاه پس اگر العیاذ بالله خدا
 بر این در باره شد شود بدرون گفتن و اقرابین بر خداوند عزوجل و
 رسول و ائمه و اینها سائند علیهم و علمای اعلام و خوانندگی کردن
 و اطلاق اینها در میان کسان و سون پیش از خود بخوانندگی و ادبش و بی ادب
 بکنند و غیره و اینها در این و برینها در رفتن و از زدن حاضرین در کردن

بگنایند بیغده که مفاد پاره از آن حرامزانی انعامات و ترویج باطل در وقت
 دعا و قبل از آن و مع کسیکه مستحق رحمتند و انانت بزرگان دین
 و افشا اسرار آل محمد علیهم السلام بر آنچنان فتنه و اعانت ظالمین و محرو
 کردن مجربین و مجتهدین نمودن فاسقین و کویکس نمودن معاصی را در نظر
 و خاطر کردن حدیثی بحدیث دیگر و تفسیر آیات شریفه بآراء کاسده و نقل اجاب
 باطله فاسده و فتوی دادن باند اشتن هیت آن چه سخن با مخالف آن
 و تنقیص انبیا و عظام و اولاد بسیار اکرام علیهم السلام بجهت بزرگ کردن و بلند
 مقامات آنکه علیهم السلام و انداختن بعضی از دعوات خیر بجهت منافی بودن آن
 با غرض فاسده او بگفتن سخنان مناقضه و باطل نمودن قصه در قصه و
 تشویش شدن برای زینت دادن کلام و رونق گرفتن بچاسن سخنان کفره
 و حکایات مضحکه و اشعار فخریه و فتنه در مطالب مشرک و ذکر شبهات از
 مسایل اصول دین بی بیان رفع آن باید داشتن و آن و خراب کردن
 اصول دین ضعیف سلیمان و ذکر آنچه منافی است با اصول دین و
 علیهم السلام است و طول دادن بجهت بجهت اعانت کفر و
 نمودن حاضرین را از اوقات نفیلت نماز و امران دین میباید که در حضور

بود قوه اشال نیست پس اصل سرمایه که کسی از چند جهت حرام و کسبان کسب
 بیست خوک و میده و سکر و غناست چون با قصد حرام جمشود حرام اند خرا
 آنچه کیر و حرام اند حرام و مشغول لذت صاحب پول بلکه اگر فی الجمله وجا
 در ایست در این فن دارد بگو که سایر در وضه خوانان با و اقد گفته و
 یاد گیرند و بنظر بقیه اوسیر نمایند در تمام مفاسد و خرابیهای آنها و حرانی
 سنانی که زانها یاد گیرند شریک و سهیم خواهد بود تا یوم نشور و در نامه عملش
 خواهند نوشت آنچه مانها کند که از او آموخته اند لیکن آنکه از آنچه چیزی
 بقصد ای اخبار عدیده که فرمودند من استن کسب کسب کسب کسب
 بوند ها و در من خجک بیاورد بجهت آن بقصد من او را هم
 آنچه هر که مقرر کند خرقه بدیر ابر است گناه آن طریق و گناه هر که
 عمل کند باین راه که از گنا مان آنچه چیزی کم شود پس در وضه خوان
 اجازت مسکین کردن که تن در حال خود و مفاد آثار اهل بیت علیهم السلام
 کند بیدر می نماید و در خونی برای انواع مصیبتی که با اختیار و شعور
 در نزد حق بن نوزد و آرزوی هر دو برای خود بخواند و بگریه و آه کشد و فوس
 در که چه در دست او با آنکه دیگر از ابا آنها رسانده و

محرم مانده و در چه دیوانهای رشت نام خود را درج نموده با آنکه بحرانی
 بهمت و تخلیص رت و نظیر سریرت یقوت است بهم خود را در دفتر ناصرین و
 ما و حین و ناشرین آثار اهل البیت علیهم السلام و امثال آنها از صحاب
 کتاب علیین در آورده این هندا الا حسن ان هبین سبتم اگر
 معصوم و از این فصل بیان تکلیف شخص و وضع خوانست و کیفیت اشتغال او در این
 فن و صنعتی که پیش گرفته که روح آن اخص است در این عمل و بجا آوردن آن
 و داعی فرمان برداری امرضای تعالی و خوشنودی رسول خدا و ائمه بدی صلوات
 علیهم و ایری کردن صدقه گیری علیها السلام که خود معنی و در مقام رعیت
 دیگران میگوید که آن در روح مقدسه در این مانده حاضر و ناظر بگریزند گان
 و مشغول بفراد درین زمانه بگردد و بگریزند بداعی سمعاریا و جلبان نیاد
 دیگران که از او بهره مند شوند و بیفوضات بجد و احصا رسد پس تکلیف
 چه صاحب مجلس چه غیر او از حاضرین عانت در عایت و توقیر و اگر ارام در
 و انعام هست با و مجال و زبان و سایر جودرج بقدر آنچه از قوه برآید و غمه
 تواند در آید و آنچه با او کت نبر کرد و فایده بختی که در این عمل برایشان پیدا کرده
 خواهد کرد چه آنچه با او دهند و با او بکنند از متاع دنیا و رسوم بی بای اوست که

تمام آن بیک تار میوی جاریه هستی که هزار تار از آن متوسط آن روضه خوانان
 رسیده مقابله بخوانند که در پس هر چه دهنه کم دادند هر چه کنند کم کردند و این
 مطلب بحسب ملاحظه مقدمات گذشته بدیهی و مطابق است با سیره حضرت
 ائمه طاهرين عليهم السلام با این طایفه و امثال ایشان از معتدین قرآن
 مجید و مداییر شیخ جلیل این شهر استوب در ساقب خود روای کرده که
 در سنه و حدت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که پیشینه در روز نوروز
 که خلق پنجاب استنیت گویند طاهر غرضش نایب از خود آن جاری بود و پنج
 بیاید از تحف و هدایا تمام را ضبط کند پس حضرت در نمودن در اجازت
 رسولی صلی الله علیه و آله تقشیر کردم برای این عید خبری نیافتم و این
 سنت در اسلام است و اسلام از آن محمود و معاد الله از آنکه زنده کنیم از آن
 که اسلام از آن میرانده پس منصور گفت غرض ما از این کار سیاحت لشکرا
 از آنجا اوند عظیم شتم سید هم که پیشینی پس حضرت نشست و ملوک و امرا و
 عا که شرفیاب میشدند و تنیت میکنند و تحف و هدایا بحضور مبارکش میاورند
 و خادمی از منصور در بالای سر تختت پستاده بود و آن اموال را تکیه کرد
 و در آخر همه مردم مردی سری دخل شد و ترش کرد ای پسر دهنم پیشه من

مردی مشتم فقیر مالی ندادم که از خدمت جنابت تخذ کنم ولیکن پیش من
 خدمت جناب توست بی شکر که از اجدم گفته در باره جدت حسین بن علی علیهما
 السلام عجب لفظ اول عداک فرزندم بوم اظہار و قد عداک اغننا
 ولا نسهم نقدناک دون حرامی بدعون جلدک نالذو مع غراک
 الا نضع علیہم لیسہام و عاقفا عن حنیفک الا جلالا و الا کبنا
 حضرت فرمود و قول کرده بیه نور انبیین صدای برکت و بعد تو پس سر مبارک طبع
 گردید نسبت آن خادم و نشد نمودند بر نزد امیر المؤمنین و معقد در این امر با و بگو و چه
 بایست کرد در این حال پس خادم رفت و برکت و گفت میگوید همه بنام مہر است از من
 بلای او هر چه میخواهد بکند در آن پس حضرت بان مرد پیر فرمود ای کمال در اقتض کن
 که از آن بپوشیدم و تیر در آنجا رو آورده که عبد الرحمن بستی یکی از فرزندان حضرت
 امام حسین علیه السلام را سوره حمد تعلیم نمود پس چون آن سوره را بر پدر بزرگوار
 خواند آن جناب بان مسلم هزار اشرفی و هزار جبار عطا فرمود و پیش از آن فرمود
 از فرزند پس بعضی جنابت کردند و این عطا را برای آن کار بزرگ شمرند پس حضرت
 فرمود و کجا وفا میکند این عطای من بعطای او یعنی تسلیم قرآن که هر چه داده شود
 بازار آن کم است و ابو ظلی پسر شیخ طوسی در امامی خود روایت کرده از حضرت

موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت: در نزد آقایم حضرت صادق علیه السلام
 منتهی بودم که داخل شد بر آنجناب شیخ سلمی که مدح کند آنجناب را پس ایستاد که سخن
 است پس نشست و ساکت شد پس آقایم حضرت صادق علیه السلام بآورد فرمود و گفت
 رنجوریم بگذر و ذکر کن آنچه برای آن آمده ای پس گفت **اللَّهِمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ**
مَّا أَخْرَجْتَهُ مِنِّي حضرت فرمود ای عظام چه با تو است گفت چهار عدد در هم
 فرمود و آنرا به شیخ پس از آن گرفت و شکر کردی کرده و بیرون رفت پس فرمود
 او را بگردانید چون برگشت عرض کرد ای سید من سوال کردم عطا کردی و بیایم
 کرده ای برای چه مرا بر گردانید فرمود حدیث کرده مرا پدرم از پدرش از پدرش از
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنجناب فرمود بهترین عطا **لَا يَسْتَكُ** که باقی گذارد بعتر
 یعنی برای گیرنده دوا می دهم باشد و آنچه بودم لغت یاد دایمی نیست این **لَا يَسْتَكُ**
 من هست اگر ده هزار در هم بود دادند بدو و گرنه بر گردانند من در زمان وقت که
 آن ده هزار در هم را بخواهم داد و طلب را و ندی در خلاص رو بگردانده که چون فرمود
 شاعر آن قصیده معروفه را در حضور هشام خواند در مدح حضرت سجاده علیه السلام
 آنجناب برای او مقداری از اشرفی فرستاد فرمود آن را بر گردانده و عرض کرد که
 من آنرا بگفتم که از روی دیانت خود پس حضرت دوباره آنرا فرستاد و فرمود

خداوند شکر کرد و نور ادران کار عینی با جبر آخرت هم رسیدی چون هشام اورا پس
 کرد و حضرت اورا نجات داد و نام اورا از دیوان عطا نامی و دولتی جو کرد و در آنجا
 شکایت کرد و فرمود چه قدر بود معذرت از آن عرض کرد پس ثانی چهل سال را با او دادند
 و او در سال چهل مرد و شیخ کشی این قصه را روایت کرده و در آنجا چنین است که
 آنحضرت دو اردو هزار در هم برای او فرستاد: فرمود ای ابو قریس ما را معذرت
 بدار اگر در نزد ما پیش ازین بود بر آید تو عطا میگردیم پس از او برگرداند و فرمود
 یا این رسول الله من بکفتم آنچه را کفتم که عیبی که برای خداوند در سوش کردیم
 و چنین نبودم که از او چیزی کم کنم پس حضرت از او برگرداند و فرمود حق من است
 که از او قبول کن پس تحقیق که خدای مقام تو آید و وقت را بپوشد پس از قبول
 کرد و شیخ میفند در کتاب خصائص روایت کرده کرده که کیت بخشید حضرت
 امام محمد باقر صلوات الله علیه و عرض کرد ای آذین میدیدم که قصیده بر آن
 بخوانم اذن داد پس قصیده خواند پس حضرت فرمود ای علام از این خانه کیسه
 زری بیرون آر و بکیت ده سلام آنرا بیرون آورد و با او پس کتبه فرمود
 فدایت شوم از غم میدیدم که قصیده دیگر برای حیابت بخوانم فرمود بخوان پس
 قصیده دیگر خواند پس فرمود ای علام از این خانه کیسه زری در آر و با او پس آنرا

از اینجا در او پیش کتبت شاعر عرض کرد و در آنست شوم مرخصم میفرمائی که قضیه
 سستی برایت سبب خوانم فرمود اید بخوان پس آنرا برای جنابش خواند حضرت فرمود
 ای غلام از این خانه بدره زندی بیرون بیاید و با او در پس آنرا در آورد و با او در
 پس کتبت عرض کرد هشتم مجد که من شکار مدح نکردم برای مال دنیا که آنرا از شما
 بطیلم قصه شکر و مایین کارگر نیکی سولحد صلی الله علیه و آله را و آنچه واجب
 کرده خدا در این از من از منی که برای شماست پس حضرت در حق او دعا کرد و ندو غلام
 فرمود این مال را بر گردان بجایش پس آنرا با آن خانه برد و علم الهدی سبب مرخص
 در غم ز در بر و یک کرده که در عجل بن علی و ابرهیم بن العباس که با یکدیگر صدق
 بودند خدمت حضرتان در رضا صلوات الله علیه رسیدند بعد از آنکه در بیعت شد
 پس در جل خواند *مَعْنَاهُ نِيَايَا خَلْقِكَ مِنْ ذَلَالَتِهِ وَمَعْنَى وَحْيِي*
الْعَرَفَاتِ وَابْرَهِيمَ بْنِ عِيسَى خَوَانَهُ قَصِيدَهُ كَمَا فِي الْأَنْبَاءِ أَنَّكَ عَزَاءُ
الْقَلْبِ بَعْدَ التَّجَلُّدِ مَصَابِيحُ الْأَوْلَادِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 پس حضرت با این دو نفر بیست هزار در بر بخشید از آن در راهم که اسم مبارکش بر آنها
 بود و با سون آنرا سز زود به دست در عین نصفه چو در آورد و بقیه پس اهل قلم آنها را
 از دهنه غم در می بردند و در هر دو وقت بصد هزار در بر هم و اما از اسم

آنها را نگاه داشت تا مرد و در غیون دور کرده که قدری از آنرا بیدار داد و گفت
 و تجیرش از آنها بود و در اختیار مقدار عطای حضرت پدجیل بعد از خواندن آن
 قصیده مداریس آیات مختلف است و در بعضی از آنها مذکور است که بجز در این
 عقیقی و پیر این خزینری با و بخشیدند و فرمودند از آن حفظ کن گمن هزار شب
 هزار کت نماز در آن کردم و هزار ختم قرآن در آن نمودم و در بعضی از اخبار بد
 پیر این جبهه دارد و قصه دارد با این قسم در باب آن است که اگر در این کف
 بهرند اشرفی از او گرفتند و قدر و از آن با و دادند که از آن تجزیه ظاهر شد و اگر
 در میان کفش نهشت و بری تنبیه نمیشد این مقدار اخبار کفست و دیگر نمیکند
 اموال بطایفه و ضمه خوان از اتصال تمام لغات است که بجزه جزیه سیرت
 مدوح و مرغوبست کردن آن و برای آن بزرگ عظیم و نه و فتنه نمودند و در
 رحمه الله در کتاب مجمع البحرین دیده کرده که جناب موسی علیه السلام در نزد خدا
 خود عرض کرد خداوند برای چه تقضی میل دادی تا محمد صلی الله علیه و آله بر سر
 امتان پس خدا تعالی فرمود ایشان را تفصیل داد و بجزیه ده و نه است و بگویند
 آن ده حضرت که است که آنها عمل میکنند باز تا آنکه گنمی پس از آن که بوی
 آرد آنها پس خداوند تا یک و تعالی فرمود تا از او گرفته و در آن

جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا موسی عرض کرد ای پروردگار من
 عاشورا چیست فرمود که یک روز در تباکی نمودن بر سبط محمد صلی الله علیه و آله
 و بریه خوانی و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله امیوسی
 بیخ بنده از زندگان من نیست در از زمان که بگریه یا تباکی کشد یا تعزیه داری نماید
 بر فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله مگر آنکه در بهشت برای او خواهد بود که در آن
 باشد و ما من عبد افتق فی محبت این بند بنیب طعمها و هفت
 ذلك ذوقها الا وان كثرت له في دار الدنيا الذين هم سبعين
 ذوقها و كان معافا في الجنة و غفر له ذنوبه و سبع بنو شاش
 که صرف کند در دوستی پسر دختر سعیر خود بجهت طعام یا غیر آن یک در می کرانگه برکت
 دهم برای او در دنیا بهر در می معنای در رسم و با عاقبت در بهشت خواهد بود
 و گناهانش را بامر زخم و چون بنا بر حصار است در این شرط بهین قدر گفته نمودیم
خصایق ششم در بیان شرط پادویم منبر و ضمه خوان که صدق است و
 توضیح آن تمام میشود در من جمله قسم اول دستاش صدق و بزرگی است
 آن شرط هم در زنت دروغ گفتن و مفاسد آن در دنیا و آخرت است
 در ذکر بزرگی معصیت دروغ گفتن و افسوس بر خداوند تبارک و تعالی در حلقه

و اینها در دنیا و آخرت است
 و در دنیا و آخرت است
 و در دنیا و آخرت است

خصلتی الله علیه و آله و آئمه طاهرين عليهم السلام چنانچه در اشاره به تمام
 دروغ و احکام آن پنجمر در بیان مراد از صدق در استکونی در این مقام
مقاله اول در شرح صدق به آنکه حضرت صدیق کبیر در استکونی در افضل
 بحالات آن است که تمام عقلا در هر وقت متفقند بر حسن آن و رشتی ترک آن و
 حاجتی نیست بذكر فضایل و مدایح آن از کتاب و سنت و باز ذکر شمه از آن
 است چه عملا و در بر ترک و همیشه نورانی شدن - بویهای نازیب ویران بوی
 آیات شریفه قرآن و کلمات بیغده آن بزرگواران در این نوایه بسیار است که قلوب را
 مایل نماید بتمسک بعروة الوثقی صدق به عفت و بچهره آفتابین در استکونی خدایتعالی
 در مقام شایسته ذات مقدس خود میفرماید **وَقَدْ جَاءَنَا مِنْ لَدُنْكَ بِشَا
 کِیْتَاةٌ أَنْ نَعْبُدَ إِلَّا بِرِسْكَوْتٍ بَلَدٌ نَحْنُ كَافِرُونَ** و تو چرا بگریزیدی
وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ ذِكْرًا و فرموده در مقام ستایش گویای از بندگان
خَيْرَ الصَّالِحِينَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُسْتَعْتَبِينَ
**بِأَنَّ لِسَانَ ذِي قُرْبَىٰ مِمَّا يَنْتَهِی عَنِ الصِّدْقِ لِمَا
 جَنَاتٌ جَزَىٰ مِنْ حَتِّهَا أَكْثَرُ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ** و این است که سود دهد
عَنَّمْ وَوَضَوْا عَنْهُ فَذَلِكَ الصِّدْقُ

راستگویان را استی ایشان برای ایشانست بوساکنها که میروند از زردی درخت
 آن جو بیبا و حال آنکه جا بیدارند در آن همیشه خدای ایشان خوش خود و ایشان
 از خدای خوشنود است فیروزی بزرگ و فرمود که تَوَامِعَ الصَّادِقِينَ
 و نمود مؤمنین را که بار استگویان باشند و در سوره احزاب چند طایفه از بندگان
 خود را نام برده از مردان و زنان که از آنهاست استگویان از مردان و زنان
 و در آخر فرموده اَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَاَجْرًا عَظِيمًا خدای بر ایشان
 مهیا نموده آمرزش از گناهان و مزدی بزرگ را و نیز فرموده وَالَّذِي جَاءَ
 بِالصَّدَقِ وَاَصْدَقَ بِهَا اُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ كَمْ مَا بَشَّارُونَ
 عِنْدَ رَبِّكَ لِمَنْ ذَلِكُمْ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ بِكُفْرٍ اللهُ عَنْهُمْ اَسْوَأَ الَّذِي
 عَمِلُوا وَاَوْجِبُ لَهُمْ اَجْرَهُمْ بِالْحَسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و از این رقم ایات
 بسیار است شیخ کلینی در کافی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
 هر کس زبانش را استگوست عملش پاکیزه و مقبول است و نیز در اینجا مراد است از
 جناب که فرموده بوده باشید دعوت کنندگان مردم بسوی خیر فقیرانهای خود
 تا که ببینند در شامعی و گوشش در آمدین در استگونی و آنگاه کردن از گناهان
 چه مردم در هر کس این صفات را ببینند رغبت بخیر شوند در وی بخدا آرزند چه

ایشان امری در نمی نگینند و اگر نه بنیاد هر چه بود بر وضیعت کند با جدی سودی
 بخشد و نیز از عمر و بن ابی المقدم روایت کرده که گفت در اول بار که خدمت حضرت
 علیه السلام مشرف شدم بمن فرمود یاد گیرید راست گفتن را پیش از حدیث یعنی
 پیش از روایت کردن و جمع کردن و نقل کردن آن و نیز از ربیع بن سعد روایت کرده
 که حضرت صادق علیه السلام با فرمود ای ربیع بدرستی که مردی است میگوید تا
 که خداوند می نویسد او را صدیق یعنی در دیوان صدیقین درج میشود و نیز کلمه
 و برقی با ساینده مستعد و روایت کرده که ز سولید استی الله علیه و آله فرمود و صحبت
 میکنم ترا با علی در جهان خویشتن بچند حضرت خداوند او را اعانت کن اول است
 گفتن بیرون نیاید از دانات هرگز نگیرد روح و نیز روایت کرده از جناب صادق علیه
 السلام که فرمود خداوند فرستاید هیچ پیغمبری را مگر با صدق یعنی با داشتن صفت
 راستگویی و ادای امانت به نیکو کار و بدکار و نیز از جناب روایت کرده که فرمود مغز
 نشوید بنهار ایشان و روزه ایشان زیرا که مرد بسیار شود که حرامین شود بنهار روز
 تا بحدی که اگر آن را ترک کند متوحش شود یعنی زیاد کردن نماز و روزه عبادت
 خوبی آدمی نیست بجهت آنکه عادت کرده بآن و لکن از پیش و استیجان کنید ایشان را
 برست گفتن در حدیث و پس و ادان امانت و نیز از ابی که مس زوایت کرده که عرض کرده

خدمت حضرت ابی عبه علیه السلام که عبد اللہ بن ابی یعقوب زنجاب است سلام میرساند
 فرمود تو و برادر تو با سلام و قتی که رفتی نزد عبد اللہ اور سلام برسان و بگو با
 نظر کن با آنچه که بسبب آن رسید علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ
 صاحب رتبه و مرتبه شد در نزد آنحضرت بسبب خلافت پس آنرا محکم بگیر پس بدین
 که علی علیه السلام چنان نیست رسید آن رتبه و مقامیکه رسید نزد رسول خدا صلی
 علیہ و آلہ بسبب است گفتن در سخن در داناتی و نیز از پنجاب رو بگردیده که فرمود
 آنقدر تحسین لطیف در کن بگو و مردی را که آن چیز نیست که بان عادت کرده اگر آنرا
 ترک کند از آن وحشت نماید جز آنکه نظر نماید برستی گفتارش و واپس دادن بار
 و نیز از عبد الرحمن بن سیار رو بگردیده که حضرت صادق علیه السلام با فرمود
 نور و صیبت بگفتن گفتن منکر و آری عزایت شوم و فرمود در یوباد برست گفتن در
 سخن در رسانیدن است بسوی ما جدش را شکر کنید شوی مردمان را و راههای ایشان
 چنین و جمع کرد میان ایشان است مبارک خود برای تصویر آن است
 را و بی گفتن پس چنانکه در حدیث از پنجاب یعنی بگو بگویم از آن پس
 در هر سینه ترا در هر سینه معنی آن مانده باشد از آن رسید که زکوة آن سینه
 شد و در او ممد و بگو گفتن حضرت با رسیدن رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ

که فرمود نزد بزرگترین شیخان و مجتهدین و ائمه و اولاد ایشان اگر واجب است گفتند شفا عقیق برین
 از شفاهاست که درین شفاهاست در حدیث و نیز در دووم مرویست از حضرت که
 فرمود از مکارم اخلاق است رستگاری حدیث و در کتاب اخلاق ابوالفتح هم گفته
 مرویست که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چه علامت شفا عقیقه
 مؤمنان در نمودن بوقارشان در می و آرایش و بر است گویش در حدیث و در امامی
 صدوق مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود محبوب ترین مردم نزد خداوند
 تبارک و تعالی بغایت رستگوار است در سخنش و نگاه دارنده عاقلش آنچه خداوند
 واجب نموده پس دادن امانت نیز در آنجا و در کتاب همچون مرویست از حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود نظر نماید بسوی بسیاری نماز ایشان و در نزد
 ایشان و بسیاری حج و نیکی ایشان و صدای آیه ایشان در شب یعنی در وقت
 مناجات و تضرع نظر کند بسوی راستی در سخن گفتن و پس دادن امانت در
 تعدی بسوی طوسی مرویست از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود در مردم منسوب
 چهار چیز است در هر کسین شده ایمانست کامل است هر چند ما بین فرق فاقه مشرکان باشد
 از اینهاست چیزی نگاه راستی و ادای امانت و حیا و عاقل نیکو و بسط شیخ طبرسی
 در مشکوٰۃ الاثر و آورده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود در راستی که آ

حقیقت ایست که برگزیده است گفتن را در جای که ضرر دارد و بدو رخ گفتن
 در آنجا که منفعت دارد و گفتارش تجاوز نکند اگر دارش یعنی آنچه را که میگوید
 بکند و گوید آنچه را که نیکند و ظاهر است که مراد از ضرر از دست رفتن منفعت است
 نه خسارت و زیان در مال یا بدن یا ناموس و عرض خود یا پروردان ایمانی او که
 در آنجا است گفتن جایز بلکه در بعضی اقسام آن واجبست و در تفسیر البلاغ
 مضمون از آنحضرت چنین نقل کرده علامه الاچمان آن مؤثر الصلوات
 حث یضرب علی الذی یحث بفتنک و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام
 روایت کرده که فرمود در است گفتن بدست میکند بسوی نیکو کاری و نیکو کاری دعوت
 میکند بسوی بدست و پیوستگی از شما ناست میگوید تا آنکه باقی نماند در دلش
 جای سوئی از دروغ تا آنکه محسوس شود در نزد خداوند تبارک و تعالی را
 یعنی درج میشود در رشته صدیقین و نیز آنجناب روایت کرده که در ضمن خطبه طولانی
 فرمود امیر دین ما را بزرگترین گنجه که خداوند بار استگرا یاست و گناره کینه از
 دروغ گویی که آن دور است از ایمان آگاه باشید که راستگو در محل نجابت ذکر است
 و آگاه باشید که دروغگو در گناره بنیادی و هلاکت است و نیز از حضرت علی بن
 علیهما السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است که در هر که باشد سلاطین است

و گناهایش پاکشده و ملاقات خواهد کرد خداوند ببارک و تعالی را در حالتی که از راه
 خوشود باشد و غایبش با آنچه کرده و دستار داده بر خود برای مردم در استگونی
 بر بانش با مردم و خیا و عفتش از هر رشت در نزد خداوند در رشت در نزد مردم
 و نیکوئی خلقش با اهل خانه اش و در مصباح الشریعه مذکور است که امیر المؤمنین
 علیه السلام فرمود در استگونی ششتر خداوند عزوجل است در نیش و استگونی
 که بهر جای فرود آید از آرد و نیر کند و حضرت صادق علیه السلام فرمود صدق
 نور است در نشان در عالم خودش مانند خورشید که آن روشن میشود هر چیزی
 و حقیقت خودش بدون آنکه از آن چیزی کابیده شود و در ایش در ایش و القلوب
 رو بگردد که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد
 یا رسول الله عمل اهل بیت چیست یعنی عملیکه ما جبرائیل استند و چون
 است گفتن هر گاه بنده رست گوشه نیکو کار میشود و چون نیکو کار باشد
 ایمان آورد یعنی اینست آنم که کامل شود و چون ایمان آورد در رشت دخل
 شود و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود رشت سخن در استگونی
 و قطب را و ندی در لب لباب روای کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
 قصد کنید و اختیار نماید استگونی را پس اگر بچنان کردید که در او بلاکت است

حقیقت ایست که بر گزیده است گفتن را از بی نیکی ضرر دارد و بد روح گفتن
 در آنجا که منفعت دارد و گفتارش تجاوز نکند اگر دانش یعنی آنچه را که میگوید
 بکند و نگوید آنچه را که نمیکند و ظاهر است که مراد از ضرر از دست رفتن منفعت است
 نه خسارت و زیان در مال یا بدن یا ناموس و غیره خود یا برادران ایمانی او که
 در آنجا است گفتن تجاوز نکند در بعضی اقسام آن واجبست و در ترویج البلاغه
 معنوی از آن حضرت چنین نقل کرده علامه الامامین آن مؤید الصلوات
 حجت یضرب علی الکذیب حجت یفعلک ویر از امیر المؤمنین علیه السلام
 روایت کرده که فرمود است گفتن بی نیکی کاری و نیکی کاری دعوت
 میکند بسوی بهشت و پیوستگی از شما با راست میگوید تا آنکه باقی نماند در روش
 های سوزنی از دروغ تا آنکه محسوس میشود در نزد خداوند تبارک و تعالی رسد
 یعنی فرج میشود در رشته صدیقین و نیز آنجا بر روی کرده که در ضمن خطبه طولانی
 فرمود امیر المؤمنین و اینها را همه گویند که خداوند بار استگویاست و کناره کشید از
 دروغ گوئی که آن دور است از ایمان آگاه باشید که راستگو در محل حاجت ذکر است
 و آگاه باشید که دروغگو در کناره تیاهی و هلاکت است و نیز از حضرت علی بن
 علیهما السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است که در هر که باشد سزاوار است

وگنایانش پاکشده و در وقت خواب کرد خداوند ببارکت و تقای با در حالتی که از آن
خوشنود باشد و فانیس با آنچه کرده و دستار داده بر خود برای مردم و دستگونی
بر بانس با مردم و حیا و عفتش از هر دست در نزد خداوند درشت در نزد مردم
و نیکوئی و خلقتش با اهل خانه اش و در مصباح الشریعه مذکور است که میرزا ابوالمنین
علیه السلام فرمود در است کونی شمشیر خداوند عزوجل است در نیش و سانش
که بهر جای فرود آید از او نیر کند و حضرت صادق علیه السلام فرمود هر حق
نور است در خشان در عالم خودش مانند خورشید که آن روشن میشود هر چیزی
و حقیقت خودش بدون آنکه از آن چیزی کاهیده شود و در آیه در ایشاء الخلق
رو آورده که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد
یا رسول الله عمل اهل بیت چیست یعنی علیک و ما حبشرا اهل بیتند و فرمود
است گفتن هر گاه بنده رست گوشه نیکو کاری شود و چون نیکو کار باشد
ایمان آورد یعنی بیشتر آنم کامل شود و چون ایمان آورد در نیت خلقت
شود و از امیر المؤمنین علیه السلام مره بسته که فرمود در نیت سخن رستگاری
و قطب را اندی در لب لباب رو آورده از سینه صلی الله علیه و آله فرمود
مصدق کنید و اختیار نماید دستگونی را پس اگر کمان کردید که در او ملکت است

پس پیشتر که در اوست نجات نیز از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده
 که فرمود مرا بگوئید که در سوره اعلی الله علیه و آله زمانیکه فاطمه علیها السلام
 برین ترویج نمود و فرمود بر تو باد برت گفتن زیرا که این مبارکت در آنست که
 شوم است و نیز روایت کرده که آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
 انکم لتکونون فکاهین یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم لتکونون
 علیة السلام نازش و غیر از آنجا که کسی آن آیه عمل نکرد چون آیه نازش که یاد
 داشت از ابده در هم فروخت بدو مسکین داد و از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله مسأله پرسید اول گفت یا رسول الله چگونه دعا کنیم خدا را فرمود
 برستی و دعا دوم گفت چه سنت کنیم از او فرمود عاقبت سیم گفتیم
 برای نجات خود فرمود صلا بخیز و دست بگردد و تفسیر شرح ابو القاسم مرویست
 که سوره اعلی الله علیه و آله فرمود علیکم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
 انکم لتکونون فکاهین یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم لتکونون
 نیکویی کردن و نیکو کاری راه نماید بهر جهت و در دعای شب جمعه و غیره رسیده
 اللهم انما صدقنا الحديث و اذاع الاما نیر و الحافظه
 الصلوات مقام و غیره در روایت گفتن و مفاسد آن در دنیا

مفاسد آن

و حضرت خدای تعالی فرموده ایماناً بقضای الکذیب الذین لا یؤمنون
 میخون جز آنکه ایمان نیاوردند کسی دروغ نزنند و اگر نبود برای وضوح
 آن مگر همین آیه کریمه بر این معنی بود برای مقصد و تفسیر فرمود این الله لا
 یهدی من هو مشرف کتاب و تفسیر فرمود این لعنة الله علی
 الکاذبین در اینضمین آیات بسیار است در کاتبی مرویست از امام محمد
 علیه السلام که فرمود اول کسی که کذب میکند و بگوید خداوند عزوجل
 پس از آن دو هفته که با اویند بعد از آن خودش که اشتباه دارد و میباید
 هفته و تفسیر در آنجا و در کتاب عقاب الاعمال مرویست از آن بزرگوار که فرمود خداوند
 عزوجل برای بیها تعلما مقرر کرده و کلید آن قهار شراب قرار داده و در
 بر زشت از شراب موالف گوید بیای زیادتی بری و نیشی دروغ از شراب جوی گفته
 شد که جمیع ذراتها از طهای اخبار ظاهر میشود اول آنکه مفاسد دروغ پیش از
 مفاسد شراب است زیرا که بسیار شود که از یک دروغ خونها ریخته و فروج زبانه
 ما لها بر باد شده چنانچه در کتاب جعفریات و خمیره مرویست از رسول خدا صلی الله
 علیه و آله که فرمود خداوند عزوجل عذاب میکند باز را بعد از یک عذاب کند آن نحو
 نیز دیگر از جوارح رسپ زبان میگوید ای پروردگار من مرا عذاب کن دی بعد از کتبنا

قسم عذاب نمودی چیزی دیگر از جوارح افزو پس باو میگویند که از تو میرود
 رفت که بیشتر و مغزیه سینه پس آن خونهای حرام ریخته شده بان الهای
 حرام که شد و بان در خجای حرام بتک شده پس بغیرت خود قسم که مرا نیز تو
 ندانی کنم که عذاب بحکم آن چیزی از جوارح تو را آورده آید شریفان جان که
 بِبِنَاءِ قَدَمَيْهِمَا أَنْ يَضْرِبَا قَوْمًا بِجَهَنَّمَ فَتَصِيحُوا عَلَىٰ مَا ضَلَّمْتُمْ
 نادیده این اشاره است باین مفسده چه حاصل ترجمه آن آنکه اگر فاسق که از روی
 گفتن باک ندارد چیزی برای شما آورد آرام گیرید و تحویل ن کنید و از روی غیبت
 در دست بودن آنچه بر شخص کشید که مبادا بان کار می از روی حسرتی نکردن
 از صدق و کذب چیزی سخن و کردی بقومی برسایند نگاه پشیمان شوید و مراد از آن
 بیاسق و لید بن عقبتن زنی محیط است چنانچه ارباب میر و تفسیر ذکر نمودند که در
 صلی الله علیه و آله او را به بنی المصطلق منستاد بعد از فتح مکه تا از ایشان صدقه
 بستند میان ایشان در جاهلیت عهد او تی بود چون قوم او را بدیدند با استقبال
 بیرون آمدند برای تعظیم فرمان رسول صلی الله علیه و آله و کمان برد که ایشان
 در اینجا بکشش بر رسید از ایشان و بزرگیک سوطه از صلی الله علیه و آله و گفته
 و رسول الله بنی المصطلق مژگن شدند و صدقه دادند و مرا بگو است که در رسول

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و خواست تا بفرار ایشان و دشمنان بیامند
 و گفتند یا رسول اللہ رسول تو بیا ما بکر هستی اور استقبال کردیم چون ما را
 بر که دید و باز پس آمدند انیم سبب چه بود اکنون بیا میم و گفتیم مبادا آن خلعت
 رستی بعرض رساند که از آن نور خشمی بر پدید آید و صدقات معدست کسی آید و
 بستاند العقبین شیخه دروغ و لید فاسق تباہی این قید بود که خداوند بخواند
 و این آیه را فرستاد و بعد از آن آنچیز دروغ او معلوم و خود رسوا شد هر چه
 آنکه متعلق دروغ و محال آن بسیار شود که حقوق من باشد و از آن دروغ آزار و
 از تبتی بجان یا عرض یا مال غیری برسد و در شراب خوردن بخرق آید چیزی نماند
 پس معجزه غفران حضرت نشان نزدیکتر خواهد دادند دروغ گفتن که علاوه بر
 حق اللہ بسیار اوقات متعلق حقوق بسیار است لکن آنکه دروغ ضرر بسیار است
 دارد و اساسش است بنیانشرا منهدم کند چنانچه در کتاب کافی مرویست از
 حضرت امام محمد باقر علیہ السلام که فرمود آنکه اگر بخواهی که از دنیا
 در آن کنده ایست و در محاسن برقی مرویست از زین العابدین علیہ السلام
 که فرمود شخصی از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید که منم و ان در زمان
 میشود از نمودن علی عرض کرد و بخیل میشود و نموده و بکسر دروغ نکوه میشود فرمودند

و در حق تمام شیخ میزند مرویست که کسی عرض کرد خدایت حضرت صادق علیه السلام
 که مؤمنین غسل میشود در موردی عرض کرد جریان میشود در موردی گفتند و نگویند در
 نه و دستکار آنگاه فرمود مؤمنان آفریده میشود بر طریقتی جز بر خیات و در نگویند
 و در کافی مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود و الله نخواستیم
 مرده و طعم ایاز آنگاه که ترک کنید دروغ را چه از روی جد باشد یا مزاح و خود
 طبعی و گذشت که آنجا فرمود در روی کنید از دروغ که دروغ دور است از ایمان و
 در دعوات قلب اذن می دهد شیخ در آیه مرویست که مردی از رسول خدا صلی
 الله علیه و آله پرسید که مؤمن را میکند فرمود گاهی چنین میشود گفت مؤمن دروغ
 میکند گفت گاهی چنین میشود عرض کرد یا رسول الله مؤمن دروغ میگوید فرمود چه
 فرموده است آنجا **أَكْذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِحَقِّكَ رَوْعٌ بِهِمْ**
 آنرا که ایمان نیاوردند و در تعبیر عیاشی مرویست که حضرت امام رضا علیه السلام
 مرور و نگویند را ذکر نمودند آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کردند و آنرا شرب پس
 اثرش در بدن شربجو را چهل روز باقی میماند همان نمانش را تا چهل روز از درجه
 قبولها تخطی نمودند چنانکه دروغ سبب چهل احتمال نظم معاش و فساد امور
 عامه خلاصین حتی جوید شربجو است چه نوع انسان چیکر بر بوط و مخلوط و در

مقامات شهادت و رسالت و معاطات و دکالالت و اقرار و اقرار الیه
 بیکدیگر محتاج و بدو و نکلوا عتدا بکنند در آنچه جزو بدو و کلام شرع تصدیق نماید
 مستعان باشد با مورخ و پیش با با مورسارین پس کار با معوق باشد و امور مختل
 و نظم معاش از هم گسسته شود و در کافی مراد است از امیر المؤمنین علیه السلام که
 فرمود سر او را هست که مرد مسلم بر ادوی کند با در و نکلوزیرا که او انقدر دروغ
 میگوید تا اگر وقتی به است که بد صدیقش بکنند و نیز در دو موضع از کافی مراد است
 باختلاف و تغییر جزئی که بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون بالای غیر
 میرفت میفرس سر او را هست برای مسلمان که اجتناب کند از مصاحبت کسی که
 و سر او را هست که سیم ایشان که نیست و بعد از شرح حال هر یک میفرمود و اما
 کذاب پس در سینه که گویا خواهد شد تو را از مذکاتی با او چه شان در و نکلوزیرا
 نقل میکند گفته بود برای مردم و نقل میکند گفته بود مراد برای زهر و رخ و هرگاه با
 در سینه نقل جاوید عجمی متصل کنان نقل جاوید عجمی دیگر را بدرون و درون که
 بر است برستی سخن گوید ولی تصدیق کرده نشود و نیز نشان در و نکلوزیرا که
 میان از مردم را برستی پس از آن میروند که نار او در سینه بنقل دره غمناکی
 پس بر میزند از عذاب خدای تعالی و فکر کنید برای خودتان با بیکدیگر با و بیکدیگر

اورا و عداوت مورزند با یکدیگر بفرمای در روغ او و مصاحبت نکند تا او دروغ
 نه مصاحبت کند با او و او را با او اختیار عدیده دارد و شده پیش آنکه شراب
 چون از کار خویش پشیمان شود استغفار کند برستی اسودد کرد و در عقیقات و
 عتوبات خوردن شراب برود و اما دروغ گو پس از ندامت اطلب مغفرت باید غم
 تمام مفاسد که در زند و غمهای او پیدا شد و ضلالتی باین بستلا شدید و ضررهای باین
 یا غرض ایشان رسید بر آید ششم آنکه شراب جزا اگر توبه کند نزد حاکم شرع مطاع
 مثلا چنانچه در فقه مذکور است توبه پیش از توبه و شهادتش مقبول خواهد بود و با
 اجلا اختلافی در خصوص یک مورد آن و لکن دروغ گو اگر توبه کند و شهادت
 در قبول آن مشکوک است زیرا که عادت داشتن او بر روغ گفتن نگذارند که
 ناکم شرع و غیر او درین و اطمینان بصدق توبه پیش پدید آید چه احتمال قبول
 میرود بلا حلقه عادت او که در همین کلام هم دروغ گفته باشد پس شهادت او محال
 رسید و تمت خواهد بود بشرحی که در فقه مذکور است هفتم آنکه داعی و محرک
 بر گفتن دروغ غالباً دناست بیع بیستی فطرت و حرص است چنانچه در کتابا
 جعفر بن احمد قمی مرویست از سید محمد حسینی علیه السلام که فرمود در روغ
 بر و تش از همه کس کمتر است و خواهد آمد که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایا

خود با نام حسن علیه السلام فرموده که الکافی و در کتاب اخصاص شرح
 میفند مرویست از حضرت که فرمود هیچ دروغگوئی نمیکوید مگر بچه خواری و
 نفس و کلاه شود بجهت حسد و عداوت باشد که او را و او دارد که دروغ بر میزند
 و اما شریکها را چنانچه نقل کنند غالباً دارای علوهت و شیمه سخاوت است
 عطاایش در غیر محل و بذلتش در غیر موقع است در بیشتر اوقات و لکن اصل
 نفسانیه او که سخاوت و علوهت است محبوب و مرغوب و به شرف از صفاتی که
 است که حرص و بخل و ردالتطیع و پستی میانه است همیشه اگر شریکها را
 در زمان بسیارش بخل و شرمندگی و از خلق خیا کند چه خود دانا است به بزرگی
 جرمش و نخواهد کسی بر آن واقف شود و این صفت حیایر نپسندیده و ممدوح
 کا و غمناک است بخلاف دروغگو که پرده حیا را دریده نه در زد خود بخل و نه
 خلق شرمی هر چه میخواهد بگوید و هر چه بگوید بگوید باکی ندارد و این اوصاف
 مذموم است که هر عاقلی از آن متنفر و صاحبش را از حریم انسانیت بیرون
 کند و آنکه آنچه شرور و معصده که از شراب جدا رسد در جان ایشان
 و بی عقلی است بخلاف مفاسد و شروریکه از دروغگو پیدا شود که در
 شعور و ادراک اوست و البته در بیشتر است و باین وجه شاره زود

تا خوانند و آنچه صحیح و شرح کافی در حدیث آمده که سبب تمیز نخلان بر
 حیوان و شرافت او بر او سخن گفتن و کلام است که این خبر میدهد هر یک دیگر را
 با آنچه نمیداند و این نشود مگر آنکه صادق باشد و از واقع خبر دهد و هر کس نداند شود
 با آنچه دیگری میداند پس اگر بنای در و نکلونی شد سبب تمیز و شرافت با نخل
 برود بلکه صفت شیطانست پیدا کند و از زحمت به تر از شراب خواهد شد چنان اگر چه
 عقل از ایل کند اما چند ساعتی پیش نباشد پس بدان بجای خود برگردد و آنگاه
 العالم بگشتم بر سر رشته کلام سابق در جامع الاخبار مرویست که رسول خدا
 فرمود هر گاه دروغ گوید مؤمن بدون عذر لعنت کند او را هفتاد هزار ملک و
 قلیش بوی کندی بیرون آید و با لارود تا برسد پیشش پس لعنت کند او را هفتاد
 عرش و بنویسد خداوند برای او باین دروغ هفتاد زنا که آسانتر آن کسی است
 که با او دروغ زنا کرده باشد و نیز و دیگری کرده که جناب موسی عرض کرد ای پسر
 من که ای یک از بنده کانت بهتر است در عمل فرمود کسی که زبانش دروغ نگوید
 و خوش زبان کند و در کافی مرویست که امیر المومنین علیه السلام در ضمن یکی از
 خطبههای خود فرمود کسی بدتر نیست از دروغ گوئی و در کتاب عاظم السلام
 و نبیستی طولانی از حضرت روایت کرده که در وقت وفات پسر زنده خود امام حسن

و سایر اولاد و شیعیان کرد و از آن نوشت و یکی از فقرات آن است و کلام
 تَحْرِجٌ مِّنْ أَجْوَاهِمُ كَذِبَةٌ مَا بَعِثْنَاكُمْ بِيُرُونَ نَكِيدًا يَأْتُونَ زُرُودًا
 زردان شما کید روغ ما و ای که زنده آید و در کتاب شهاب قاضی قضای خود است
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود از عظم کلمات است زبان دروغگو و اینها
 گوئی در کتاب اخلاق دو آیه که هر دو خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله منکرند
 یا رسول الله دلالت کن مرا بعلیکه مشرتب شوم پسیدان نزد خداوند عزوجل
 فرمود در روغ مگو پس این سبب شد که همه معاصیر بجهت خدای تعالی ترک کردند
 که اراده نمیکردن معصیت از منوهی مگر آنکه میدادند و دروغ میخوردند که بدست
 میکشاند پس هر معاصی را از او دور کرد و نظیر آنچه نیست که در کتاب فقه اقصای
 مرویت که مروی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد یا رسول
 الله یا مؤمنان صفتی و ادبی که فراموش آرد برای من خیر دنیا و آخرت را فرمود
 مگو پس آنمزد گفت بعضی حالات داشتم که کرده بودم نزد خداوند تبارک و تعالی
 مبتدای بودم بیچاره گمانان پس آنکه کردم آنرا از منس آنکه سائلی از من سوال کند
 که فلان کار را کردی پس سوا شوم و اگر دروغ بگویم در جواب پس مخالفت کرد
 باشم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آنچه بر آن وارد است و نظیر سیم آن مرویت

در کتابت لباب قطب اندی که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید
 و عرض کرد من نماز نمیکنم و زنا میکنم و دروغ میگویم پس از آنکه ام یک از اینها توبه
 کنم و نمود از دروغ پس از آن قبول کرد و عهد کرد که دروغ نگوید چون برگشت
 هفت نمود زنا نمود پس بخودش گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسد
 از آن عهد بچه کردم اگر بگویم نه دروغ گفتم و اگر بگویم بی مرا صد میرند آنگاه چنان
 در نمازت با من بخود گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسد نماز
 کردی اگر بگویم کردم دروغ گفتم و اگر بگویم نه مرا عقوبت کند پس توبه کرد و از
 آنها نیز در اخلاق ابو القاسم مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 چیز است علامت منافق اگر خبر دهد دروغ گوید و اگر امانت بدهد خیانت کند
 و اگر وعده دهد خلاف کند و در مصباح الشریعه مذکور است که حضرت صادق
 فرمود علامت منافق قلت بهانات اوست دروغ و خیانت آنگاه بشنوند
 جمله دیگر از اوصاف ذلیل او را در کتب دیگر از کتب باهیه دروغ
 در حضرت امام حسن عسکری صلی الله علیه و آله که فرمود تمام خیانتها در خانه گذارند
 دروغ را کلید آن فرار دهند و در تحف العقول مرویست که حضرت کاظم علیه السلام
 فرمود بهر شام بن حکم ای به شام عاقبت دروغ نگوید بهر چند میل و خواهش او

در آن باشد و در هیچ ایضا مریضی که امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت آن
 خود با جام حسن علیه السلام فرمود مرض دروغ زشت ترین مرض است و است
 لباب قطب اونی مریضی که سولخدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ دور است
 از ایمان و نیست برای برامی در غلو یعنی در مقام شورت بنایست برای
 حمل کرد و نیز از جناب رو کرده که فرمود دوری کسی از گفتن دروغ اگر
 گمان برید در آن بخا ترا پس بدیست که تباهی شما در نهست نیز فرمود زینهار
 از دروغ که آن از بخور است و هر که در آنها در شش دروغ است نیز فرمود نیز
 چون دروغ گوید ملک از او دور شود و جهت بوی عفو است که از او بیرون میاید و
 فرمود مومن بهر شسته شود بر صفات عدیده یعنی از صفات شیعه و کس بهر شسته
 بر دروغ گفتن و در ارشاد انبیا علی مریست که مردی خدمت سول خدا
 عرض کرد یا رسول الله عمل من در دروغ چیست فرمود دروغ گفتن برگاه بند
 بگوید فاجر میشود و چون فاجر شد کافر میشود و چون کافر شد مخلوق شود در دروغ
 و در حقیقت و غیره مریست از حضرت که فرمود برای شیعیان مریست
 لعوقی یعنی بکشت پیچی و سعوطی یعنی آنچه در دماغ کند که او را در این
 ایضا گویند پس سر مریست و لعوقی دروغ گفتن و سعوطی که در نجات

دور و عوات را از روی دوستی و محبت البصار حسن بن سلیمان حلی مرویست از حضرت
 که فرمود در روایت حلی در تخطبه که هنگام بیرون رفتن بغزوه بتوک انشا فرموده
 ان تجالسوا الکذیب بزرگتر و قبیحترین اقسام هر با که بزرگی معصیت است معلوم است
 دروغ گفتن است پس دروغ از اقسام هر با محسوب از سایر اقسامش خرابتر و مجمل است
 که عرض این باشد که زیادتی که از دروغ پیدا میشود و نشمر میکند بیش از زیادتی هر با
 ربانی است چه نهایتاً نهاده سه دوه چهار است بحسب معارف از یک کلام دروغ
 شاید هزار بار دروغ متولد شود و نساوت تمام آنها با آن کاذب برسد بدون آنکه چیزی
 از کسی کم شود و در خصال سه وقت مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یا
 نور امنی میکنم از سه جنس بزرگ حسد و حرص و دروغ و نیز از آن حضرت روایت کرده که
 زنیو چهار جنس است در هر که باشد پس او منافق است اگر در او یکی از آنها باشد
 در او یک جنس از تقاضی است تا آنکه آنرا از خود دور کند کسی که چون نقل کند دروغ
 گوید و هر گاه وعده کند عملت کند و اگر معاویه کند و فاکند چون کسی مخاصم کند
 کنسکار شود و نیز از آنجا بدو ایگوده که فرمود من ضامنم خانه در کوشه خشت و خانه
 در و سدا خشت و خانه در بالای خشت برای آنکه ترک کند مجادله را هر چند محض باشد و
 برای آنکه ترک کند دروغ گفتن را هر چند بیزل شوخصی باشد و برای آنکه خلقش را

هند و نیز آنکه میرزا محمد تقی علی بن علی السلام روایت کرده که فرمود عادت کردن بدروغ
 گفتن سورت فقرت و نیز از جناب روایت کرده که فرمود دروغ گفتن خیانت است
 یعنی در امانت خداوند که زیانت است و در از این قسم تصرف در آن نمی فرموده و
 در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود
 هر که دروغ بسیار بگوید به جهنم می رسد و صدق در امانی است و نیز از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده که در کافی مرویست از حضرت صادق
 که فرمود از جمله آنچه مذکور شده خدا بیعتی با آن مرد را که غالب شود بر جایی که دروغ
 و اموشی است و در آن اسرار است آنچه سهو است که دروغ گفته جافله ندارد و
 اینجمله کلمات مناقضه سخنان محققه از آنها بسیار صادر میشود و بهمان خود
 و دروغ گفتن خود را واضح کند و نیز از جناب روایت کرده که فرمود دروغ گفتن
 از روی عیب یعنی از روی علم و یقین که میداند چنان نیست که میگوید و بیرون
 میشود از بدی شبهات که در آن دروغ گویند گمان نیک برند که آنچه که راست
 بود آنکه مخالف است با محکمات کتاب و سنت ظاهر از این دروغ گویند
 صلات و پیشه ایان که در بیند چنانچه شده از کیفیت دروغ با یقین اند کیفیت
 شدن آن دروغها بر روی ایشان در کتاب سلیم بن قیس از صحابیه بر روی بن علی

سلام مذکور است و نیز در اخبار دیگر آمده از حضرت علی بن حسین علیه السلام که توبه
 خود میفرمودند که هرگز نباید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواهد بگذرد و بگوید
 و خوش طبعی بدرستی که کسی که دروغ کوچک میگوید در دروغ بزرگ جرئت بهم میرساند
 یا بر خداوند بزرگوار جرات کرده که مخالفت او نموده است گریه نمایند که حضرت رسول
 الله علیه و آله فرمود که پیوسته بنده را میکوبد یا خداوند او را صیدت میونسد و بنده
 پیوسته دروغ میگوید یا خداوند او را که آب میونسد و در آبی شمشاد طوسی دره مرد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله با بود فرمود ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه
 میان دوران اوست یعنی فرخش را از خرام و آنچه میان دو لجه اوست یعنی زبانها
 از لغو و باطل و خجل بهشت شود ابوذر گفت یا رسول الله آیا ما را مواخذه میکنند
 با آنچه گویا میشود باین زبانهای ما حضرت فرمود ای ابوذر که مردم ما می اندازند بر
 درتشنه چشم چیزی بغیر از دروغ و کردهای زبانهای ایشان بدرستی که تو پیوسته
 مسامی از شر زبان داد و میگوید ساکنی پس چون سخن گفتی یا ثواب میونسد برای تو یا عقیقت
 ای ابوذر بدستی که شخصی در مجلسی حکم مینماید که اهل آن مجلس را بجز آن پس بسبب آن فرود
 میرود و طبعات جنم بقای این آسمان و زمین ای ابوذر و ای بر کسی که سخن گوید و
 درونکوبد برای آنکه چه حقیقتی بجز آنند و ای بر او و ای بر او و ای ابوذر هر که

تمامش شد بجات یافت پس بر تو باو بر بستگی و از زبان خود بیرون مکن هرگز
 دروغی را ابو ذر گفت گفتم یا رسول الله چه چیز است تو بگویی که خدا دروغ گوید پس فرمود
 استغفار نمودن و نماز پنجگانه و سوره ای که برای توید و در مجموع شش و تمام مرد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ درستی است از برای نفاق در حدیث
 شیخ صدوق هر ذیست همیشه طولانی از حضرت صادق علیه السلام که در آن شرح
 نوشته بود در آنجا که اگر از آنکه استعمال بجز در تجر فرمودند دروغ و اگر
 و تیز در خیانت نیز در امامی خود رو بگردان که میر المؤمنین علیه السلام فرمود
 ثابت نیست دروغ گفتن چه بجهت بد و چه بجهت نیک از شما تا کودکان خود
 و عده در آنجا و فاکند برای آنها زیرا که دروغ را در سینه بد بسوی خود بخورند
 و بنام بد بسوی پیش پیوسته یکی از شما را دروغ میگوید تا گفته میشود با و که دروغ گفت
 و با جرحه در پیوسته یکی از شما را دروغ میگوید تا گفته میشود با و که دروغ گفت
 او از دست نامیده میشود و در حدیث دیگر که در تعالی از او در تکوین و نیز در آنجا
 رو بگردان که در حدیث صلی الله علیه و آله فرمود قبول کنی بدیاری من شش چیز است که
 مستقبل شوم برای شما بهتر است هرگاه سخن گویند و نفاق گویند پس دروغ گویند و چون
 را و پس خلف گویند و چون بشما امانت سپردند خیانت بکنند و دیدگان خود را بسوی شما

و شرح جو نیز حفظ کنید و زبانها و دستهای خود را نگاه دارید و نیز در اینجا از حضرت
 روایت کرده که فرمود: **عَنْ عَظِيمِ الْمُحْتَطِبِينَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِسَانُ كَلْبٍ**
 عظیمترین خطاکاران در نزد خدای عزوجل زبان دروغگو است یعنی صاحب آزارین
 و در دعوات قلب او ندی مریست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که در شب
 در خواب دیدم که دو نفر آمدند نزد من و مرا بر دند مبارض مقدسه ظاهر امر ادران شب
 باشد و ذکر نمودند جمله از عجایب که در اینجا دیدند و از آنها این بود که دیدند مردی را
 که با پشت خوابیده و دیگری بر سر او استیاده و در دستش مانند حصانی بود از آن که
 سر آن کج باشد پس میآمد بر یکطرف روی او و با آنچه در دستش بود میرد از یکطرف ^{دندان}
 تا قفایش و از آن قطعه قطعه و پاره پاره میکرد و همچنین بدینش تا قفایش و همچنین تا
 قفایش آن نگاه میآمد بطرف دیگر و میگرداند با او آنچه بطرف دیگر کرده بود و از این
 طرف خارج نمیشد که طرف دیگر صحیح و بحال اول بر یکت پس میگرداند با او آنچه در دست
 اول کرده بود پس گفتم سبحان الله این چیست خبر طولانی است و در آخر آن ذکر شد
 آن دو نفر شرح نمودند برای آنحضرت آنچه را که آنحضرت دیده بودند در شب از عجایب
 و استعجابی که ایشان را عذاب میکردند تا آنکه عرض کردند تا آن مردیکه رسید نزد او که
 قطعه قطعه میکردند تا قفایش و بدینش تا قفایش و همچنین تا قفایش آمدند

که صبح

که صبح از خانه پیش برین میروید پس در دعوی بگوید که با فاق میرسد پس با اوین
 کند تا روز قیامت و در بعضی کتب معتبره این خبر را چنین نقل کرده که حضرت فرمود
 دویم مردی که نزد من آمد و گفت بر خیز با او بر ختم پس دیدم دو مرد را یکی سیاه
 و دیگری سفید در دست ایستاده مانند عصای آهنی بود که از او گوشه دنیای نشسته
 میرد تا میرسد میان دو شان او انگاه از او بیرون میکشید و بطرف دیگر فرود میگردد
 پس چون بیرون میکشد طرف دیگر بر میکشد همان اولی که در دست پس با او بر خیز
 گفتم این چیست گفتن هر دو در یکجا است که در قبر عذابش کند تا روز قیامت نیز
 از حضرت روایت کرده که فرمود آیا شمارا خبرید هم بزرگترین معاصی که بره شرک
 خداوند است و عقوبت دالین و قوی روز یعنی در رنج و نیز فرمود که بنده یکدیگر رنج
 بگوید پس آنها را و در میشود با ناله و گریه بوی عفتی که از دهنش بیرون میرد
 و نیز فرمود چه قدر بزرگت جفاست آنکه تو نقل کنی برای برادرت صیحتی که او بر نصیحت
 کند و تو در تحدیث که نقل کردی دروغ بگویی و در کافری بنده همچو مردیست حضرت
 صادق علیه السلام که فرمود بعد از تلاوت آیه شریفه *فَمَنْ خَرَّ فَخِرًا كَسِيمًا*
قَالَ لَعْنَتُكَ وَالْأَفْسُوفُ وَالْجَدَالُ که در آن نهی فرمودند از آنکه
 اصحاب حج از رفتن و مسوق و جدال که در وقت حج است و مسوق در رنج و محنت

همچنین در روایتی دیگر د علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود
 صدوق و دیگران از زید شحام که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از
 رفت و فسوق و جدال فرمود اما رفت پس حاجت و اما فسوق پس آن درو
 ای نشندی قول خداوند عزوجل را یا ایها الذین آمنوا ان جانکم فاسق
 یا ایها الذین آمنوا ان تصیبوا قوماً بجهالة اشاره فرمود که خداوند
 و لید را فاسق نامید بجهت معصیت دروغیکه گفته بود و شیخ عیاشی هر دو تفسیر خود
 سه خبر نقل کرده که مراد از فسوق در آیه شریفه دروغ است و در آیه شامخ
 معینه بر دست که حضرت سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا در آن نگاه کرد
 مید ان خطبه میخواند فرمود والله قصده کردم گفتن دروغ را از آنرا که در چشم خدا
 عزوجل دروغ گوید این را بجهت دروغ گفتن معیوض ارد و در کافی مرویست از
 حضرت صادق علیه السلام که فرمود علامت کذاب یعنی آنکه دروغ بسیار گوید
 است که خبر دهد ترا از خبر آسمان و زمین و مشرق و مغرب پس چون سوال کنی
 در آن مسئله حلال خداست تعالی و حرامش نباشد زدا و چیزی و بعضی از شاعرین
 کتاب کافی فرموده مراد از این کذاب احباب مکاشفه است که دعوائی عام غیب
 سنده آنچه خواهند گویند و در امر دین اقرار بجهل خود کنند و بعضی حکایات نقل کرده

از بخل پر سید از یکی از بدخشان مکاشفه که اگر کسی در نماز شک کند میان دو سوره
حکم آن چیست گفت دل داشت هرگز شک نکنیم و در عیون شیخ صدوق
مر ویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج زمی را دیدم که سرش
مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن رازکوش و بر او بود هزار هزار رنگ از عذاب
و نیز چند زن دیگر را که دیده بود با اشکال مختلفه و با انواع عذاب معذب بودند و ذکر
نمودند صدیق طاهره علیها السلام از کردار و سیره آنها پرسید فرمود اما آن زن
که سرش مثل سر خوک و بدنش مثل بدن خربود پس او تمام و دروغگو بود و در
لباب قطب اوندی مر ویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود و وصیت کرد
مر رسول خدا صلی الله علیه و آله زاریت بخاطره علیها السلام را بمن تزویج کرد پس
فرمود زینهار از دروغ گفتن بیزار که آن روی را سیاه میکند و در عقل اشرب
شیخ صدوق مر ویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدستی که مرد در دنیا
بیکدیگر دروغی پس محروم میشود بسیار آن از نماز شب پس چون محروم شد آن
که درون نماز شب محروم میشود از زوری و در عیاب اعمال آن مرد مر ویست
از حضرت که فرمود سه نفرند که در روز قیامت ایشانرا عذاب میکند کسی که بیست
صورت حیوانی را عیبش کند آنکه در او یعنی روحش در او نمواند در آن

دیدن کسی دروغ گوید در خواب خود باینکه گوید چنین و چنان در خواب دیدم
 و حال آنکه بنیده قدش گشته میان دو جور که زنده و نمواند میان این دو
 گره زدن و کسی که گوش فرا دهد بجهت شنیدن سخنان قوی که آنها اورا ناخوش
 و آرنه پس در گوش او سرب بریزند و در دعای شریف سحر ماه مبارک رمضان
 که ابو حمزه ثمالی رو آورده مذکور است **اَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَضِيٍّ**
اَلْكَذَّابِيْنَ قَرَّ قَصْبَتِيْ ای آقای من شاید مراد در جایگاه دروغگویان
 یا قبی پس مرا ترک کردی و بخودم و آنکه آستی در نام نفسم را بدست خود کشیده
 و ادوی که بدانم مرا بکدام و ادوی طهارت خواهد انداخت مراد از دروغگویان میشود
 هر زیاد دروغ گوئی باشد که باین عادت کرده باشد یا مراد در اینجا خصوص دروغ
 گوئیان باشد و توجیه است که پیوسته در شب و روز بزبان اقرار کند که ایمان
 آوردم و دروغ گویند و گویند در آیت **اَلْعَبْدُ بِنْدُكِيْ** پرستش نکنیم غیر حضرت
 مقدس تو را و دروغ گویند و در آیت **اَسْقِيْنِ** طلب مدد و اعانت غیر از خدا
 مقدس تو نکنیم و دروغ گویند و همچنین در سایر مقامات ایمان و مواضع اقرار
 و اشراف بآن و از این باب است آنچه در تالی رو آورده از ابی سحر خراسانی
 در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود **اَيُّاكُمْ وَ اَلْكَذِبَ فَاِنَّ كَلِمَةَ**

نالچ طالب وکل خائف هاروب زینهار از دروغ انرا از خود دور
 کیند بدستی که ظاهر میشود و دروغ باینکه هر که امید و ارجحیت در طلب رسیدن
 و بدست آوردن هست بگرداری که او را بان رساند و هر که ترسان باشد از ترس
 گریزان باشد از ان افعال که او را بان کشاند پس شما تا که دعوی کنید مقام
 خوف و در جارا دانی که رعب و شایق برسدن بهشت امید داریم چرا در تامل
 با سبب رسیدن بان مسامحه دارید و از شداید و اموال برنج و قیامت و انواع
 عذاب و درنج ترسایم چرا از او فراموش کنید و بجا او دنیا میبرید و نخرت منعی را
 در بعضی خطبه که در ترویج البلاغه موجود است شرح فرمودند باین کلمات پس
 بَرِحْ اِنَّهُ يَرْجُو اللهَ كَذِبًا وَالْعَظِيمُ مَا نَالَهُ لَوْلَا تَتَّبِعُنَّ رِجَاؤَ
 فِي عَمَلِكُمْ وَكُلُّ مَنْ رَجَاعَ عَرَفَ رِجَاؤَهُ فِي عَمَلِهِ اِنَّ رِجَاؤَ اللهِ
 غَايَةُ مَدْحٍ حَوْلَ وَكُلُّ خَوْفٍ مَحْمُودٌ اِنَّ خَوْفَنَا لِلَّهِ فَاِنَّهُ مَعَالَى
 يَرْجُو اللهَ فِي الْكَبِيرِ وَيَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ فَمَعْطَى الْعَبْدَ
 مَا لَا يَعْطَى الرَّبُّ فَمَا بَالُ اللهِ جَلَّ شَأْنُهُ يُفَضِّلُ بَرَّ عَمَّا يَصْنَعُ
 لِعِبَادِهِ اَتَخَافُ اَنْ تَكُونَ فِي رِجَائِكَ كَمَا ذَبَابٌ اَوْ تَكُونَ لَا
 تَرَاهُ لِلرِّجَاءِ مَوْضِعًا وَكَذَلِكَ اِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ

انخطاه من خوفه ما لا يعطى به شجاعت خوفه من العباد
 نقداً وخوفه من خالفه ضاراً وعدداً او نما دارد بکفته باطل خود
 که امیدوار است بجزاوند دروغ میگوید و الله لعظیم چه شده است او را که امید
 و اریس ظهور ارشی ندارد در مقام عکس بر کسر امیدوار باشد البته ساخته خواهد
 ان امیدواری در عملش مگر امیدیکه بجزاوند دارد و این از است که آنچه را بجا مانده
 نماید چیزیست معیوب که از او کار درست صحیح نیاید یعنی برستی و درستی بجا
 نماند آثار خاصه حقیقت بجا بماند شد و هر خوف و سبی که از هر چه دیگر در
 ثابت و محقق است بجز خوف و بیم از خداوند و این از است که آنچه را در این نوع خوف
 بگذار دمانه شخص بجزری است که از او کار ندرست ساخته نشود و حقیقت
 آنکه بجا او بجزاوند در امر بزرگ نیست یعنی در امری که انسانی بعبادت آن نتواند
 درضا داد و حرمان آنرا بر خود سهل و آسان نتوان گرفت و بجا او میدگان
 و در امر کوچک نایب است که ذوات آن باین وسهیل است و با اینحال مبدول
 دارد و باره مخلوق آنچه را که به نول ندارد در حق خالق و پردکار چه شده است
 خداوند جل شانرا که در حق او کاسته میشود از آنچه بندگانش مرعی میدارد آیا هم
 آیداری که در بجا بجزاوند است زوریشی دریا که او را شنیدند و همچنان امیدوار

نیستی و همچنین است حال انیکس در مقام خوف هرگاه بنده از بندگان خدا
 خائف باشد خواهد مرعی داشت در حق آن بنده از آثار خوف آنچه را که در حق
 پروردگار خود در مقام خوف سازد و مرعی ندارد پس در حقیقت خوف خود را از بندگان
 تقدیر گرفته و خوف از خالق خود را شنیده و در کافی هر دست از حضرت با امام جعفر
 علیه السلام که فرمود هر دروغی صاحبش رسیده خواهد شد از آن روزی که دروغ
 که در یکی از آن باشد مریدیکه حلیت کند در جهنم خود با دشمن دین پس باران دروغ
 از او گرفته شد یا مریدیکه صلاح کند میان دو کس که میان ایشان فساد می رسیده
 ملاقات میکند اینرا سخن غیر این سخن که ملاقات میکند دیگری ابان اراده دارد
 باین صلاح و فساد بیکه مابین ایشانست مریدیکه وعده کرده اهل خود را چیزی باشد
 اراده ندارد بوعده خود وفا کند و بسط شیخ طبرسی این خبر را در مشکوٰه خود نقل
 کرده باز یادتی در آخر آن که غرضش از وعده دادن دفع شر اهل است از خود
 و نیز روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود جمیع دروغ گفتن
 معصیت است بجز دروغی که نفعی از آن بومنی برسانی یا دفع کنی بآن ضرری از آن
 دین مسلمی و در جامع الاخبار مرویت از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر که
 دروغ فکونی مذموم است مگر دو امر دفع شر ظلمه یا اصلاح حال میان خلق و در کار

روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بدترین روایتها روایتی است دروغ
 است و نیز روایت کرده از حسن حبیبی که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که روایت
 کردند برای ما از امام محمد باقر علیه السلام در قولی یوسف یعنی کاشکافس که بعد از
 او گفته است **إِنَّمَا الْعِبْرَاتُ لَكُمْ لَسَانِ قَوْمٍ** ای قافلای بزرگ شایسته در دستان
 پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که نه فرزیده بودم و دروغ نگفت یوسف
 ابراهیم علیه السلام گفت یعنی رسیدند از قول او که فرمود **بَلْ فَعَلَهُ كَيْبٍ هُم**
هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنْظُرُونَ بلکه پاره پاره کرد آن سبزه بزرگ
 بدان پس سوال کنید از آنان اگر سخن میگویند در وقت عرض حاجت ما بنا پس حضرت
 فرمود و الله نه آنها کردند یعنی پاره پاره کردن سخن گفتن ما و نه ابراهیم علیه السلام
 دروغ گفت پس حضرت صادق علیه السلام سخن فرمود چیست نزد شما در این روایت
 یعنی توجیه آن چیست عرض کردیم نزد ما که تسلیم و قبول کردن حق حضرت فرمود
 خداوند دوست داشته و دشمن را دشمن داشته و چیز را دوست داشته و قاتل را شکر
 در میان دو وصف شکر برای یکسره دوست داشته دروغ را در مقام صلاح و دشمن
 داشته قاتل را شکر آن را در کج و چو و دشمن داشته دروغ را در غیر مقام صلاح نگاه
 بیان فرمود که قصه حضرت خلیل و صدیق علیهما السلام از آن کلام صلاح بود **لَفِ**

بود بجهت سهولت حفظ کردن و پیوسته در نظر حاضر بودن مناسب بودیم خلاصه
 مفاسد دروغ و خرابی در دنگور را که از آیات اخبار گذشته مستفاد میشود در رشته
 مختصر در آوریم ۱ دروغ فسق است لا یتقوا ولا یقنونی و در دنگور فتنه
 ان جاءکم فاسق بنبی ۲ دروغ قول زور و بابت پرست در یحیی ذکر شده
 و اجنبوا الحسنین من الاوثان فاجنبوا قول الزور ۳ در دنگور ایمان
 انما یفتنی الذین کذبوا الذین لا یؤمنون ۴ دروغ را اثم نامیده اند مانند حشر
 و قار ۵ در دنگور مبعوض ضا دندست ۶ روی در دنگور سیاه است تا دروغ
 از شراب بدتر است ۸ در دنگور می دهنش مستعفن و کندیه است ۹ نکت از او دور
 کند با نذره کیل ۱۰ حدایتعالی با در اعت کند ان لعنة الله علیهم ان کان
 من الکاذبین فیحمل لعنة الله علی الکاذبین ۱۱ بومی کند و ان دروغ
 بدتر است ۱۲ حذر عرض دهد و دنگور اعت کند ۱۳ دروغ محتر با بان است ۱۴
 دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است ۱۵ در دنگور تخم عداوت و کینه در سینها بکار
 ۱۶ در دنگور تشنه از همه خلق کمر است ما آنچه بکند دروغ هفتاد هزار نکت در دنگور
 لعن کند ۱۸ دروغ علامت تفاق است ۱۹ دروغ کلید خانه است که تمام خجاست
 در اوست ۲۰ دروغ فجور و در دنگور فاجر است ۲۱ در دنگور پیش در مقام مشورت

پسندیده است ۲۲ دروغ رشت ترین از صفت های نفسانیه است ۲۳ دروغ
 کجاست شیطان است ۲۴ دروغ بدترین در باهاست ۲۵ دروغ موش
 خفت است ۲۶ دروغ محسوب از جنات است ۲۷ دروغ فراموشی آورده است
 دروغ در استاده در برای نفاق ۲۹ دروغ فکوه بعد از بی مخصوص در قبر معتدب است
 ۳۰ دروغ محروم کند دروغ فکوه از نماز شب پس محروم شود از روزی ۳۱ دروغ
 سبب خذلان الهی است ۳۲ دروغ سبب گرفتن صورت انسانیت از دروغ فکوه
 ۳۳ دروغ بزرگترین جنات است ۳۴ دروغ از کبار است ۳۵ دروغ از
 ایمان دور و محاب است ۳۶ دروغ فکوه بزرگترین گناه کار است ۳۷
 دروغ بزرگ کند صما جبر ۳۸ دروغ نخس و طراوت و بهار از صما جبر
 ۳۹ دروغ فکوه قابل برادری کردن کسی با او است و از برادری و مصاحبت با او نمی
 نمودند چنانچه استماعی او را بدایت بکنه در راه حق ابا و نشان ندهد این الله
 بپندگی من هو کاذب کفار و مفاسد هم در ذکر بزرگی معصیت دروغ
 بسن بر خداوند در سوره اصلی الله علیه و آله و آله طاهرین علیهم السلام خدا
 تعالی در مواضع عدیده بیان حال این جماعت آورده و بعضی از آن تیمانی
 بزرگ اشاره میشود در بقره فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْفُرُونَ الْكِتَابُ يَأْتِيهِمْ

منافقین

يَتَوَلَّوْنَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُثَبِّتُوا بِهِ مَعَكُمْ قَلِيلًا مِمَّا كَفَرْتُمْ بِهِ
مِمَّا كُتِبَ عَلَيْكُمْ فَتَبَدَّلُوا مِيثَاقَكُمْ بَلْ كَذَّبْتُمْ بِمَا كُنتُمْ
عَلَى اللَّهِ مِنَ الْكُذِبِ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَرَأَى النَّاسُ
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ وَرَأَى عِرَافٌ مِمَّنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَرَبُّنَا
مِمَّنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الْمُجْرِمُونَ وَيَوْمَ يُسْأَلُونَ عَنِ الْكُذِبِ
يَوْمَ الضُّمُورِ وَيَوْمَ تُسْأَلُونَ عَنِ الْكُذِبِ وَتُرَى الَّذِينَ
يُفْلِحُونَ مَنَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا رُجُوعًا ثُمَّ نُنزِّلُهَا فِي الْعَذَابِ
الشَّدِيدِ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ وَرَبُّهُدَى مِمَّنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى
اللَّهِ كَذِبًا أَوْ أَتَىٰ بِكُفْرٍ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ وَيَعُولُ إِلَّا شُهَادًا هُوَ لَا
الَّذِينَ كَذَّبُوا عَلَىٰ بُيُوتِهِمْ إِلَّا تَحَنُّنًا لِلَّذِينَ الظَّالِمِينَ وَرَأَى عِرَافٌ
يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَنَاعٌ قَلِيلٌ وَهُمْ عَذَابُهُمْ
وَرَكِيفٌ مِمَّنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَرَكِيفٌ مِمَّنْ أَظْلَمُ
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَتُبْحِبْكُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ عَذَابِ مَنْ افْتَرَى وَرَكِيفٌ

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ
 الْبَيِّنَاتُ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلشَّكِرِينَ وَدَرَجَاتٍ مِمَّنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ
 عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ إِذْ جَاءَهُ الْبَيِّنَاتُ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى
 لِلْكَافِرِينَ وَيُرْفَعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَحْوَ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ
 وَخُوفُهُمْ مُسَوِّدَةٌ الْبَيِّنَاتُ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلشَّكِرِينَ وَرِصْفٌ
 وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ
 وَبِهِمْ بَازِيَةٌ أَلَيْسَ بَارِكًا فَتَاعَتْ شَوْدَ بَرَايَ اثْبَاتِ بَدَلِكِي امِنْ مَعْصِيَتِ وَنَجْرِي بَكَ
 اراد کتاب آن و داخل نمودن خود را در زمره ظالمین از بنی نوح بنان و سیاه
 نمودن رخسار خویش در روز حساب و شریک شدن با مشرکین در مقام عقاب شیخ
 طوسی در کافی و برقی در نجاشین روایت نموده اند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
 دروغ بستن بر خداوند و پیغمبر صلی الله علیه و آله از گناهایان کبیره است و نیز این
 مضمون از آنحضرت روایت کرده بسند دیگر با اضافه دروغ بستن بر اوصیاء علیهم السلام
 و در تفسیر عیاشی نیز همین قسم روایت کرده و نیز در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 مرویست که فرمود به ابو السمان ای ابوالشیمان دروغ بستن بر ما که ما در جوارحه
 و کفره شویم از تو ملت اسلام یعنی این دروغ صحت از حشر از حشر اسلام بیرون بود

این جناب شیخ مفید در کتاب رساله با جزئی اختلاف در آنچه ذکر کرده و نیز در کانی مراد
 است که خدمت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که حاکم یعنی جواد طوسی است یعنی
 آن جناب در حدیث بنفش مذکور شد پس فرمود مراد از بنفش است که میباید بر خدا در روز
 صلوات علیه و آله و نیز در آنچه در کتاب رساله مذکور که برای او همیشه فرموده است
 بر زمین بود است در هر روز بنشیند که هر که را داد و نهد پس بنشیند که
 بر سر خود یعنی نشانی که در روز سوره بر سر او میبرد خدا سببی باشد علیه و آله در روز
 به بسین تحقیق بر خدای تعالی حاجت برساند که بر خداوند دروغ بنده خدای عز و جل
 جل او را کتاب خواند کرده و صد مرتبه سوره بخواند و چه که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله در روزهای پنجشنبه و یا در روزهای دیگر از روی او یا کسی که در آن روز
 دروغ بنده در هر یک از آنها صد مرتبه بخواند روزی که در آن روز دروغ بنده
 در غیر او در آن روز از آن روزی که در آن روز صد مرتبه بخواند که در آن روز
 دروغ بنده صبی باشد که صد مرتبه بخواند که در آن روز دروغ بنده نزد ایشان
 و عباد الهین طبری که در آن روز صد مرتبه بخواند که در آن روز دروغ بنده
 شنیده بود مراد از این پس است که در آن روز صد مرتبه بخواند که در آن روز
 در آن روز خواند که در آن روز صد مرتبه بخواند که در آن روز دروغ بنده

رو ایست کردن مگر آنچه را که علم دارید بیان در نگاه از من صادر شده که هر کس بوسن
 دروغ بنده را با و سلیم بن قیس طالی از صحابا میر المؤمنین علیه السلام در
 کتاب خود آورده از نجاب که فرمود تحقیق دروغ بسته شد بر رسول خدا صلی
 علیه و آله در عهد نبوت تا آنکه برای خواندن خطبه بر پا نشود و فرمود امیر مردم دروغ
 گو بیان بر من زیاد شد پس هر که بر من دروغ بنده را و اسانید بخیر شریف
 در کتابها حدیث خاصه و عامه بسیار بلکه از اخبار متواتره شمرند و نیز در نجاب
 رو آورده که چون عمر بن العاص بعضی دروغها بر پیشبهر صلی الله علیه و آله بست
 و در برابر آن ذکر نمود و بجزئی تا میر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود عجب باز
 در او آن است که قول عمر و اقبالی میکند و او را تصدیق میکند و حال آنکه کاف
 سخن گفتن در دروغ بستن کمی در عیش با تجار سیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 دروغ می بنده و هر که دروغ بنده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حدادند او را
 مقتل و بویست لعنت میکند شیخ شهید ثانی رحمه الله در کتاب درایه خود بعد از آنکه
 خبر متواتر را بیان کرده بسیار از اخبار را که در آن دعوی تواتر کرده اند کرده
 میفرماید علی حدیث صحیح که کتب علی صحیحی آفکبوا و معصده من الشار
 حکم است دعوی تواتر او را کردن پس تحقیق که نقل کرده از خبر از امیر صلی

علیه و آله از صحابه پرچا سخت بسیاری گفته شده که در ایوان انجیر از صحابه پرچم لفر
 بودند و گفته شده که سختند و صحابی بودند و پیوسته عد در ایوان انجیر
 در ریادتی بود تا در آن روزی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بستی که
 یکد روع بر این باطل میکند روزه را راوی گفت کفتم و کدام زنا هست که مساوی
 از او بگذرد و روع فرمود مراد من نیست آنجا که تو خیال میکنی جز این نیست که آن کسی
 در روع بر خدا متعالی بر رسول صلی الله علیه و آله و بر ائمه علیهم السلام است و در
 تمیز شیخ طوسی مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام
 میفرمود که روع و سنو را می شکند و روزه را یکشاید گفت گفتم چه پیشش که همه با باد
 شایم پس حضرت همان کلام سابق را با او فرمود و نیز در آن مرویست که راوی گفت
 پرسیدم از آن حضرت از حال مردیکه در ماه رمضان در روع گفت فرمود باطل کرده
 و را او واجبست قضای آن روز گفت پس کفتم در پیش چه باشد فرمود در روع نهد
 بر خداوند و سبش در خصال شیخ صدوق مرویست از آن حریفه صادق است
 که فرمود پنج چیز است که روزه در راه را کشاید خوردن و آشامیدن و سب
 و آزار رساندن و در روع نیست بجز او نذ و سبش در راه نهد تا اسد علیهم السلام
 نوادر احمد بن محمد بن عیسی مرویست از آن جناب که فرمود بستر که در روع نهد و خدا را

در سولش و او روزه دار باشد پس روزه دو صومیش شکسته یا ناقص شده اگر نسبت
 آن مستقر باشد و بر این مضمون اخبار عدید بسیار و در تفسیر عیاشی مرویست از
 حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر کس کمان کرده که خدا بیگانهی امر نموده پس
 و محشای پس تحقیق که درین باب از تعالی و بعد از کلماتی چند فرمود و هر که
 دروغ بندد بر خدا و بتبارک و تعالی خدای او را داخل کند در آتش نیز در اینجا
 که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند از قول خداوند عزوجل و ایضا
 فَاحْشَةُ قَالُوا وَجَدْنَا عِبْرَتَنَا اَبَاءَنَا وَكَلَّمْنَا سُرًّا بِمَا فَلَاحِلٌ اِنَّ
 لَا يَأْمُرُ بِالْعَشَاءِ اِنَّهُ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ فَاَلَا تَعْلَمُونَ و چون گفته
 که بفرموده بگویند به شرم بر آن حضرت پدران خود را و خدا را بار امان
 فرموده بگوی بدستید چه ای امر که بجنبت با آیا میگوید بر خدا بیگانهی چیزی
 که نمیدانید پس حضرت فرمود بان سائل آیا دیدی احدی را که کمان کند که خدا بیگانه
 امر کرده ما را که در دنیا و جویان شراب و چیزی از این مجرمان پس گفتم نه فرمود
 بیست این فاحشه که دعوی میکند خدا بیگانهی ما را امر نموده بکردن آن گفت
 پس گفتم خداوند دانا را هست بان دو لیش فرمود این سخن از پیشوایان جور است
 که دعوی کردند که خدا بیگانهی ما را کرده و خلافترا که پیشان پرومی واقف کند

پس خداوند ما را خبر رسید بد که ایشان بر خداوند دروغ بسته و ایستادند و بگویند
 خداوند ما را خبر رسانیده و شیخ گشتی بد کتاب رجال جو زور و شکر ده از حضرت با خداوند
 که فرمود ما این مثنوی را بشیم در مشکو و خالی نیستیم از دروغ و غلوئی که بر ما دروغ مثنوی
 در است ما را بجهت سخنان دروغی که بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار میکنند آنگاه
 حضرت جماعتی از دروغ گویان در هر شب قدر هفتاد و نه مرتبه پس فرمود خداوند لغت کند
 ایشان را خالی نیستیم از کذب بی که بر ما دروغ مثنوی بنده دو یا آنکه در ای عبارتی
 و پاست خداوند کفایت کند حجت بر دروغ گری بر او و کرمی آئین بر ایشان
 بچنان دروغ زور و شکر ده از حضرت معاوی عیبه سلام از پدران بزرگوارش که سوا
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دروغ بندد بر ما این است خداوند او را
 محسور کند در روز قیامت بحالت کوری و در زمره پیودان و اگر در آن کند و جانی
 ایمان آورد با او در هر خود و شیخ صدوق در کتاب الدین و عمل الشریع و غیره
 در احتجاج روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن سحر طالقانی که گفت من با جماعتی
 از ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه که نایب سیم حضرت حججه علیه السلام
 است بودیم که مردی برخاست و از او سوالی کرد و جوابی طولانی دادند محمد بن
 ابراهیم گفت فردای آن روز باز گشتم خدمت ابی القاسم و با خودم مسکینه آید

محمد صلی الله علیه و آله که آنچه در زبان کرد و پیش خودش بود پس ابتدا بدون آنکه
 اظهار کنم فرمود ای محمد بن ابراهیم کَلِمَاتٍ اَخْرَجَ مِنَ السَّمَاءِ فَخَطَّتْنِي
 الطَّيْرُ وَطَوَّجَتْ بِالْبُرُجِ فِي مَكَانٍ يَجِبُ احْتِسَابِي اَنْ اَقُولَ
 فِي حَبْرِنِ اللّٰهِ تَعَالٰی ذِكْرَهُ بِرَأْيِي وَمِنْ عِنْدِ نَفْسِي بِرَأْيِهِ اَكْرَمِيَّةً
 از آسمان پس پرند هه مرا بر بادیدند و در آرزوی دور محبوبترت نزد
 من آواز گوییم در دین خدای تعالی بر آئی خود و از جانب نفس خود بلکه آنچه
 گفتم از نسل بود و شنیده شده بود از حجت مملو است الله علیه و آله در کتاب معانی
 الاخباره بیت کرده از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله به پر میرید از آنکه نیب نمودن خداست تعالی شمارا کسی عرض کرد حکایت
 است این یا رسول الله من بود یکی از شما یا میگوید خداوند فرمود پس خداوند عز و
 جل میفرماید دروغ گفتی من آنرا نگفتم و یکی از شما یا میگوید خداوند نفرمود پس
 خداست تعالی میفرماید دروغ گفتی تحقیق که آنرا گفتم و شیخ گشتی در حال خور و سگ
 از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود و الله هیچکس نیست که دروغ بنزد
 کند بلکه بچنان خداوند باو گرمی است و در کافی مرده است که حضرت صادق علیه السلام
 فرمود کسی که بگوید خدای میداند چیزی را که خداوند نمیداند یعنی کاری کرده مثلاً

اختلاف واقع اثر لعل میکند و خداوند کوله میگرد که حضرت مقدس میداند
 و حال آنکه چون بی اصل است عنای نمیداند فرمود در اینحال عرض خداوند
 بر زه میاید محض تعظیم جلال حق سبحانه و این مضمون در اینند دیگر نیز نقل و نیز
 در آنجا از اینجاب رو آورده که چون بنده بگوید خداوند داناست و حال آنکه
 دروغ گفته خداوند عزوجل صیغ باید آیا پیدا کردی اصدیرا که بر او دروغ بگوید
 خیر از من بطلی خبر امر حرم سید نعمت الله خواریری در انوار حسین نقل نموده که
 خداوند جلایا که میفرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی بنده من که اصدیرا اینست
 عاجز تر از من که این دروغ خود را بر او حواله کند تا اینکه از او حواله کرد بر علم
 من پس من جو نهم کرد با و چنین و چنان از عذاب و خواری و در کتب صحیح
 دیده شده نه هشتم از کجا نقل کرده فحقی نماید که فتوی دادن بغیر حق کاهی چنان
 باشد که از حکم خدا تعالی خیر دید بهینکه از احکام کرده و اینرا حرام و انرا اذ
 و انرا مستحب بگذراند پس علاوه بر آیات و اخبار سابقه که مال جلال این کاذب
 در آنها بیان فرمودند مضامین دسته دیگر از آیات و اخبار که در آنها تهنید
 شده در فتوی دادن بغیر علم و بغیر حق و وصده عدا بهای کوناگون با بر طایفه
 درند شامل این معنی کاذب و فاسد است خواهد بود و آن آیات و اخبار پنج

که زشت منظم خواهد شد چون برای اهل بصیرت و انصاف آنچه نقل شده است
 است لهذا از نقل این طایفه از آیات و اخبار که موجب تکوین سبانه و ملات
 بود اعراض نموده بذكر مطلب اہم و فواید جدیدہ نافعہ کہ بسط آن در جانی
 دیدہ نشده برداختہ و باللہ التوفیق **مفاتیح** در اشارہ اجمالیہ با
 دروغ و حکم آنها و در اینجا دو مطلب است **مطلب اول** در بیان
 اقسام آن پوشیدہ نماند کہ دروغ بملاحظہ آنکہ بر او دروغ بندہ و بملاحظہ
 آنکہ برای او دروغ گوید و بملاحظہ مقدار کمی و زیادگی آن بملاحظہ نسبت
 در گفتن آن دارد و بملاحظہ آثار یکہ بر آن مترتب میشود از صلاح و فساد و
 بملاحظہ ظهور و خفای آن برای شنوندگان و بملاحظہ عضو کہ دروغ از جانب
 آن صادر میشود بواسطہ آن و بملاحظہ معنی دروغ در لغت و عرف و در
 آن در شرع و غیر آن اقسام جدیدہ شود و بعضی اقسام آن بالعبثی دیگر
 جمع شود پس بجهت توضیح گوئیم اول دروغ کاری بر خداوند عزوجل و بر
 النبیین صلی اللہ علیہم و آلہم و بر ائمہ طاهریں صلوات اللہ علیہم است و گاهی
 بر غیر ایشان و گاهی بطنی کسی ندارد و اقترانی بر احدی بستہ نمیشود بیک
 گفتن خلاف واقعی است و جمله از بزرگان علماء صدیقہ طاہرہ علیہم السلام

مفاتیح
 دروغ

در عکس منور و نه بستم اول و همچنین سایر اشیاء و اوصیاء علیهم السلام چنانچه
 اگر در این کتب دین باشد که رگشت دروغ بر بنی مادی در آنحال بسوی خدا بجهت دروغ
 بر خداوند عزوجل است که شش پهل دروغ پیغمبر و امام صلوات الله علیهما کلامی در
 دین است یعنی آنچه را نیکو ایشان ایشان است که باید استوار بدان که سنده از اجابت
 و مستحبات و مکروهات و آداب و حلال و حرام و آنچه متعلق است بر است و خلافت
 ایشان از امور سیاه مثل عزل و نصب و گرفتن اموال و دستاوردن عساکر و
 اینها ما را این در بنیام آنچه در وضع خوان میشود که بعد از رفتن علی اکبر علیه السلام
 و آمدن آنحضرت باورش لیلی فرمود بر خیز و برود در خلوت و دعا کن بر وی فرزندان
 که من از بندهم شنیدم که میفرمود دعا می آورد حق فرزند استجا میشود و آنحضرت
 که تمام دروغ است شکاهی در امیر و دنیا و رسوم معاشرت ایشانست با خدیو که در
 آنها ما ایشان شرک است باشند از خوردن آشامیدن خوابیدن و دست و پا گذاشتن
 و امثال اینها مثل آن دروغی که آنچه عت جوانه که چهار رعیند و جانان حقیقت
 حضرت آمد ببالین بجناب و کمالاتی بر زبان عربی در زبان معطر نقل کنند که در
 ایشان بر زبان بر صحت آنچه مجموع است پس نقل کنند که در حقیقت این
 فقال لها اخبیری عنی الی الخیرة فقال کسرت فانی من ذنوبی

پس آنکه دروغ بر پشیر و امام گاهی به نسبت کلامی است ایشان باینکه
 چنین فرمودند و حال آنکه نفر نمودند مثل و مثال گذشته و غیر آن که حصاً
 ندارد و گاهی به نسبت فعلی است ایشان که چنین کردند و حال آنکه نکردند مثل
 قول انجمت که حضرت چند جمله کرد در روز عاشورا در هر جمله ده سه از فقره کشت
 و دومی بر فقر ایشان است باینکه در محضر ایشان کسی کاری کرد و آنکه از آن
 منع نفر نمودند با آنکه تقیه بود و در منع کردن رسن همی از کسی نه استند پس کجا
 جائز بلکه مرغوب و محبوب خواهد بود چنانکه دروغ کاری از کونیند و ندادند
 میشود تا بحدی که صاحبش در معارف دروغ نکو میگویند و آن کسی است که دروغ
 گفتن به عادت کرده و طبعی و ملکه او شده و از او بسیار صادر میشود و در زبان
 عربی او را کذاب میگویند که در اخبار مکرر ذکر شده و بعضی علماء در ترجمه آن گفته
 بعبات دروغ نکوه لکن بنظر حقیر ترجمه آن همان دروغ نکوست چه اگر کسی دروغ
 گفتن عادت ندارد و لکن بیکه فعه یا دو دفعه دروغی گفت میگویند دروغ گفت
 و لکن آن شخص دروغ نکو میگویند اگر چه بلفظ صحیح است میاید در خبر یک
 دروغ نکوی مذموم آن است که مطبوع شده بر دروغ یعنی بر آن سرشته و آن
 عادت کرده و بهر تنگم مقابل این قسم کاذب نامیده شود و آن کسی است که

بدروغ عادت ندارد و لکن گاهی از آب سبز به چش آنکه دروغ از دور و غلو
 گاهی از روی جد و حقیقت و اظهار بیان و بیخ حصاره میشود و مثل سایر معاصد
 و مطالبی که دارد و اظهار میکند پس شنودگان را در تیه جهالت و اعتقاد خلاق
 و واقع خواب انداخت و آنچه واقع نیست معتقد ایشان میکند و بر جهل ایشان
 بی افزاید و گاهی اندوی مزاج و خوش طبعی است که بر خندان و شوخی کردن
 مقصد می ندارد و احدی را شنودگان اعتقاد خندان و واقعی نمیکند ششم آنکه
 دروغ گاهی فساد بیکه معاصد عظیمه ظاهر شود و چنانچه در بعضی از اخبار زبان اشاره
 مثلا اگر کسی که ظاهر با او و توفی دارند خبر دهد که فلان که غائب صاحب باطن و
 عیالت مرده پس بجهت اعتقاد بر خبر او مالش تقسیم شود و زنش شوهر کند و آن
 دو کار را حصا نتوان کرد چه قدر جزائی و فساد پیدا شود و گاهی مفسده ندارد و خبر
 اعتقاد نمودن شنودگان خلاف واقع را که با اعتقادش بواقع آن در بیفتاد
 بودن یکسان است مثل آنکه فلان سلطان مرده بر فلان غلبه کرد و اینست که
 بداخلش فلان مقدار است و حال آنکه مرده و مرده نیست لکن در بود و نبود و بجهت
 برای شنودگان ثمر و فایده نیست و گاهی نتیجه دروغ نفع بیکه منافع بسیار است
 مثل دروغی که سبب نجات پیمبری یا امامی یا مؤمنی گشته شدن و خیر آن از آنکه

از بیت گرد و یا بان حفظ مالی و عرض و ناموس محترمی شود یا بر خدا و دنیا
 بر محاربه طلب کنند و نظایر آن که خدا دروغ در جنب مصالح و منافع مستملک
 و نابود است به نفسی آنکه دروغ گاهی ظاهر و آشکار است بر غالب شوندگان
 راه ساختن دروغ بودن بجز مستور و شبیه نیست مثل غالب دروغهای معارفه
 و نیز از کذب جلی گویند و گاهی خفی و مستور است که هر کس راه شناختن دروغ بود
 آن را دروغ نیز از کذب خفی گویند مثل آنچه با وجود کار خود در غالب اوقات عرض
 نیریم و مدح و شاد و تحیه و تعابیب کنیم ذات مقدس را و حالات عجز و حقارت
 خدمت و بندگی و شرمندگی و بیدگی و اطاعت خود را عرضه داریم بلکه
 صفات جوارح خود را شرح دهیم با خداوند بیار که دلم رسان و بهر امان
 در پیشتر و انطباق اشک چشم بریزان و یاد مرگ و حضرت ملک الموت است
 و عقبات بر رخ و قیامت خواری از من ربوده و آب و طعام را در کله می سر کرده
 نمود و امثال این بار سخنان که ابداً واقعی ندارد و معسانی و حیاتی ندارد
 گویند نیست آنچه گوید همه بی حس و دروغ و این دروغ دروغ است برای
 خداوند تبارک و تعالی و مبتجاء درست از خدا و احصا مثل این روز و شب هر روز
 نماز که پیستی در محضر جلالتش با تمام عجز و انکسار بهیستیم میایستیم و میگوئیم نیراشدیم

یعنی خداوند عزوجل بزرگتر است از هر چیزی بزرگ بود و لغت در این
و یاد و وهم و خیال احدی بکنند یا دورا که در سینه شش بعقول و حواس
گردانید و با چیزی و حس توان نمود و لکن بمعانی ابد اگر قلب نیست بزرگ
و عظمت حضرت حق تعالی شانه هرگز در دل جای نکرده و آثار آن در جوارح و اعضا
ظاهر نشده چنانچه بزرگ بودن و ستم کردن و دستن بزرگی و عظمت بعضی از
عقل و فتن مانده سلاطین و حکام در دل عدله و آثار آن در تمام اعضا و جوارح
و در کتاب شریف مصباح الشریعه است که صفت صادق علیه السلام در مورد
تکبیر گفتی پس بایست خورد و حقیر بشمارن بجنب عظمت و کبریا و او هر چه
آسمان در زمین است پس بدستیکه حق تعالی چون سماع شود بر دل بنده و او
تکبیر میگوید و در پیش عارضی است از حقیقت تکبیر یعنی چیزی دیگر پیش از حق تعالی
تعظیم و توقیر مینماید حق تعالی فرماید ای درو نکو ای مرا از سب میدی قسم بپوش
و جدا کنم که تو را محروم میسازیم از بیست ذکر خود و محبوب میگردانم از آن
و همراهی با خود و بعد از تکبیر این قاف نامن ضرب کوبیم و جنت و جحیم
و ما انما من الشیرکین و ما انما من الشیرکین
سئل ما انما من الشیرکین و ما انما من الشیرکین

بجنس قدرت کامله بیاورید استخوانها و زمین را آن داناتی نهانی و آشکارا در حاکم
 که از همه ادیان باطله و مذاهب فاسده مایل و کنار کرده بوسیله و سلام ترسم
 و دستگت تا آخر و غاکه حاصل ترجمه آن آنکه هر چه کنیم و گوئیم و در ایم و برانعم هم
 برای خداوند عزوجل است پس اگر در وقت گفتن این کلمات تمام روی دل را
 بجز خداوند داشته و همه کارهای خود را بگذرانند بلکه بستانند و بار و برین معنی
 بازار و محو آرزو و غرق شهوات و وسوسهها باشد در اول افتتاح نماز در
 گفته و از این رشته کلام حال سایر آیات و اذکار و ادعیه که با آنها با پروردگار
 خود سخن میگوید و برای جناب مقدسش در دل میکند معلوم شود مخصوص آن
 مبارکه الحمد لله رب العالمین و آیه شریفه ایماک بقصد و ایماک نستعین و شرح دادن
 آن مناسب رساله نیست و در فصل اول نیز اشاره بیان شده هر کس بعد از آن
 در حال خود مفاد و معانی کلماتیکه میخواند میداند و در شبانه روز تا چه اندازه
 در روغ میگوید در حال عبادت خود پس معلوم شد که نتیجه بسیار گوناگون گفتن در روغ
 بسیار است که چیزی از ذات حق تعالی کسی راه معرفت و نمیدن در روغ بودن آن تمام
 و نیز معلوم شد از تمام کلمات گذشته که در روغ کاتبی بر خداوند داشته و گاهی بخوانند
 برای خداوند است و گاهی بخوانند است و آن قسم در روغ است که خواهد آید انشاء الله

و غیر از اقسام دروغ حقیقی است در اینها اینکه گفته میشود و بنیاد و اشاره در تعریفش که
 آنهم شایع و باز ایش رسوخ است کشتن آنکه دروغ کاری بجز می معنی است
 اینکه بگوید چیزی را که جعلی و واقعی ندارد و کاری شرعی یا اینکه در مقام نقل اخبار نقل
 کند از آن و سبب العملی که با او داده اند که هرگاه دوست خبری نقل کند این قسم خبر را
 نقل کند و آلا در نزد شارع معتدس دروغ گو باشد هر چند خلاف واقع نیست یا
 رایجی برای شناختن صدوق و کذب آن باشد و این مطلب در مقام آینده
 توضیح خواهد شد ^{۹۹} ^{۹۸} ^{۹۷} ^{۹۶} ^{۹۵} ^{۹۴} ^{۹۳} ^{۹۲} ^{۹۱} ^{۹۰} ^{۸۹} ^{۸۸} ^{۸۷} ^{۸۶} ^{۸۵} ^{۸۴} ^{۸۳} ^{۸۲} ^{۸۱} ^{۸۰} ^{۷۹} ^{۷۸} ^{۷۷} ^{۷۶} ^{۷۵} ^{۷۴} ^{۷۳} ^{۷۲} ^{۷۱} ^{۷۰} ^{۶۹} ^{۶۸} ^{۶۷} ^{۶۶} ^{۶۵} ^{۶۴} ^{۶۳} ^{۶۲} ^{۶۱} ^{۶۰} ^{۵۹} ^{۵۸} ^{۵۷} ^{۵۶} ^{۵۵} ^{۵۴} ^{۵۳} ^{۵۲} ^{۵۱} ^{۵۰} ^{۴۹} ^{۴۸} ^{۴۷} ^{۴۶} ^{۴۵} ^{۴۴} ^{۴۳} ^{۴۲} ^{۴۱} ^{۴۰} ^{۳۹} ^{۳۸} ^{۳۷} ^{۳۶} ^{۳۵} ^{۳۴} ^{۳۳} ^{۳۲} ^{۳۱} ^{۳۰} ^{۲۹} ^{۲۸} ^{۲۷} ^{۲۶} ^{۲۵} ^{۲۴} ^{۲۳} ^{۲۲} ^{۲۱} ^{۲۰} ^{۱۹} ^{۱۸} ^{۱۷} ^{۱۶} ^{۱۵} ^{۱۴} ^{۱۳} ^{۱۲} ^{۱۱} ^{۱۰} ^۹ ^۸ ^۷ ^۶ ^۵ ^۴ ^۳ ^۲ ^۱
 پس صلوات الله علیه برسد و چه محقق میشود آنگاه سخن مستعار و مستعاره که در
 چنین فرمود یا چنین کرد و غیره یا امام چنین گفت یا کرده بی اصل باشد
 آنکه کاری خود دروغ گو کرده یا نگردد و خلاف آنرا یعنی کرده یا نگردد و نگردد و در
 کرده نقل میکند و برای اثبات صدق کلام گوایه میورد و مسکویه خداوند
 یا یسعیر یا امام میداند یا با او است که من کرده یا نگردد و حال آنکه در
 گفته و گذشته در خبر کافی که خداوند در حال میفرماید آیا پدری کردی نه می
 بر او دروغ بیدی غیر از من و فرمود غرض طریقه می آید و بر او ای خدا میفرماید
 بجای آنکه گفته کنسید بسوی بنده من که احدی را نیافت بفرترای من که این دروغ خود

حواله کند با و تا آنکه حواله نمود از ابر علم من مستحق آنکه دروغی گوید و برای اثبات
و تحقق آن قسم میجوید بجز آنکه بتبارک و تعالی و اسما و شریفه ذات بسمه شایسته
بر رسول خدا ایسی از امامان صلوات الله علیهم و این دو غرض بخداوند گویند و
این قسم را این غموسس گویند که صاحبش را در معصیت شمش و دروغ نبرد و میرد ^{ببین}
و درین بین جانان دین نیرد یعنی این با حبش را میرد و مانند سب و لایحه
که در حق سر را میرد و گنهم آنکه دروغ نگاری بر بابت و این قسم شایع است
و در حق حقیقی است و گاهی به دست محقق میشود باینکه بگوید از همه اقسام که
آنچه که کسی ندارد و این هم در شیوع و توفیق مثل اول است بلکه اثر و خطر
آن در زبان بیشتر چه آنچه بزبان بانه زود از خاطر ما محو شود و لکن آنچه بگویند
باقی و قسم در نزد بکار در آن پیوسته گفته دیده و شنیده شود و گاهی ببرد
گویند مثل آنکه کسی از او پرسد که چنین سب را امام صلوات الله علیها بگویند
در نمودن با کوسب سب را در گفته در شیوع آری و باید بگوید نه یا سب اشاره
بیا کند یعنی نه در اینجا که باید گوید آری و همین قسم چشم و آبرو توان دروغ
گفتن بلکه سبب گفته میشود و کاری که در شیوع که به چنانچه مسموع شده ^{بعضی}
نزدیکین و بیانات کما این که بگاری در نزد مریدان بدانکه گفته وید کردن از

وارد گوشه پورا فرما و از تند و چون کننده کان ساکت و آرام شود و با بیخوبت
 بزبان حال گوش خود خبر دهد که کسی ملکی یا حتی با من سخن میگوید و اسرار میگوید
 یا گاهی بر مان میشود چنانچه اگر کسی پرسند که امروز اول ماه رمضان است یا آخر
 شعبان یا روز فطر است یا ایتر ماه رمضان و بدانند در اول که اول است و در آخر
 که آخر است پس سایر اجواب هم بخوردن چیزی و بهمان خوردن خبر دهد و بخورد
 که آخر شعبان است و میت در روز فطر است و میت و بهین ششم در فرج خون
 حیوان کرد و اگر پرسند روزه یا ملوک که بشاید و گاهی بسکوت و تقیر شود مثل
 آنکه سبب از شخصی خواست کند که من در پیش روی تو وضو میگیرم اگر پرسند
 شرح میت مرا منع کن پس وضوی باطل بگیر مثل آنکه بوضو مسح یا بشوید
 یا دسترا منگوسا بشوید یا اصل وضو را معکوس بگیرد و همچنین در تیمم پس از
 شخص ساکت شود و چیزی نگوید و با این سکوت او را بفرمانند که وضو یا تیمم کن
 همین است که بیاوردی و حال آنکه میت در روزی است مثل آنکه جانی بدو رسد
 گوید من سوره حمد را مثل آنکه میخوانم هر جا که دست نیندازد تا کنون
 تا پس بخواند و بگوید یا بیشتر از آن دست نباشد استخضر ساکت است و بسکوت
 خود خبر دهد که صحیح است و حال آنکه میت با آنکه در روزی است و در روزی

شوند و محافل گوید و گاه شود که ششونده طفل با دیوانه باشد که بر دست از درویش
 نیزند و گاه شود که صیلا محاطی در دنیا آنچه مسموع شده که بعضی از روضه
 خوانان در زمان تحصیل علم روضه خوانی در غیر اوقات نماز مسجدی رفته در مسجد یا
 از داخل بسته بالایی میبرد و دو چشم بر هم گذارد و مسجد را پر از نور و وزن فرزند
 و مشغول شود و بخواند بهمان رسم معمول در محاسن حتی در امر بگریستن در بر سر
 و امثال آن و وفا کردن حتی برای خدام پس آنچه گوید شونده ندارد و حکم آن
 بیاید نیت راتده و بسیار شود که مخاطب دروغگو اموات باشد و برای مردگان
 در روح گوید آنچه از بد عثمای جدید به نتیجه شایعه شده که از این حرم منجرت
 سید الشهدا علیه السلام بگردد و نیز بعد از خواندن زیارت و ارشاد که از زیارت
 با ثوره معتبره است و آخر آن که آخر زیارت شهادت این است و قرآنم فی
 الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
 وَحَسْبُ اَوْلِيَاكَ دَعْوَاكَ اِنْ عَوَّامَ كَالْاَنْعَامِ بِرَأْنِ مِي اَوْ اِنْ اَنْتَ
 عَلَيَّ اَبْنِيكُمْ وَعَلَيَّ اَسْوَدُ كَرُو عَلَيَّ مِنْ كَانِ فِي الْحَايِرِ مِنْكُمْ وَعَلَيَّ
 مَنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْحَايِرِ مَعَكُمْ خُصُوصًا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ اَبَا
 الْفَضْلِ الصَّامِسُ بْنُ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِمِ بْنِ الْحَسَنِ وَرَبِّكُمْ

عَبْدُ اللَّهِ وَهَانِي بْنِ عَرْفَةَ وَحَبِيبِ بْنِ مَطَاهِرٍ وَالْحَكَمِ الشَّهِيدِ
 الرَّيَّانِيِّ وَكَتَبْتُ لَكُمْ بِإِسْمِ اللَّهِ وَوَالِيَّ جَمِيعًا وَبِحَضْرَةِ
 اللَّهِ وَيُوكَاذِبُونَ أَيْنَ كَلِمَاتٍ كَمَا مَقْصُومٌ جِدْرٌ رَوَّحٌ وَضَمُّهُ هَيْسَةٌ عَلَاوَةٌ بِرِجَالٍ
 أَدْرَكَتْ بِرِدْغَتِهَا جَارَتَا فَرْدُونَ بِرَفْعِ نُوْدَةٍ أَمَامَ عِيَلِهِ سَلَامٌ حَيَّانٌ شَائِعٌ
 وَوَعَارِفٌ مَشْهُدٌ كَمَا لَيْسَتْهُ جَدْرٌ مَرْتَبَةٌ دَرِّشَابَرُوزِ وَرَحْمَتُهُ مَرْدُودٌ رَابِعِي عَشَرَ
 أَحْسِنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَحْفُوظًا لِكَيْ مَقْرَبِينَ وَمَطَافِ أَيْنِيَا دَرِّسَلِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
 يَا دَارِزِينَ خَوَانِدَه تَشُوْدُ وَوَاحِدِي بِرِيشَانِ اِيْرَادِ نِيَكُنْدَ دَارِ كَفْتَنِ اِيْنِ دَرِوْعِ
 اِيْرَتْجَابِ اِيْنِ مَعْصِيَتِ نَهِي عِنْيَا يَدِ وَكَمِ كَمِ اِيْنِ كَلِمَاتِ دَرِ مَجْمُوعِيَا نِيَكِي دَرِ زِيَارَتِ اِيْدِي
 وَحَقْمَانِ اِيْرَعْوَامِ جَمِيعِ مَكِيْنَتِ وَكَارِي اِيْسِي بِرَايِ اِيْنِ مِيَكُنْدَ اِيْرَدِ جَمِيعِ مَشْهُدِ وَبِجَا پ
 رَسِيْدَه وَنَسْتَه مَشْهُدِ وَاِيْرَجْمِيْرَه اِيْنِ اِيْحَمَقِ نَقْلِ كَرْدَه وَكَارِ بِيْجَانِي رَسِيْدَه كَر
 بِرِ اِيْعَضِي طَلِبَه مَشْتَبَه مَشْهُدِ رُوْزِي طَلِبَه رَا اِيْدِيْمُ اِيْنِ دَرِوْعِيَا مِي قَبِيْحَه رَا اِيْرَايِ مَشْهُدِ
 مِي خَوَانِدِ دَسْتِي اِيْ كُنْفَشِ كَدِ نِيَشْتَمُ طَلَقْتِ مَنِ شَدِ كَفْتَمُ اِيْرَا اِيْلِ اِيْلِ قَبِيْحِ نِيَشْتَمُ
 اِيْكَادِيْبِ دَرِ چِيْنِيْنِ مَحْفُذِي كَفْتِ مَكْرُوْبِي نِيَشْتِ تَعَجُّبِ كَرْدَمُ كَفْتَمُ نِيَشْتِ دَرِ كَدِ
 اِيْدِيْمُ كَفْتَمُ دَرِ كَدِ اِيْمُ كَدِ اِيْ كَفْتِ مَسْتَحِ اِيْحَانِ سَاكْتِ شَدَمُ چُوْسِي كَدِ دَرِ اِيْلِ اِيْلِ
 اِيْكَادِيْبِ اِيْرَا اِيْرَسَدِ كَدِ حَبِيْبِ كَرْدِ اِيْعَضِي عَوَامِ رَا اِيْكَادِيْبِ اِيْرَسَدِ اِيْرَا اِيْرَدِ اِيْرَا اِيْرَدِ

خبر آن جناب

سخن گفتن است. در بجزایان دور از حسیه از تو میباید آموخت که این علم را
 بعد کرده و این است سینه را قرار داده و در تبعه خواندن و نوشتن آن
 با همه شریک است باید گفت او لا شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد فرموده چون
 پس بعد حرکت کرد و توی ازین سید که در حاضر به منزل دشتی بیرون آمدند
 از حسین علیه السلام و صحابش پس برایشان تاز کردند و دفن کردند حسین علیه
 السلامی که الان قبر اوست و دفن کردند پسرش علی بن بحسین الاصبغر را در
 پای حضرت و کوهی که برای شهدا از اهل بیتش و اصحابش که در کنار
 فاده بودند از طرف پای حسین و همه را جمع کردند و همه را هم دفن کردند
 بعد از آن دفن حضرت عباس را ذکر و نمود و بعد از چند ورق باز بنظر شرح
 در او نه و در آخر کلام فرموده **فَأَمَّا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ**
الَّذِينَ قَاتُوا مَعَهُ فَأَنَّهُمْ دُفِنُوا حَوْلَهُ وَكَسَانَهُمْ حَبْلٌ مِنْ
أَجْدَانَا عَلَى الْحَقِيقِ إِلَّا إِنَّا لَا نَشْكُ إِنَّ الْحَاثِرَ مَحْطٌ لِهَيْبَتِهِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اما صحاب حسین را که با آنجا کشته شدند پس ایشانرا
 دفن نمودند و کنار حضرت و ما برای ایشان تحقیق قبوری نتوانیم تحصیل نمود
 یعنی نیدانیم هر کدام در کدام موضع دفن شده و هر آنکه شک ندارد که حارث

در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب

محیط است بایشان و همه داخل حایرند و این کلام را "علما بخر قبول نقل فرموده
 از مفاوی زبایدت ما نوده خطا هر دو بود است و جز حضرت ابی الفضل یکی در زیر پا
 مبارک بعد از شهادت اول بیت مدفونند و اما حرما کون خبری غیر از سیر و ستم
 بدست نیامده و آنها باشد که حال زیارتش کند بلکه از کتب معانی و اخبار طایفه
 که با سایر همی بست بلی شیخ شهید اول طاب ثراه در کتاب در کس سیر ماید بعد
 فضایل زیارت حضرت ابی حمزه علیه السلام هر گاه زیارت کرد آنجا رسیده
 کند فرزندش علی بن احمده را و هر آینه زیارت کند شهید او را در شش و هفتاد روز
 و این صریح است که در آن عمده قبر او در آنجا معروف و در نزد آن مرحوم محترم بود
 تعیین راه همین قدر کافی است و اما سایر آنچه گویند در سبب بیرون بردن جوار زمین
 شده و دفن کردن او در آن موضع پس داخل در محمولات و یا فتوی دروغ و غایب است
 و ثانیاً چون با کامر کاتبه بن حسن بن ائمه ظلم در زمانی کردیم بنویسند که
 از جوار عمده که هم در سایر عمده دشمنان و برادران بیرون بردی می توانست
 حال که این ظلم را این شهید مظلوم کردی سپهر محفل و نفس مظلوم که در آنجا
 کند مثل بسیار بی از مکارها که نسبت دهند بزرگان و امور جمعی از او سیر
 کرده و مستندی دیدند و مشرفانه جنوب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و قبول سیر کرد

پاره بی ماخذ و پاره معلوم است دروغ بود شمس لیر معصود در شهر وان در ظاهر
 از بعضی مشایخ اعراب باشد و بعضی هم قائلند میهند بقصد این اسود کندنی بیجا
 کبار رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال آنکه معصود در حرف که کبیر نمی یه هست
 و از آنجا او را حمل کردند در بقیع دفن کردند و قبر مختار که شیخ جلیل ابن خاتمی شرح کرده
 در کتاب شرح آثار در شرح حال مختار و آن قبته لیکن من حج من باب
 ابن عقیل کا نظم اللاحق به مختار برای هر کسی که از مسجود کون از در مسلم
 رود و مانند ستاره درخشان پدیدست و معلوم میشود در آن زمان قبر مختار ظاهر و
 صحن مسلم هم در بود حال در داخل مسجد جانی را معین کردند و مختار را در آن
 کردند و نصیحتی از آنرا نقل نموده تمام دروغ و محموله منی کو یا قریب به چهار
 نومان بود بعضی جوانین قاجاریه از طهران نزد مرحوم حاج شیخان فقیه عصره
 در شرح عبدالحسین طهرانی طالب شاه و استاد حجتی ساختن قبر مختار نوشته
 نیست مصرف دیگر شود در جواب اصرار مبلغ کرد که باید در همین محل دفن شود شیخ
 مرحوم در مقام تفحص برآمدند بجزیر هم در خدمت ایشان بودم غیر از این عبارت این نما
 چیزی بست نیاید اعراض فرمودند بعضی دیگر گرفتند و کردند آنچه کردند بهر حال این
 بی شرم کاش جانی را معین میکرد که اگر ز او پرسند که قبر بمطلوبه کجاست نشان دهد

سبحان الله حضرت بهت مبارک خدا پاره قاسم را در بعل میگردید و در دست
 همه علی اکبر میگردد با باقی شهد اهل بیت و شیخ میفرد در ارشاد میفرمودید بعد از
 امامی شهد اهل بیت و هم کلام مذکور است تا اهل بیعتی الحسن
 فی شهادته حفرة من حفرین و الفواضل جمعاً و سقوی علیهم
 الثواب رکا العباس بن علی علیه السلام فی این بیاضاف
 به شریف را برداشته اند نام یکجا برده برای چه برده مظلوم با او چه کرده و
 از او آنکه میخوانند و بعد از هفت دقیقه و علاوه بر آنکه در آن محضر نور با او غلبه
 در روح مستحق گویند غالب معتقدند که این کلمات از اجزای زیارت و این خود
 به علی است در دین و دنیا می است در شریف حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
 بزرگ و کوچک بودن عمل ما آنچه را اعتقاد کرده که از او نیست البته سبب قول
 به فرموده خرد و دهم در آن نیست و مجال خود که نشستن عوام در امثال این
 و به عثمانی محترمه مثل غسل درین دن سبب از او مانع و مخلص حقیقت
 در روز همت که در و سخن نگویند و غیر آن که حدی در مقام نمی بر نیاید سبب
 شده که در پاره بسیار است و هم تارن پذیر شد و و ستر و است از این خرد
 میرود در آن سبب من حقیقت نیست و این است که از شهد آن در روز و است

در این روز که در این روز است

تا داخل در این برسد نیست و لهذا در زیارت ساجده معده است که بر بانی استندار سیده
 و نامهای ایشان مذکور است همچنین در زیارت اول جب که تمام ایشان را ذکر
 فرمودند از جناب مسلم نیز مذکور است که دو پسر او را اسم بردند و در اینجا حال مانی را که
 دست کثوف شده و نزد علما هنوز بجهت و ثبوت زینده سید اجل بحر العلوم در جواب
 خود در خمها کشیده نامی برای او پیدا کرده اند تا با آنجا که در قطار نشسته اند که بلا و
 آید و عجب در این کتاب و ضاع که مانی را ذکر کرده و تیسریم سید اوی رسول
 حضرت سبوی این کوفه با آن قوت بیان و عجب الله یقطر بطبع و در موانع دیگر حضرت
 با آن علوم مقام و شهادت و ابوزین سلیمان عظام با آن کرده و رسول انجیل
 نبوی این سره و شهادت او بدست همان حسین نماید احدی را ذکر کرده با
 هر آنکه بود و از مانی مقدم و ذکر ایشان اولی دایم بود و بجهت این چند کلمه از دست
 رساله بیرون رفتیم و لکن فقره معهوده عقد بود در دل دست و جواب بود
 حسب و منع ظاهر بر عوام و عدم اعتناء آقایان عظام محض اظهار تأسف خواهد
 نمودن عرض شد و اگر چه هم اگر دروغ گاهی در کلام متعارف شده سخن
 رسویم در سخن گفتن باید نوشتن و گاهی در شعر است همه اقسام آن و در کلمات
 مشهوره که دریب و مشابهت بنظم از جهاتی مثل مفادات حریری و غیر او و امثال
 آن

در این کتاب در بیان احوال و حال و سیرت و مناقب و شهادت و مقام و شهادت و ابوزین سلیمان عظام با آن کرده و رسول انجیل
 نبوی این سره و شهادت او بدست همان حسین نماید احدی را ذکر کرده با هر آنکه بود و از مانی مقدم و ذکر ایشان اولی دایم بود و بجهت این چند کلمه از دست
 رساله بیرون رفتیم و لکن فقره معهوده عقد بود در دل دست و جواب بود حسب و منع ظاهر بر عوام و عدم اعتناء آقایان عظام محض اظهار تأسف خواهد
 نمودن عرض شد و اگر چه هم اگر دروغ گاهی در کلام متعارف شده سخن رسویم در سخن گفتن باید نوشتن و گاهی در شعر است همه اقسام آن و در کلمات
 مشهوره که دریب و مشابهت بنظم از جهاتی مثل مفادات حریری و غیر او و امثال آن

و در حکم این دو قسم فی الجمله فرقی ندارند که خواهد آمد. انشاء الله تعالی محتسب
 در اشاره اجمالی به حکام اقسام مذکوره اما در تقسیم اول پس مخفی نماند که کتب بر
 خداوند و رسول و ائمه ظاهرین صلوات الله علیهم از معاصی کبیره و کتایبان عظیمه
 در نزد تمام مسلمین دشمنه و میثود از ضروریات دین بلکه این حجر عسقلانی در کتاب
 روایت نقل کرده از جماعتی که ان موجب کفر است و اما در نوع بر غیر ایشان و در روشنی
 که بر بیلی یکی از ارباب شیهه نیست از بودن آن از معاصی بلکه بعضی علماء از آن نیز از
 ضروریات شمرده و مفاد جمله از اخبار گذشته و صریح جماعتی از فقهاء عظام بودند
 هسته نیز از کبار و خلفائی از ائمه نقل شده و معارضتی برای آن از اخبار ذکر نگردانند
 کرد و بعضی تصور که خواهد آمد انشاء الله پس اقوی شمرده تمام اقسام نیست از کبار
 و اما تقسیم دوم پس دروغ بر خداوند و خلفائش صلوات الله علیهم در امور دین و آنچه
 از شان ایشانست بیان کردن ان پس حرمت و کبیره بودن آن واضح و قدیقست
 از آیات و اخبار گذشته همچنین در امور دنیا با بر اصح و اقوی چنانچه ظاهر آیه است و خبر
 گذشته است و دومی برای عقیده نمودن آنها با امور دین معلوم شده و خبر توهم عقیده
 مقام ذکر آن نیست علامه حلی در کتاب منتهی در ذکر فرموده و جماعتی نیز از
 مشرک صاحب مستند و شیخ فقیه در جواهر و نجات العباد و والد علامه در شرح و در کتاب

از اینست بجا حتی داده و فرائض و طبقات سابقه نقل شده و مقتضای احتیاط
 و احترام ایشان نیز تقسیم است در حکم و الله العالم و اما در تقسیم ستم پس ظاهر بلکه
 مطلق نبودن فرق است میان اقسام سه گانه در حکم بجزمت و فساد و روزه برای
 که نقل و حکایات قول یا تقریر ایشان که بنحو شرعی ثابت شد تحت و تابع است
 بان عمل کرده و از است کویند در مقابل کتاب خداوند پس همچنین اگر دروغ و بی
 اصل شد در هر یک از آن اقسام صادر است که هم بر ایشان دروغ باقیست حکم
 دروغ بر ایشان در آن جاری و نافذ خواهد بود و جاعلی از علماء نیز تصریح فرمودند
 و جای شبه نیست و اما در تقسیم چهارم پس حکم قسم اول آن که دروغ از دروغ
 صادر شود که بان عادت کرده و بر آن سرشته شده باشد و صبح و قدر عین از
 اخبار و فتاویست اما قسم دوم پس اگر دروغ بر خداوند و رسول و ائمه صلوات
 الله علیهم باشد پس تمام جای شبه نیست که بیک دروغ عمدی مکلف فاسق و سیاه
 احکام جاریست و اما در غیر این صورت پس فی الجملة تا علی در آن شده بلا حمله خبریکه
 نشد اسلام در آن فی و دیگر کرده از عبد الرحمن بن حجاج که عرض کرد بجزمت صادق
 که آیا که تب یعنی دروغ گو که در شرح برای او مذمت بسیار رسیده انکی است که کلام
 در چیزی دروغ میگوید که اگر این دروغ ما درازا و مکرر صادر شده که آب سینه و چشم

در باره او فرمودند ما بیست افکار نمودیم و فرمودند نه چنین است بیست احدی از زبان
 او آمد بان که اگر بنا بر انا و دروغ صادر میشود پس بیست ترک نمودید و
 همه را در این دو مصاحبت همه مصاحبان را و لکن هر ادکذابیت که مجبول بود
 در وقت یعنی بی مبالغت از او صادر میشود و آن را بسیار میگوید و بر آن عادت
 کرده و از آن مذمت ندارد و ظاهر آنچه است که کذب محرم که از کبار محبت
 کذب چنین شخص است پس اگر گاهی از کسی سرزند و بیست کسی بدین نماند پس
 معفو و بر آن دروغ مواخذه نیست و لکن بجز در این بجز در آن از ظاهر اخبار
 بسیار دست کشید که حاصل مفاد آنها آنکه دروغ یکی از معاصی کبیره است پس حال آن
 حال آنها خواهد بود و از بدیهیات است که در هیچ کبیره حتی آنچه معلوم است جز
 گفتن و محض آن زبان است مثل شرک و عنیت و قذف و قتل غیر آن شرط نشده و در
 کبیره شدن و مصیبت و نشر اگر از انسان بگذرد صادر شود بلکه هر که ام از آنها که
 یک دفعه عمدتاً تکلف نماید و شود و فسق آورد و حد و سایر احکام بر آن جاری است
 و قبح کذب شرعاً و عقلاً کمتر از جمله از آنها نیست بلکه از پاره از آن سخت تر است چه
 گذشت که از شراب بدتر و کلیه خانه تمام خباثت است و بعضی علماء در دوه در شراب
 مظهر برای دروغ حد قرار داده اند و با آنکه از شراب بدتر است چه کثرت بیشتر است

و مسکانات و لهذا هیچ ان از اظفار بر داشته شده و نیز تواند در و شکو خود را
 کند بزرگ پاره و جوه برای گفته بگفتن خود که لا محاله بسبب شده شود و با آنچه با چاره
 گفت که مراد از که آب در این خبر شریفان کسی است که در اخبار عبیده نهی از فصاحت
 و معنی الطبع او کردند و شاید بر صدق این مدعی و صحت آن معنی آنکه ان معصده کرد که
 می نمودند که بر مصاحبت یا او مترتب شود چیزی در آن قسم که ناب باشد و در هر وقت
 معانیرت با هر تادیب پیدا شود و یا آنکه مراد سوال است از آنکه خداوند عز و جبار او را
 در وقت گذر این می نویسد و گذشته که آنم کسی است که پیوسته دروغ گوید تا کارش تمام
 شد که در آن دید ان دروغ شود پس و چنان شد که در معصیت بودن و کبره شمردن
 دروغ فرق میان این دو قسم نیست اگر چه قسم اول شده و مفاسد شمر از جهات
 است و در تقسیم پنجم اما قسم اول پس حکم ان در وضع است و اما قسم دوم پس ان
 نیز بر دو قسم اول که اصل کلامی که میگوید و خبر که میدهد بهتر است باینکه گفته
 معنی از لفظ نمکنند بلکه کماتی بقصد معنی از زبانش جاری میشود و نظیر آنکه در خواب
 سخن گوید و این قسم کلام در غیر این مقام در شرح انوز حکمی ندارد از خرمت و حوار
 صحت و ف و عتوده و بیانات و شهادت و غیر آنها که از چنین شخصی صادر شود و
 با قرینة هر دو کلام که آن را او بقصد صادر شده و در حد اول لغو و بیهوده است

و اما در این مقام پس بعضی از علما آنرا مثل سایر کلمات هزل و سخنان
 بیوده شمرده و از دایره کذب بیرون نموده زیرا که کذب خبر دروغ است
 و بیقصد معنی کلام خیر نخواهد بود پس برای کذب محلی نیست لکن بعضی از
 بزرگان علماء محققین اشکال کردند در بیرون کردن آن بجا خطه اخبار غیر
 گذشته که امر فرمودند در آن ترک دروغ چه بجا باشد یا نه از آن برادار
 در کذب حرام شمرده و این مقال را مویز فرمودند با آنچه گذشت که سوان خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود به ابو ذری ابو ذر و ای برادر و ای برادر که کذب
 گوید برای آنکه جاهلی را بچندان و ای برادر و ای برادر که کذب قصصا
 باطله و حکایات دروغ مضحکه در این مجالس منزل و خوش طبعی گفته شود
 و آنچه فرمودند مطابق احتیاج است هر چند خلاف سیره منور است و
 آنکه قصه معنی دارد لکن این نقل دروغ و حکایت بی نسل در مقام شوخی
 و مزاح و مجالس لطالین میکند که ایشانرا مشغول کند و بخت اندوختن
 خشم و اهل است در مراد از منزل مذکور در اینجا که گفته شد که امر فرمودند ترک
 و این را می نیست برای جواران و اما در تقییر ششم بر تبه است
 و واضح است و حرمت آن ضرورت و همچون ششم و دو چیز که حرمت است

و این

بالظهوره مفید نیست بوجوه و مقصده در آن و اما قسم سیم پس علم اجمالی آن
 معلومست زیرا که در مقام تعقیب و وقت خوف بر جان یا مال یا عرض دروغ جایز
 بلکه در بسیاری از مقامات گفتن آن واجبست و همچنین در مقام غلبه بر اعدا
 دین و اصلاح بین اخوان مؤمنین و دفع شرور اهل و عیال یا تحجیه طریقه خاطر
 ایشان در بعضی خصوصیات و قادی علماء اختیار دروغ جایز بلکه فرمودند صلوات
 دروغ نیست لکن اشکال در دو مقام است اول آنکه در وقت ضرورت بدروغ
 گفتن بجهت دفع شر و تمراض شدن آیا جایز است دروغ مطلقا یا حیوان از آن در
 وقت مفید است یا نه کسی که نداند یا نتواند که توریه کند یا نیکو بگوید کلامی و مقصود
 از آن معنی صحیح و واقعی را و لکن غرضش در گفتن این کلام که ظاهرا هر معنی آن دروغ
 و مخاطب بهمان قاعده است که در اول میگذرد مثل موارد مذکوره و مثل آنکه کسی
 خانه اذن میطلبد خادم صاحب خانه با نرا و یا بجهت میل او میگوید اینجاست و غرض
 از اینجاست معنی از خانه که در اینجا نیست لکن شخص از کلمه اینجا خانه میفهمد چنانچه ظاهر
 است پس برسی کرد و در کتابه سر از شیخ فقیه ابن ادریس حلی مراد است از این
 بگیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام هر دو است کسی از او اذن میطلبد
 پس میگوید بگیر که خود بگو اینجا نیست یعنی جای معین خالی از خانه و فرموده بای

نیست و این دروغ نیست پس اگر بداند و بتواند توریه کردن بتوریه سخن بگوید
 خود ضرر و شر را دفع کند و دروغ گفتن برای او جایز نیست زیرا که با دست سینه
 بتوریه ضرورتی ندارد بدروغ گفتن و این مختار جماعتی است از کار بر محققین و لکن در این
 مقام کلام بسیار است و محل آن فقه است و تکلیف هر معامی رجوع بجهت است که
 در اینجا خود را در داده بهر خواندن داد همان قسم عمل کند و دوم آنکه میران
 چیست و چه اندازه از نفع عمومی کافی است در بردن فسخ کذب و آوردن اذن در
 کتاب آن و ایضا این دروغی که جایز است از کتاب آن بجهت صلاح مفسده مطلق
 دروغ است هر چند بخوانند و در سوال و ائمه صلوات الله علیهم باشد یا مخصوص است
 این صفت از دروغ و محل توضیح آن مطالب کتب فقهیه است و ظاهر کلمات فقهیه
 رضوان الله علیهم حرمت کذب بر خدا و رسول است مطلقا هر چند در آن نفع و صلاح
 عمومی باشد و وضع حدیث را برای بیسبب مطالبی جایز است استخراجه شهادتی و غیره
 در مقام بیان اخبار موضوعه و مجعوله باین مطلب در کتب در آیه اشاره نمودند
 و فرمودند که جماعتی بودند که کار ایشان این بود یعنی جعل کردن اخبار دروغ بعضی
 بجهت جلب مال و بعضی بجهت تقرب برخلاف اجور و لکن ضرر آنرا که از این جماعت
 بودند بر بند صلاح و مردم ایشان را می شناختند و از ایشان می شنیدند و قبولی

میکردند و بجهت خیال ناسدی اخبار جعل میکردند بیشتر از همه است زیرا که این اجاد
 دره غرار ایشان میکردند و نشر میدادند و خلق اعتقاد میکردند که از خدا و رسول است
 و بان عمل میکردند چنانچه از ابی عصمت نوح بن ابی مریم مروزی نقل کرده اند که با او گفتند
 تو از کجا آوردی از فکر مدینه یعنی خبریکه نسبت میدی از ابی بکر مرزبان بن عباس رضی الله
 بر سوره جدا جدا و این حدیث از نزد صحاب کرام مدینه یعنی آنکه را و این را از او شنیدند
 دیدم مردم را که در تبرستان عرض کردند و شعول شدند بقتله ابو حنیفه و معازری
 این استحقاق پس این حدیث را قرآنی الله جعل کردم و این ابی عصمت را جامع میگفتند و او
 خاتم بن حیان که از معروفین علماء حرج و تعدیل اهل سنت است گفته که ابو عصمت جمع
 کرده همه چیز را که درست کوفی و این حیان روایت کرده از ابن جعدی گفت که گفتیم
 ابن عبید بن عمار کجا آوردی این احادیث را که هر کس بخواند فلان سوره را برای اوست
 ثواب پس گفت ترا و نسج کردم که مردم در وقت قرآن رحمت کنند و از مومنان
 اسمعیل روایت شده که گفت شیخ خود را که در ایام خبری طولانی که سندش میرسد
 بی بن کعب در ثوابی که در آن است از سوره طبری قرآن پس آن شیخ گفت که برای تو
 این خبر را نقل کرده گفت شخصی در این راه و از تبه است پس در قسم زد او با او گفت که این
 سوره را برای او نقل کرده است خبره و در این شیخ در واسط و او برنده است پس در قسم

این حدیث را از ابی عصمت
 نوح بن ابی مریم مروزی
 نقل کرده اند که با او
 گفتند تو از کجا آوردی
 از فکر مدینه یعنی خبریکه
 نسبت میدی از ابی بکر
 مرزبان بن عباس رضی
 الله بر سوره جدا جدا
 و این حدیث از نزد
 صحاب کرام مدینه یعنی
 آنکه را و این را از او
 شنیدند

بسوی او پس گفت رو بگردان از برای من شیخ در بصره پس خبر داد و رقم پس گفته
 جزو او را با آن شیخ در عبادان پس خبر داد و رقم پس دست مرا گرفت و داخل کرد
 مراد رضا پس دید در آنجا چاشنی از منقوشه در او با ایشان بود شیخ در آنجا این
 شیخ حدیث کرد در بیان خبر پس با آن شیخ گفتم کی برای تو نقل کردی چاشنی پس
 من آنرا نقل نکردم و لکن چون دیدم که مردم از قرآن اعراض کردند پس آنچه
 برای ایشان وضع کردم با قلوب خود را بر کردند بسوی قرآن و تشویق آن شد
 در این بنود زنده که این چاشنی را چاشنی از علما یعنی از اهل سنت نقل کرده
 کان غیر و اصدی از علما اذن دهد در وضع حدیثی هر چند مختصرا باشد برای آن
 نقل باشد چه شیخ این باب خراب کردن بسیار شریعت پیدا شدن آیه تازه
 و دین بیداری در هر ماه و سال و ظاهر است که بعضی از روضه خوانان از شیخ
 صورتی عیال و اهل تعلیم کرده اند و لکن آن شیخ احمق بملاحظه بر غیبی خلق از ترس
 تقریبی کرده و آنچه را جعل کرده و در آن عمل خیال جلب نفعی برای او نبود و آنرا
 به عتد در هر مینگر باینه تازه آرد و در هر محاسن که در آیه مثنوی در تکرار و بکارند
 و پسر فتوی در سامعه بینه خبری خود را باقیه و اگر خبر معبری نقل کنند از او
 و برکنان بمانند در آیه و اما مستولات ایشان از نسبت و حساب و جمع آوری

مطاوی کتاب گذشته و کرام الکاتبین را سبب و محذور آورده چنانچه در اخبار
 اشاره شده و همباینها برای نفع جنئی حاصل و متاع فلیل زائل و از این کلمات
 شده که محل دروغ دایز برای اصلاح مفاسد امور غیر دروغ بر خداوند و رسول خدا
 و ائمه هدی صلوات الله علیهم است و از آنچه بایست در این مقام تنبیه نمود آنکه حکما
 و ائمه اهل بیت که از زبان حیوانات بلکه نباتات و جمادات ساخته میشود بلکه هزاران
 ساخته و نوشته شده اگر بی غرض یا با غرض فاسدی باشد حکم آن مثل حکم سایر دروغ
 است گفتن و نوشتن و فروختن و خریدن آن حرام و معادل بر آن باطل است اگر
 برای توضیح و نشان دادن آثار حکم الله و واقف نمودن بر دقائق صنایع
 و ظواهر کردن تیاج حسنه اخلاقیهای پسندیده و آشکار نمودن مفاسد و آثار
 صفاتهای ذمیره غیر آن از منافع علمیه و فواید عمیه که کافیه فی نوع انسان
 محتاج و در رعایت تربیه تکمیل نفوس برای آن تأثیر است تمام پس در جواز آن
 حسب نفس و فتوی بلکه بمقتضای عقل نبایست شبهه نمود و از حرم دروغ محرم باید
 بیرون نمود و در عداد کلمات حکمت و سخنان و عطا و نصیحت محسوب داشته
 احتیاج شیخ طبری مرویست که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در آن مجلس مشوم
 معاویه که برای معاخره و طعن بر حضرت و مدبر بزرگوارش آمده بود در جواب

کلمات شیخ سپهر عثمان فرموده اند تا تو ای عمر بن عثمان پس بدان جمعی که در جهت راست
 متواتری در کشف این امور غیبی کنی پس مثل تو در بیان این چه هست که بر محل نشسته
 نخل را کوفه بچشم بپوش که میجو اجم از تو بر زیر آیم نخل باو گفت من نه هستم تو کی بر من نشسته
 که فرود شدت بر من کرد آن آید و علامه هلی در تذکره و محقق ثانی در جامع المقاصد در
 کتاب اجاره و بعد از ذکر جوار اجاره دادن بهمان خود را بیا و کتابت قرآن فرمودند
 وَكَذَلِكَ نَكْتُبُ السُّبُورَ وَالْأَخْبَارَ وَالصَّادِقَةَ وَالشَّعْبَ الْحَقِّيَّ وَدُونَ ذَلِكَ
 وَكَذَلِكَ نَكْتُبُ الْأَمْثَالَ وَالْحِكَايَاتِ وَمَا وَضَعَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ الْعَجَائِبُ
 و بهم چنین جایز است برای نوشتن کتب سیر و اخبار صادق و شعر حق و اخبار با شرف
 در نوع و بابی نیست یعنی در اجیر شدن برای نوشتن امثال و حکایات و آنچه وضع
 نموده و جعل کرده بر زبان کند زبان حیوانات و طایفه هر دو بر زبان گویند
 بمقاله حیوانات کتاب خوان الصفا باشد که در این باب بی نظیر است یا کتاب
 کلیله و دمنه که حکمای هند برای تهذیب عفت و تقوی و اخلاق وضع نموده
 و آن هم در این فن عدلی مزارد و بالله التوفیق اما در تفسیر سبقتم پس حکم
 در این جلی واضح است و همچنین حرمت قسم و آن که سبب خفا صریح نبود
 لفظ باشد در افتاده آن معنی دروغ بلکه اندر دروغ را به اشاره و کنایه و تعزیر

بگوید مثل دیگر کسی که بی نازش بگوید و میخواهد بگافزین برساند که میگویم پس
 از فروع حربه و نواز در مسائل نازش سوال کند بخوبی که همه معتقد شده اند که گاف
 و انمی او دست یافتار بسیار کم بخورد و در حضور خیر و برساند که از کم حوزا کان است
 و حال آنکه نیست و این عمل ملاحظه دیگر یا هم میشود و بهر حال در حکم آن نباید
 کرد چه پیوسته خلق بسیاری از مقاصد خود را بوسیله اشاره و کنایه بیان میکنند
 و دیگران میفهمند و به توسط آنها از مقاصد خبر میدهند پس اگر خلافی در آنها
 باشد و بر طبق واقع جاری نشود دروغ خواهد بود و حکم آن برایش باید و اگر سبب
 خفا نهادن بودن معنی دروغ است در سویه از قلب و مکنون خاطر پس نمیدان
 حکم آن از نحو امض مسائل است و امر کوبیده و امر است میان دو وجه خود اگر بخوان
 نخواند خواند چه بسیاری از آن و حقیقت جمله مستحب بود که از خواندن آنها گریزی
 نیست و اگر بخواند بخواند بچرخد بخواند خود خواند که آنچه با جدای خود را کند و از حال
 خود خبر دهد دروغ و جعلی ندارد ولی آنکه معانی کلماتی که میخواهند میدانند بخوانند
 از این خائل و محاطره آسوده اند مثل انظایفه که در آنچه از حال خود خبر دهند
 صادق باشند تمام مصیبت و تخیر برای دست است که میدانند معانی کلماتی که
 زبان میخواهند و در اینست آنچه را گویند و این مقام را بسطی لازمست که مناسب

رسالت است و اما در تقسیم هشتم پس حکم لغوی آن که در حقین است از دروغ
حرام و واضح است و حکم دوم آن خواهد آمد در مقام نهم باشد اما در تقسیم
نهم پس بر سه قسم از کلمات کبیره اند و آیه اخبار در برزکی قسم دروغ خود
بخداوند عزوجل بسیار است و در جمله نهائیات که قسم دروغ خانه دارا حزاب
ویران میکند و صاحبش و اهل آن قسم را پیش از مردن خواهد دید و سئل منقطع
میکند و خدا تعالی از او سزا است و بیشتر ابراهیم میکند و از آن سزا است که
حق تعالی درباره ایشان فرموده لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْكُمْ وَلَا يَنْصُرُكُمْ وَلَا يَكْفِيكُمْ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و فرموده نیز ستم حمت خود را بجا نیکه مراءضه قسم دروغ
خود قرار دادند اما در تقسیم نهم پس مستور ماند که بر فعلی که قصد شود در بیان خبر
دادن کسی را بامری در حکم آن قوی است که در مقام گفته می شود از صدق گفتن
و حرمت و کراهت و جواز و غیر آن چنانچه در مقام جو علی تصریح فرمودند و در
نظیر آن عینیت حرام نیز تصریح کردند که فرقی نیست میان قول فعلی و تصریح
در کشف الزیبه فرموده و بدو اگر آتی یعنی عینیت حرام و یاد کردن برادر مؤمن و بدو
منقصه و نیست بزبان بلکه گفتن آنرا یعنی عینیت کردن بزبان ابراهیم که در مقام
در آن نمایان غیر است نقصان برادر مؤمن نبود شما سازند او را بدو

از آن بدایه و تا پیش نغرض مثل تصریح است و فعل در آن مثل قول
 اشاره و ایما و چشمک و ذن در نزد کما یه و حرکت و آنچه بفرمانند معصوم خدا
 است در عینت مساویست با زبان در معنی که سخن گفتن را بجهت آن حرام کرده
 و از این بابست آنچه روایت شده از عایشه که گفت: خلیفه بر ما فرمود چون هر چه
 کردیم بستم شماره کردیم یعنی گوئیم ماه هجرت پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در عینت
 کردیم او را و از این قسم است محاکات یا نیکه یا درود لسان لسان مثل آنکه
 او را میسر و دیگر آن سخن تر است از عینت زیرا که آن عظم است در تصویر آن
 عینت همانند غیر از عینت زبان است و در میان راستما و عظم همانند
 طاب ثراء در کتاب مکاسب فرموده اند و این بگمانم اگر چه در باب عینت ذکر کرده
 و لکن در اینجا فرقی میان آن: کذب نیست بلکه عینت حقیقه از تمام خبرها
 است و اگر دروغ شده از این است که گویند پس در آن دو جهت حرام خواهد بود پس
 و فرقی شد که بگفت از آن هر عنوانی برای همانند من مطلبی که واقعی است و عینت
 آن در تقاضای آن محسوب و چنانست که از زبان گفته باشد و اما در
 بانه هم پس حکم دروغی که گویند پیش مخاطب ندهند و عاقل باشد و عاقل
 است و همچنین آن مخاطب که چنین است بر چند بطا هر در عباد غیر نشان محسوب

مثل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مخالفی را بدین صوابت است علیهم السلام
 بمقتضای اصول دین بسیار وفات اذن دخول در مشافهت مشرفه ایشان
 که باید گفت شهدا آنکه شهدا این کلامی و کلامی و کلامی
 کلامی که در این میهم که می بیند جایگاه مراد می شود سخن مراد می گویند
 مرا خطاب با ایشان در نزد قبور مطهره ایشان مثل خطابی است که بازندگان حاضر
 شوند عاقل کرده می شود بلکه قبور مؤمنین تیر طریقی است بر او مسوره ایشان چنانچه
 از بعضی فقرات زیارات ایشان معلوم می شود و این طایفه حسن که کتاب فلاح ایشان
 از کتاب بدین علم صدوق نقل کرده که در بخاری و کثرت از محمد بن مسلم گفته عرض
 کردم بجهنم صادق علیه السلام که هر دو کان را از او بکنیم فرمود آری گفتم چون
 بر او میم زد ایشان آنگاه می شود با یا کوش میم بند ایشان ما فرمود آری میم بند
 که هر آینه ایشان را نامی شوند ایشان یعنی بر فتن شمارند ایشان و فرنگی می بندند
 بر فتن ایشان میم بندند شما فرمود اینها از فضیلتان بن بختی رو میگوید که گفتیم
 بجهنم ابی الحسن علیه السلام آیا مرده می شنود سلام اگر که بر او سلام کردند که از مرده
 نمی شنیدند آن جهت و حال آنکه کفار بودند و مؤمنین نمی شنودند یعنی از مرده
 سراوار ترند ایشان از کفار و حضرت در این کلام مشرف اشاره فرمودند که ایشان

اشکان کفار در جنگ بدر که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه شرح مفید در
 شرح عقاید صدوق و غیر او در روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر
 چاه بدر پس فرمود بمشركینی که کشته شده بودند در آن روز و آنها را در چاه انداخته
 بودند چه بر همسایگانی بودید برای رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از منزلش
 بیرون کردید و او را آواره نمودید انگاه جمع شدید و با او محاربه کردید پس من
 یافتم که آنچه خدای بمن وعده داده بود راست شد یعنی طغریر شما و بندگان نمود
 شما پس عمر گفت یا رسول الله چیست این گفتگوی تو با کلههای پوسیده پس فرمود
 ساکت شو ای پسر خطاب قسم بخدا که تو شنونده ترستی از ایشان و نیستی قاصد
 میان ایشان و میان آنکه بگیرندشان ملائکه باجمود نامی هفتاد تن جز آنکه رو
 خود را چنین از ایشان بر گردنم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
 کردند که سوار شد بعد از فراغت و اسودگی از حرب بصره و در میان صف
 می گشت تا که شت بکعب بن سوره و او قاضی بود در بصره که عمر بن خطاب
 ولایت قضاوت آنجا را داده بود در آنجا مقیم شد و قضاوت میکرد
 میان اهل بصره زمان عمر و عثمان و چون بایره فتنه مشتعل شد در بصره
 بر گردنش معطلی گردید با اهل و فرزندش بیرون آمد و با امیر المؤمنین علیه السلام

مقاتله کردند تا می کشته شدند پس امیر المؤمنین علیه السلام بر سر او ایستاد
 و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود کعب بن سوره را بکشند
 پس او را نشانند میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سوره **مَا وَعَدْنَاكَ**
مَا وَعَدْنَاكَ رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْنَاكَ مَا وَعَدْنَاكَ حَقًّا
 آنچه را پروردگارم بمن وعده داد از نصرت و ظفر ما یقیم که حق بود آیا تو هم
 یا قتی آنچه را پروردگارت بتو وعده داد که حق بود یعنی از عذاب نکال که راست
 ناکشیدن میا فرموده پس فرمود کعب ایچو ابانید پس این کی سیر کردند که کشته
 بطلحه بن عبداللہ افتادند فرمود طلحه را بکشند پس او را نشانند پس همان کجا
 با و فرمود پس مردی از صحابہ نخصه عرض کرد یا امیر المؤمنین چیست این سخن
 گفتن تو با و کشته که نمی کشید فرمود بخداوند قسم مرا اینه تحقیق کشیدند
 مرا چنانچه کشیدند اهل قلب یعنی چاه بده کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 و از خبر صفوان گذشته معلوم میشود که شینان لغز کلام غصه ترا از روی اعجاب
 و تصرفی بنوی در حب و خبیثه آنها نبود بجز بحسب شت طوالت خبیثه آنها دعوا
 غیب و شهادت بود لهذا فرمودند مؤمنان حق است باین مرتبه بجهت ثواب خود
 و صفای روح او و نیز تا به میکند دعوی مذکور را آنچه در نوادری است

مرویت از حضرت صادق علیه السلام که فرمود مردی هرگاه زیارت کند مردی که
 خود پیش از طلوع آفتاب می شست و جواب میدهد چند روز و زیارت کند زیارتی که بعد
 از طلوع آفتاب می شست و شمار جواب میدهد چو پنج پنج صد که هر یک بخارزد مردی که
 مؤمنین را در وقت زیارت ایشان ایستاند تا آنجا که آفتاب در غروب نماند و پنداشتند
 سخن گفت که میداند و می شنوند در جواب می دهند و بی جواب بر یکوش زیارت کننده
 میرسانند چنانچه جمعی مثل صاحب کتاب عربی عن عمره با نمایند معتبره در دیگر دین از
 حضرت صادق علیه السلام که فرمود که شدت سلمان و پیغمبر در دو جمیع معارفی پس است
 انما هفت السلام علیکم یا اهل الدیارة نعم زاد قوم مؤمن
 وین یا اهل الجحیم هل علیکم ان الیوم الجمعة سلام بر شما باد ای
 اهل خانه چه خوش خانه است که در مؤمنین سلامی اهل جمع آید امید که امروز
 است فرمود انگاه بر کشت چون در جواب کارش جوابی کسی بر ذایمانه و باه گفت
 یا بعد السلام و زاده می و بر ما سلام کردی و در سلام تو را با تقسیم و با گفتی ای اهل
 دنیا یا امید ایند که امروز جمیع است و به ستم را با امید ایم که پناه کن چو میگویند
 در و جمیع یعنی علا و در آنکه میراثیم جمیع است شیخ انصار از آن جمیع را هم حضرت
 فرمود که این سخن گفت که مرغان میگویند شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ

و اگر در وقت غضب و خشم و عداوت و عین عظمیت و خفا
 باشد و او را اگر برای گویند و در وقت غضب و خشم و عداوت و عین عظمیت و خفا
 باشد در آن وقت در آن زمان که در ظاهر ظاهر چنان میسر که حرام نباشد بجز
 که سخن گفتن با او ای عاد و دیگری نباشد از آن جهت که صدق و کذب با
 او همان چیز است پس اگر او خیر است بصف کذب مقصود است پس حرام نباشد
 و اگر سخن از غایب و محققین شیخ عظیم مرتضی علی الله عاظمه در کتاب
 صوم نجات برادر و در کتب دیگر در بعضی از کتب و در روزهای رمضان
 اندرین صورت که کما فی سابق باشد یا شده و اگر در وقت نماز است
 به وقت روز و در وقت صیوم هر دو هم داشته که در وقت صوم خالی است
 نیست که در وقت نماز است یا در وقت صوم است یا در وقت نماز است
 تمام نماز است که در وقت صوم است یا در وقت نماز است یا در وقت صوم است
 یا چون کما فی سابق است پس هر که در این دو صورت است در وقت نماز
 است یا در وقت صوم است یا در وقت نماز است یا در وقت صوم است
 نبودن یکدیگر مستقیم است پس هر که در وقت صوم است یا در وقت نماز است
 در وقت صوم است یا در وقت نماز است یا در وقت صوم است یا در وقت نماز است

در رسول و ائمه صلوات الله علیهم در روز حسرت یا گفته و آنچه نسبت دارد میشود ایشان
 از اقوال در اشعار و مرثی و نحو آن از آنچه قطع داریم که نقل نموده پس اگر نسبت
 شود که نسبت این کلام ایشان از روی بیانات شعر و اعراضات متعارف است
 در اشعار است پس ظاهر است که باکی باقی نیست اگر چنین نباشد و وزه نسبت
 نسبت دروغ باطل میشود و احوط اجتناب است از جمیع آنچه مؤلف گوید
 از عمل علماء و سیره مشایخ و بعضی قراین دیگر ظاهر میشود که در اشعار و ترکیب
 با نسبتی اجمل مسموع در باب کذب شد و در صورت ظاهر آن حکم کذب حرام است
 تذکره اندک یا بجهت آنچه در مستند بان اشاره نمود چه بسیاری از آنچه در این مقام و در
 مقامات دیگر گویند و نسبت گفتاری یا کرداری یکی هستند بنی بر بیانند و غرض
 تشبیه استعاره است که در آنها معنی ظاهر لفظ که کذب است قصد نشده بلکه مطلق
 دیگر که بلاحظه آن کلام است لایس کذب قبیح مغرور و میری خواهد بود سهل است که
 بآن ملاحظه در رای مرادای فصاحت و بلاغت و در عداد منتخب از کلام محسوب
 خواهد شد مثلاً هکذا شعر الکاشی مکالمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با جناب
 امیرالمؤمنین علیه السلام در آن حال که عمر چون حبه و در میان میدان مبارز می
 طلبید و کسی جواب نداد جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین برشته نظم در آن

پیمبر سرودش که عمر و استاین که دست یلی اخته زشتین علی گفت ای شاه
 اینک منم که یک میثی شیر است و چو شتم و ما قطع داریم که چنین کلامی از انجانب
 صادر نشد نه بر زبان عربی و نه بفارسی و با اینحال این کلام از دروغ محرم محسوب
 نیست زیرا که متن خبر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی این عمر
 این عیب و دست فاسق طیل امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد منم علی بن طالب و
 معلوم است که در حاق معنی این اسم مبارک در این محل شریف که ذات مقدس علویست
 مستور است شجاعت و سخاوت و زهدت و سهامت و سایر صفات پسندیده آنچه
 ممدن است که مخلوقی از ادا را شود و توان از تصور کرد پس هر شجاعی را با هر کس در
 موردی بهر چه تشبیه کرد یا توان تشبیه نمود و اینجا مورد واضح و صادق است پس
 از کلام آنحضرت که منم علی بان خواهد بود مثلاً که منم صاحبان قلب شجاع که مجمع تمام
 قوتها و شجاعتهای شیران بهیبه است و بگذر آنچه بر این منقوس سخن گفته شود و این ابی است
 وسیع معارف و در کلام خداوند تبارک و تعالی نیز یافت میشود و یا بجهت وجهی دیگر که
 اینهم متد و مرسوم است در نظم بلکه شریضا و آن چنان است که انسانی با حیوان
 یا نباتی یا جمادی دارای حالت وصفی است که بعد از اطلاع بر آن فی میوان بود
 یا موری دیگر که اگر دارای آن حالت نیست زبان گوید داشت و دانای بود و میخواست

مورخ در پیشین خبر میداد که حالی باقل از او نقل میکنند و سکیو به فلان از انسان
 یا غیر او چنین گفت و این کلام در است این نسبت دروغ نیست زیرا که عرض گویند
 است که فلان و لغای فلان صفت است که کاشف است از ان امور و این از زبان حال
 گویند و از روی این مطلب است که میگویند هر موجودی شهادت میدهد بر وجود صانع
 قادر عالم حکیم رازقی و شهادت خبر است و در غیر و رزق هر ذی شعور با انصاف از اجزا
 صادقه است بهین بیان علم الهی سینه مرضی و جامع از سنگین که برای حیوانات
 ادراک و شعور و نطقی قابل نیست آیات و اخبار که دلالت بر وجود آن دارند آنهاست
 تاویل کرده و سینه در مسائل طرابلسیات در بیان حکایت مور با جناب سلیمان علیه السلام
 که ضایعتهای در کلام مجید نقل کرده بعد از بیان آنکه مور را این که شکر بخورد و دیدر تیره
 و زمره از او بر آنکه عدالت رسیدن و رساندن سایر مور نیست چنانچه نظیر آن در
 سایر حیوانات مرسوم است چنین فرمود و ذَلِكَ الْحِكَايَةُ الْبَلِيغَةُ الطَّوْبُكِيَّةُ
 لَا تَحِبُّ أَنْ تَكُونَ التَّمَلُّهُ فَأَعْلَهُ لَهَا وَلَا تَأْهِبُهُ إِلَيْهَا وَأَقْصَا
 لَنَا خَوْفٌ مِنَ الصَّرْدِ الَّذِي اشْرَفَ التَّمَلُّ عَلَيْهِ جَازِئٌ بِعَوْلِ الْخَوْبِ
 لَمْ يَفِءَ الْحَالِ لِيَلَاتِ الْحِكَايَةُ الْبَلِيغَةُ الْمَرْبِيَّةُ لِأَنَّ لَوْ كَانَتْ
 فَاتِيَةً تَأْطِئُهُ وَتُخَوِّفُهُ بِلِيَانِ وَبَيَانِ لَمَّا فَاتَتْ لَمْ يَلَمْثْ لِيَلِ

یعنی این حکایت بلیغ طوالانی که صدای تعالی در فون حکایت نموده که میان بنیاد
 سیلان و مور که نشت واجب است که موران را گفته باشد و بر سر سینه که آن در چون
 که ساند مورانرا از منزه یک مشرف شد نذر آن یعنی نزد یک شدن عس که سلیمانیه روایت
 برای انگار این حالت را از آنها نقل میکند اینجا که بگوید این حکایت طوالانی بلیغ است
 ترتیب زیرا که آن موران که گویند بود و میخواست سخن بگوید و زبان او در بر سر نذر
 می گفت که مانند آنچه در قصه آن در حکایت نموده و نیز در کتاب غرر در سبب
 شجره داده و در آخر فرموده که در سبب گفتن بود چهار استعاره است و از اینها وقت
 تا بین اینجور دو وجه اول ظاهر شود زیرا که در اول اص سبب قول واقع و حقیقی است
 و میماند همیشه و استعاره در گفته های او شده در اینجا بعکس است چنانچه بگوید
 مخفی نیست و پنج سوره جلیل و غیر او در قصه مورد به به و غیر آن غنیمت نموده اند که در
 لغوی سبب و تحقیق معنی است و لکن غرض از نقل این کلمات به شایسته ایشان است
 بر بیرون بودن بختی که نام از دایره کذب حرام با آنکه در صورت ایتاری دارد و بگوید
 کلام اخبار در نظم و شرایین قسم سخن گفته بلکه بان سخنان خود در رونق داده بود و می
 خود را بشخص قبول ساند و لکن در نظم چون زیاد و اول آن مرده شده از اینجا
 بترتیب که مراد از قول گفتن است بزه خالی از زبان در بیان که نشسته بخلاف مور که غایب

اینست تبتیه نمودن چو معصی و یا تبتیه است که میا و اظهار از آن گرفته و نسبت دروغی ناپا
 داد و شود و اینست که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خطبه که بعد از قرائت سوره
 البیکم التکارت خوانده مذکور بیان حال مردگان میفرماید وَلَسَّنْ عِیْبَتَا نَارِهِمْ وَ
 انْقَطَعَتْ اَخْبَارُهُمْ لَقَدْ جَعَلْتُمْ فِیْهِمْ اَبْصَارَ الْعَبْرِ وَ سَمِعْتُمْ عَنْهُمْ
 اِذَا كَانَ الْعُدُولُ وَ تَكَلَّمُوا مِنْ بَعْرِ جِهَاتِ النَّطْرِ فَسَالُوا كَلْحِبِ الْوُجُوهُ
 التَّوَابِرُ وَ حَوَتْ اَلْاَجْسَادُ التَّوَابِعُ وَ لَبَسْنَا هَذَا الْبِلَى وَ تَكَادَتْ
 ضِیْقُ الْمَصِیْحِ وَ عَارِ شَنَا الْوَحْشَةِ وَ هَمَّكَتْ عَلَيْنَا الرَّبُوعُ اَلْمَشْرِفُ
 فَانْحَتَّ عَائِسُ اِجْسَادِنَا وَ تَكُونُ مَعَارِفُ صُورِنَا وَ طَالَتْ بِنِ
 مَسَاكِنِ الْوَحْشَةِ اِقَامَتُنَا قَلَمُ تَحْدِیْدٍ مِنْ كَرْبِ عَرَجَا وَ لَا مِنْ ضِیْقِ مَخْرَجَا
 در تفسیر شیخ ابوالفتح رازی هر وقت که سائلی بگوید سوال میکرد حسین بن علی علیهما
 السلام گفت این چه میگوید گفته زبان رسول الله گفت میگوید من رسول بودم از شما
 اکرم چیزی در عهد بکرم نشنا و با بنی برتم و الا دست توی تجارت می بودم بسینه اسالکین
 علی بن ابی طالب شاه در آخر لعوف فرموده که چون حضرت سجاد علیه السلام از شما
 مراجعت نمود و در جهل در مدینه طیبه شد و در منازل خویشان خود یعنی پدر بزرگوار و برادر
 نزول اجلاس نمود و یافت منزل را که با بنی نجان موزه میکنند و کلمات سوزناک طوالت

از زبان آنها نقل کرده و لکن باین تنبیه در اول کلام و در آنچه گفته شد معلوم شد که محکم
 صاحب استدلال و در غیر صورت به لغات شعریه بخواه اطلاق شایسته تر است
 صورت نه حال هم در حکم حضور است چنانچه دستی و الله العالم و علیه التکلیف
بجمله در بیان مراد از صدق در مقام نقل اخبار و محقق که اصل سرمایه سخن در
 خوانی است که بآن گاهی تحصیل نیاید اخراست کند و گاهی کسب الی جاء و دنیوی و چون
 بیان متقابل آن کتب در این مقام بیفهم خواهد شد و عرض شرح حال معانی صرف
 نیست چه برای آن معانی عدیده است بحسب محل آن که قولست و فعل و قلب و اراده و
 عزم و غیر آن و در جایست مختلفه بحسب اختلاف محکمات و بیانی و در هر محکم
 و در هر که فرض شود در مقابل آن کتبی باشد شرح این مطالب بعضی در کتب اصطلاحیه
 و بعضی در کتب معانی بیان و اصول شده و گران در اینجا مناسب نیست بجز در
 این مقام اشاره بر استبان و مراد از آن بحسب آنچه در آیات و اخبار است می دانند و
 میگویند محققان آنکه صدق تحقیقی واقعی آخر معانی انسانی است و اشرف مراتب
 نفسانیه است چه صادق حقیقی مان باشد که آنچه گوید در معرفت و اصول این نسبت
 صفات حسه قلبیه و اخلاق ذمیره نفسانیه و اعمال چو در حیرت ازنا جو شده و محرم است
 حقیقت آنها در قلبش باشد و گفتمشها و فانه از کون در قلبه خیره نه چنان

در
 این
 کتب

که در حق

در جواب مثال او خدا تعالی فرموده بَقُولُونَ يَا خَوَاصِرَ مَا لِيْ بِكُمْ
 خَالِقِيْنَ نِيْمٍ بِمَا نَهَيْتُمْ خُودَكُمْ مِنْهُ اِنِجْرَا كُمْ فِيْ دَوْلَتِهَا اِيْشَانِ بِيْتِ سِيْنِ دَهْلِ شُوْد
 در زمرة مشافهين كه زبان خود شهادت دادند بر رسالت پيغمبر با صلي الله عليه
 آله و گفته شد اِنَّكَ كَرِيسُوْنُ اللّٰهِ و چون در دل اعتقاد ميكويد با آنچه
 بزبان گفته خدا تعالی در باره ايشان فرمود و اللّٰهُ يَشْهَدُ اَنَّ اِيْنَ
 لَكَ اَذِيْبُوْنَ و خدای شهادت ميدهد كه منافقين بر آينه دروغ ميكويند در باره
 بشهادت خود او و عا نموده كه ما اين را از روی دل و اعتقاد ميكويم و با آنچه
 كويد بطبق آن عمل كننده كردار اعضا و جوارح خود را با گفتار زبان نيكمان
 نمايند و افعال خود را شايد درست بودن اقوال خود تسرار دهند تا كه بزبان
 بگويند و با اعمال و كردار خلاف گفته خود را مكذب باشند زيرا كه اگر درست بود در
 نزد كويد ه البته خود بخلاف آن عمل نميكرد و چون خود بخلاف آنچه كويد رفتار كنند
 پس آنچه كويد پس در نزد او درست باشد و از تمام و كمال اين مقام است فاگردان
 با آنچه وعده دهد در عهد كه كيرد كه آنرا بكنند براي خالق يا مخلوق و وعده خود را
 صادق و كند و بعضى از محققين گفته كه اَيُّ مَبَارَكٍ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لِمَ
 تَقُولُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُولُوْا مَا

فَعَلُوا كَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ای کسانی که ایمان آورید چه میگویند چیزی را که نمیکنید اگر بزرگ
 است در نزد خدا تعالی معصیت ایشان را که بگویند چیزی را که نیکند آنرا اطاعت
 در بیان حال آنها که خلف عهد میکنند و اینهمه بنده و وعید و سرزنش برای
 ایشانست که وعده کنند و باین وفا نکنند و این جماعت را در جای دیگر از کافران
 شمرده چنانچه میفرماید وَ مِمَّنْ مَنَعْنَا اللَّهُ لَعْنًا لِمَن كَفَرَ بَعْدَ عَهْدِهِ
 لَتَتَذَكَّرُنَّ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ قُلْنَا أَنبِئْهُمْ مِّنْ مِّنْهُمْ
 بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ فَاعْتَبِرْهُمْ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ فَالْحَمْدُ
 إِلَى اللَّهِ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ فَتَبْلُغُ أَرْضَ كَعْبٍ وَبِهَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
 پاره از مردمان یا منافقان کسی است که عهد کرده باشد بعد از آنکه
 با از فضل خود برآید صدقه در بیم البته و برآید بدشمنی از شایسته کان پس چنین
 فرمود ایشان را از فضل خود بخل نمودند بآن در وی گردانیدند و هرگز نرسیدند
 پس از پی در آوردن بخل سرض نفاق را در دلها ایشان تا روزی که رسند بجزای
 سبب که خلاف کرده اند با خدای آنچه را که وعده داده بودند با و سبب که نخواستند
 که دروغ می گفتند در این عهد که با خدای خود کرده بودند برای حالت نجات که
 در این آیه سرشته شده بایشان فرمودند در روز شکر بایشان بندگان

بسیار نوسنیتم و در آن فواید بسیار است هر که رجوع کند با نجا بهره مند خواهد شد
 و پس از نظر این دو مرحله با بیت آنچه در قلب پرده و در کفون خاطر و در
 گذشته با واقع آن یکسان باشد واقع بهره جبهه مطابق باشد با آنچه در قلب است
 و این را باب معارف چنانست که هر چه را اعتقاد است بوجودش در صفاتش و
 افعالش خوب که لایق و شایسته آن موجود است چون ذات او در حق حضرت بار
 جل جلاله و بنیاد عظام و اوصیای کرام علیهم السلام و ملائکه روز قیامت
 بیشتر و دوزخ چنان باشد که دانسته و اعتقاد کرده و در مرحله اخلاق چنانست
 که آنچه در است بحسب گفتار و عقاید خود درست باشد یعنی حقیقت آن صفت در
 او موجود باشد مجرد دعوی نباشد و بر او مشبیه نشده باشد و الا در این مرحله
 کما ذب خواهد بود چنانچه در مقام دوم در شرح قول امیرالمؤمنین علیه السلام
 که فرمود **إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِي ظَالِبٍ وَكُلَّ خَائِبٍ**
هَذَا رَبُّ بَيَانِي فِي الْجَلِيزِ مطالب شد و این فقره شریفه اگر چه در بیان میزان
 همین صدق و کذب در مرحله خوف و رجاست اما در آن دستور العملی است از
 برای سایر صفات حمیده مثل توکل و محبت و رضا و تسلیم و غیره و تمام آنها
 در اینجه شریک و برای همه آنها آثار و علامات است که خود و دیگران توانند تمیز

دهند میان صادق و کاذب آن شخصیات و اما در هر حال زبان و سایر اعضا پس
 معنی آن معلوم و عموم بهیچ وجه این معنی ندانند که هر چه از آن خبر دهند بر گاه چنان
 است که خیر داده اگر صادق بگردد کذب دانند و چون مجاهد فی الله در کامی زمین
 مقامات پست موصوفه بوده انباز و شریکی برای حق تعالی در هیچ مرتبه نگیرد آنچه
 گوید و کند و در دل جایی دهد یا خلوص و پاکی از همه مفاسد باید خالص برای ذات
 مقدس حضرت احدیت باشد چنانچه در آیه مبارکه اِنْ صَاوَفِیْ وَ تَشَکَّرِیْ وَ حَسْبُکُمْ
 وَ مَعَاذِیْ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ که در اول نماز خوانده میشود و ترجمه آن در فصل
 اول گذشت اشاره است به مقام و صدق در این امر که مشوب نبودن سحر کلام
 از آنهاست بحقیقت راستی بچیزی غیر از آن ذات اقدس تعالی شانه و بیان قدم
 صدق در هر حال خلاص بآنها آن شجره طیبه که دل کاشته بار آور کند و از آن شجره
 گوناگون در آورده و این قسم از صدق کامرانی نشود جز در این عصمت و طهارت
 صلوات الله علیهم و لهذا خدا ای تعالی ایشانرا در کلام خود صادقین خواند
 فرموده کونوا مع الصادقین و امر نموده که در همه حالات از قول و افعال
 و تقایید و اخلاق و اطوار هر کس بگذریمت و میسر خود ما ایشان را بهترین است
 اتمتر و جود و صفت باشند صنفی صادقین و صفتی که مورد است بخت گشته ایشانرا

و نشود مراد از خدا و قیاس در اینجا مجرور است که بیان بر زبان باشد هر چند در قلب متبادر
 بود در عمل جوارح عاقلی باشند زیرا که محال است خدا تعالی امر کند بمتأبعت و معیت
 با منافق تا عاصی پس مراد از صدق در اینجا صدق در تمام انفعالات باشد که بیان ایشان
 شد که دست کسی باین نیز رسد جز آنکه خدا تعالی او را برگزیده و تربیت نموده و بر آن
 تمسک و تکیه و تربیت بوی سایر عباد فرستاده و احدی را چاره نباشد جز تمسک
 و مصاحبت و معیت با ایشان و چون نشود که حق تعالی امر بمتأبعت و اطاعت
 جمعی کند که راه معرفت ایشان مسدود و باصعب باشد لهذا اوصافی برای آن
 صادقین ذکر نموده که هر کس تواند بوسیله یافتن آن اوصاف در شخصی متبع
 و مطاع خود را پیدا کند پس فرمود لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
 قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
 وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي
 الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالسَّائِلِينَ وَأَتَىٰ السَّبِيلَ وَالسَّائِلِينَ وَفِي
 الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمَوْفُونَ بِهِمْ
 إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ
 أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ يَكُونُوا يَكُونُوا

است بگردانیدن در جانب مشرق و مغرب و لکن پیشکوه کارانکه ایمان
 آورد بخدای تعالی در روز پسین و فرشتگان و پیغمبران و مال و پدر دوستی او
 بخویشان و یتیمان و درویشان و راه کدزان و سوال کنندگان و در آرزو نمودن
 بندگان و پیاپی دارد نماز او بدو زکوة را و وفا کنندگان به پیمان خود چون
 پیمانی کنند و عهدی نمایند و صبر کنندگان در حال پریشانی و تنگدستی و در حال
 ابتداء بامراض و اسقام و در چنین کارزار ایشانند تا نیکو دست کنند و ایشانند
 که پر بهیز کارانند و در حای دیگر فرموده **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا**
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ لَّمْ يَكُنْ لَهُمُ الْبُتُونُ وَأَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ جز این نیست که ایمان
 آورندگان یعنی ایمان کامل تمام آنانند که ایمان آوردند بخدای تعالی و رسول او
 آنگاه ریه و شکلی نکرند و مجاهد کرده بآلهای خود و جانهای خود در راه خدا
 ایستادند بسنگریان و بر متاع پوشیده نیست که این دو آیه کریمه در دست تمام خود
 در مراتب صدق گفته شد پس آن صاوقین که امت مامورند بباعت ایشان
 در ادای این اوصاف و احتمال خواهند بود و بر منصف مستخص مطلع بر احوال نماز
 مستور و مخفی نیست که انسان در ادای تمام این اوصاف دیده و شنیده نشده

حضرت امیر المؤمنین و یازده نفر از فرزندان صلوات الله علیهم چنانچه
 در کتب امامت مشروح شده و این اوراق محل ذکر آن نیست عرض در اینجا
 اشاره بود بمقامات صدق و اینکه درجه سائیدان مختص باین بزرگوارانست
 و باقی بندگان بحسب تقسیم الهی در هر درجه حظی نصیبی دارند و پست ترین
 درجات آن صدق سائست که عموم خلق غیر از این درجه مرتبه ندانند صحیح
 رسد بدارائی آن و بر آمدن در صد و تحسین آن و با این تصور مهم و بهت آن
 مقام پست سهل آسان در نظر ایشان افتد را اهمیت بهم رسانده که در
 مکالمات و مخاطبات و مباحثات و مکاتبات مراقب و مو طالب گفتار خود
 باشند و آنچه را بینه پیشوند چون در مقام نقل آن بر آید چیزی که از تقسیم
 در بر آن نیفرایند یا از آن نگاهند و نام خود را در زمره کاذبین در نیارند و با
 حقوقات و مفاسد در و غلوئی که گذشت مبتدا نکنند بلکه کم کم فتح آن زمین
 مردم برداشته شده تا با بنجا که آن را از صفایر بلکه از کرمات در عمل شمرند
 نمی بینی بیچاره اگر در غذای خود سیری جوز و درش یکی افتد بجهت فی الجمله
 بوی بد و ناشی خوش کند و بیخان ناشایسته سرزنش و ستمنده اش نماید و هزار
 دروغ در مجالس و محافل و در مساجد و منابر و مشاهد مقدسه برای یکدیگر گویند

و بعضی از اخبار سابقه عقودت آن قائمه عرض الهی هم و دو علامه که در
 از خود ارزوده و دور نمایند و باید ابداً یکی ندارند و در خاطرشان نگذرد که هر شیئی که
 و برای این رشته کلام تمه است که خواهد شد نشاء الله تعالی و عرض مهم در اینجا
 پنجم بیان معنی صدق و کذب است که باید روضه خوان و امثال او از این پند و در
 مقام محل عایت کنند و تکلیف خود را بدانند که چگونه اخبار و قصص را نقل کنند و
 بر عایت صدق لسان و تحریر از کذب بماند و هستی بدون آنرا از کباب و با همه تکلفین
 شریکند و این قسم را صدق و کذب شرعی نیکوینم بتابع بعضی از علمای اعلام
 نقل کرده اند که چون ما نقل خبر و قصه را از واسطه نقل کند و آن را از دیگری آید
 باصل خبر و قصه غالباً در نزد ما نقل آنچه نقل کند قطعی و جزئی نباشد چه رسد بلکه از او
 می شود بلکه احتمال راست بودن و دروغ بودن هر دو در او میدهد و بعضی
 اخبار و قصص بکطرف مضمون میشود و گن باین طن و مکان هستنای نیست که
 بعضی از آن که از راه مخصوص پیدا شود یا درجه معینی رسد چنانچه در مجلس مذکور است
 و از اینجا که جمله از امور معاشی آدم و بسیاری از امور معاد ایشان معلوم و در بعضی
 به نقل فاطمین و روایت و آه لیس از شرح مطهر میرانی برای این امر است و در
 که ما بجان شرع از روی آن رفتار کنند و از آن حکم بگیرند و از قاعده و قانون الهی

تجاوز محنت که اگر تجاوز کرد و در شرع او را کاذب گویند پس مراد از کذب در اینجا مخالف
 حق و مخالف قضای خداوند و قانون مقرر در شرع باشد در مقابل کذب لغوی غیر
 که کلام مخالف واقع است بلکه گاه شود که آنچه گوید درست باشد و ناقل خود بیعت
 آنچه را گوید نکرده پس نقل آن شرط علی در شرع مقرر شده که اگر آن شرط محقق
 نباشد آنرا نقل کند و اگر نقل کرد او را نیز کاذب گویند با آنکه آنچه گوید راست باشد مثل
 کسی از خود را نسبت بر نماند هر چند عادل استقی بر سگوا باشد و خود دیده باشد نباید
 نقل کند چرا که چهار شاهد داشته باشد که همه دیده باشند آنچه را که او دیده و اگر در
 بر او صدقه چهار بکره و در زود خداوند از کاذبین خواهد بود چنانچه در آیات انفک در سوره
 نور میفرماید **لَوْ لَا جَاهِدُوا عَالِمَهُ بَلْ يَسْعَوْا بِكُمْ فَأَكَلَكُمُ الْكُفْرُ وَالشُّكْرُ**
فَأُولَئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ چنانچه در زود یعنی شوهران که زمان خود را
 نسبت بر نماند بر آن دعوی که کرده چهار گواه پس قتی که نیاوردند آن گواهان را
 پس آنخو و در زود خدا تعالی در دنگویانند و در اینجا تمام احکام کذب بر این گردیده است
 و تا در غیر این مقام پس تکلیف ناقل است که نقل کند از شخص ثقه یعنی کسی که ایشان
 باشد نقل او و آن شود که اگر آنکس از روی کنتن متحر باشد و بایش بر است گفتن
 باشد و آن سیرد برای او مگر و ناری شده و باین صفت معروف شود در زمانه که

می شناسند و با او معاشرت دارند و نیز بسیار فراموش کار نباشند و سهو و استیصال و فری
 نباشد و فی الجمله دانای و بصیرت داشته باشد با آنچه نقل کند و چون چنین شد شنوندگان نقل او ^{مطمن}
 شود و مدار نظام امور تمام عقلا در همه عصاره دست و پا بر نقل و اخبار چنین اشخاص است
 بدون ملاحظه مذمب یا او که بر حق است و بر باطل و فرقی نیست در ایستادگی میان نقل و روایت
 او که بزبان کند یا در کتابی و در قری از ائمه و اگر از غیر نقل کند او نیز در حکم دروغ و غلو است
 در شرح مطهره لکن فی الجمله فرقی با قسم اول دارد معلوم خواهد شد شاکه و دلالت کند بر این
 دعوی کلام معجز نظام حضرت امیر المومنین علیه السلام در ضمن وصایا که بفرموده خود است
 امام حسن علیه السلام کردند و آن وصایا طریقه لایست و آنرا از برای پنج باب نوشته و در سیر از آن
 سید رضی در پنج ابلاغه نقل کرده تمام آنرا سید رضی الدین در کشف المحجور از سید علی بن ابی طالب
 کلینی نقل کرده که ایشان بسند خود روایت کرده از حضرت زین العابدین علیه السلام و از جمله فقرات آن
 این است **وَلَا تُحَدِّثُ بِالْأَهْوَنِ شَيْئًا فَتَكُونَ كَذَّابًا وَالْكَذِبُ ذَنْبٌ**
 و حدیث نقل مکن مگر از ثقه که زنی یعنی اگر از غیر نقل کنی خواهی بود دروغ و غلو و دروغ و غلوئی است
 و حواریست یعنی سبب ذلت و خواری است در دنیا و آخرت یا علامت پستی خلقت و ذلت
 طبع آدمی است و قریب این خبر است آنچه در پنج ابلاغه مراد است از امیر المومنین علیه السلام
 در طی کتاب شریف که بجا است همذاتی نوشته شد **وَلَا تُحَدِّثُ الشَّامِلَ كَمَا سَمِعْتَ**

گفتند بذا آن کذب با نقل کن بر ما آنچه را که شنیده‌ای که همین بی‌مبالائی در نقل کردن
 آنچه را که شنیده‌ای کافی است برای دانستن آنکه او دروغ گو است و گفته او دروغ است
 و مؤید آن خبر است آنچه شیخ صدوق حماد در کتاب معانی الاخبار از زید بن اسلم روایت کرده
 این را عین گفتیم حضرت صادق علیه السلام حدیثی است که آن را مردم روایت میکنند
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حدیثی که از بنی اسرائیل یعنی نقل کن مقصود حکایات
 ایشان را که حرجی و منعی نیست در نوآوری یعنی آنچه است که تمسک به نقل کنیم در آنچه
 اسرائیل آنچه را که شنیدیم در با حرجی نیست فرمود آیا شنیده‌ای که کفایت میکند در روایت
 گوئی مردی که نقل کند آنچه را که شنیده و علامه مجلسی به در بخار در شرح آنچه گفته که در روایت
 میکند بر آنکه سر او در نیست نقل کلام کسی که اطمینان بنقل او نیست آنچه در این باب است
 آنچه گذشت که مصلح در روایت است چون سخنش موافق در رضای الهی است هر چند مخالف
 است با واقع و حاصل تمام این اخبار معتبره آنکه مکلف در مقام نقل مطالبی چه دینی
 و چه دنیوی بجهت اقا و امری واقعی برای غیر خود در اینجا که باید از واسطه واسطه
 یا کتابی نقل نماید باید آن شخص ثقه که اطمینان بنقل او است نقل کند و اگر با مثال این
 مردان خطائی ظاهر شده و واقع چنان بود که شنیده باید در کتاب دیده و معتمد بر آن
 مسترب شده سبب موافقت با حدیثی و تویح و ملامت خالق و مذمت با نقل از نقل کردن

انجمن از این نطقه نخواهد بود زیرا که در این عتبات واقع گفتن عند الله و در نزد خالق
 جل و علا که او را اذن داده در نقل واقع از شخص نطقه و در نزد خلق نیز که مدار امور
 زندگی ایشان بر نقل از نطقه و اعتماد بر خبرهای اوست پس اگر فسادی بر این نقل مرتب
 شود و از گفته خود پشیمان نشود و اگر در مقام نقل مسامحه کرد و ذوق میان نطقه غیر نطقه
 که نشسته از هر کس بر چه شنیده از کتاب هر مولف بی هر چه این نقل کرده و دروغ در این عتبات
 مسنده بر این مرتب شده نزد او نه عیب و جمل و خلق ندانی مدار پس آنچه در حق کرده و غلو
 رسیده از دست و طاعت بر ایشان میباشد از نکال و عفویت درباره او جاریست و
 نواند عند را آورد که من نیزه بنستم در غمت چون احتمال دادم دست باید نقل کردم
 زیرا که با وجود خواهند و خود با متواضعان دادیم که هر کس بر چه شنیدی نقل کن و هر چه هر جا
 حکایت شما از این راه هر دو که اگر در چای اختاری یا بیست در این گرفتار شدی
 فریادرسی نیست و نجات دهند و خاری پس بعباب روح گفتن معذب بمباره مرتب
 بر آن مواخذ و را با آنها خواهند گفت هر چند در وقت گفتن معانی دروغ است و قتل
 صادق مسور نیست که در آیه مبارکه **إِنَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ جَانْحِمِ قَاسِمُونَ**
يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و **إِنَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ جَانْحِمِ قَاسِمُونَ**
 ناید بین نیز اشاره است آنچه گفتیم زیرا که تعلیلی که در این آیه سرشید از برای روح از

عمل بخیر فاشی ذکر شده ثابت میشود که نه البته کاری عقلی و شرفنامه موم و ممنوع و
 بقدر و نتیجه سوائی که بران عمل مترتب شود و امن گیر عامل کرده و از کرده خود پشیمان
 نخواهد شد بنا بر این پس با نقل حدیث چون خود علم و اطلاع بر صدق انجیر دارد و در
 از جانب شرع دستور العملی باور رسیده که بان خیر معامله صدق کند پس اعتماد کردن بغیر
 در نقل البته عملی خواهد بود بجهالت و نادانی و هر که میفهمد که از ان نقل پاراید و امن گیر
 با نقل کرده و عاقبت خود پشیمان خواهد شد بخلاف آنکس که از ثقه نقل کند که هر چند خود
 اطلاع بر صدق انجیر ندارد و لکن چون از جانب شرع انور دستور العمل داشته که با کف
 نقل شخص ثقه همیشه باید معامله صدق کند و واقع را چنان دانند که او از ان خیر داده
 هر گاه مطابق این دستور العمل شرع سرفیض قرار نمود و در شخص ثقه نقل کرده باشد
 کرده و فرضاً اگر کف ثقه خلاف واقع باشد و بر نقل ان ثقه معصده یا مفاسدی
 مترتب شود چون دستور العمل شرع مطهر بوده بیعتات ان بیعیج و جود امن گیر آنکس
 نخواهد شد و از این عمل خود هرگز پشیمان نخواهد گردید و در زود خداوند جل و علا و خلق معصوم
 خواهد بود و نظیر حاکم شرع مطاع که از روی شهادت و مؤمن عادل بر مذوی کسی دست
 او را قطع نماید بعد از قطع معلوم شود که آن حد در غیر محل بود و در وقت شکا و کبری بود
 بران حاکم جرحی نیست از کار خود امت نذر و چون بیزانکه در این مقام دست
 داد

عمل کرده و همیشه در کمال خرابی از خرابی دیگر خواهند کرد و بی پشیمانی و وبال در مقام
گذشته برای آنست که در روغ با خزه باوه منتهی میشود که بعد از گذشتن در مقصد منزل مقصود
منزله و از اینجا است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند چنانچه در مکانی است از حدیث
بِحَدِيثٍ قَاتِلِيهِ اَبِي الدِّي حَتَّى تَمُوتَ فَاِنَّ كَانَ حَقًّا فَكَلِمَةٌ وَاِنْ كَانَتْ
كَذِبًا فَكَلِمَةٌ بِرُكَاةٍ خَوَاتِمَةٌ حَيْثُ نَعَلَ كَسْبِي اَي كَسْبِي اَي كَسْبِي اَي كَسْبِي اَي كَسْبِي
صیغه نقل نموده هستند نهایت در نقل ذکر کنید یا اگر کسی برای شما صیغه نقل کرده و خوا
اگر برای دیگر نقل کنید یا از سایرین مثلاً گویند فلان گفت حضرت صادق علیه السلام
چنین فرمود پس اگر راست شد ثواب روایت آن حدیث و عمل بان برای همه شماست خواهد بود
و اگر در روغ نیست ضررش بر همان باقی است که این دره غزالی برای شما گفته و بلا حقه
گذشته و قانون مقرر در او ازین با نقل یا به شخص گفته باشد پس در روغ بودن کلام
او یا دیگری که برای او نقل کرده و بخوبی که اشاره شده یا بنحو دیگر که بیاید نشانده تعالی
و برای رهنما هر چه مقرر شده چند تئیه است که چهارم از اشاره کردن بان
شایع است که چون بستی و تکلیف نقل در نقل امور درین دنیا خود و دیگران نقل
از آنست بان معنی که ذکر شد چه از کتابست یا از کتابست مؤلف تشکر درین اعصاب
بعضی در وضع خوان و امثال او غالب منصرف است در آن و بهستی دیگر در نقل کردن آن

تفسیر

مخدومی شخص ثقه مخدومی نیست و اگر خبر و نقل او خلاف واقع شد بر این نقل خبر
 و علامتی نیست پس باید است که شخص ثقه بسیار شود خبر را نقل کند و لیکن ثقات
 دیگر خلاف آنرا نقل کنند و گاه شود که آنچه نقل کرده منافی است با بعضی از قواعد و
 اصول ذمه نقل ثقه بلکه موافق عبادل حسین تبری امنا فاتی با وقت عدالت
 او دارد زیرا که از برای اختلاف عادیست و اجاره و خصص حکایات بسیار
 بود در قدیم زمان که علمای اعلام آنرا ضبط کرده اند و آنرا طاهرین علیم السلام
 معاجده آن اختلافات و تکلیف فعلی مکلف کرد و دستور العمل دادند و در آنجا نیز
 پیدا شده و علمای عظام رضی الله تعالی عنهم و نحوها گفته اند هر طایفه حسب شریعت
 مذاق خود در مبانی فقه داشته طریق معین داشته و پیش گرفته بگر این مناسب
 نیست آنچه مناسب غرض استینه و فخر خا... ایچیه سعی پسندید که که خبری با حکایاتی
 کتاب عالمی دید اگر چه در نقل آن در اینجا بر او محرمی نیست مگر باجی نقل کند طبقه
 شود بلکه تجسس نماید که علمای دیگر مبادا خلاف آن را ذکر کرده باشند و چونکه خلاف واقع
 بودن خبر اول ظاهر و مبین شود و خبری که باید ظاهر و تکلام را تا دلیل نمودن در چنین مقام
 اولا مستند نقل خود را بگوید و بنوعی خود را خبر ندید که مثلاً امام حسین بود و گفته
 کرد و یا اینها مخالفت از ابابا این اشاره که که مبادا اگر شکر که کتاب را مغرور شود

اگر صاحب این کتاب بزرگان علم باشد و برای توضیح این مطلب دو مثال ذکر کنیم
 مثال اول عالم جمیل فی نظیر و عدیل شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد و در بیان
 ذکر معجزات قهارات و آیات باهرات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته و من
 آیات الله الخاریفة للعادیة فی امیر المؤمنین علیه السلام انه لم
 یعهد لاحد من مهابذ و الاقران من ان ینزل الابطال مثل ما عرف
 له علیه السلام من كثرة ذلك علی مر الزمان ثم انه لم یوحده فی
 مهابذ الحروب الا من عرفه بشرفه قبل منتهی حجاج اوشین از راه
 امیر المؤمنین علیه السلام فانه لم ینزل مع طول زمان حروب و جهاد
 من عدیه و لا شین و لا وصل الیه احد منهم بسوء حتى کان
 امره مع ابن علی غیبا لیه ما کان و هذیه الخویبة اقرده الله
 بالایة فیها و خصه بالعلم الباهر فی معناها و عدل بذلک علی
 مکانیه منه و تخصصه بکامیه البقی بان یفضلها من کما فی الاثر
 حاصل ترجمه کردت زبان محاربه و مجادله حضرت در میدان معرکه با دشمنان از ایام
 محاربه از بنده شجاعتان و سر زبان روزگار بیشتر بود و پدید نشود از دلیران که پویستند
 مشغول کار روزی و نه کسی مگر آنکه صد مرتبه در وی خود خورد و در جراحی او رسید و با

و تقصی در خفتلش پیدا شده که بان بد شکل بسیار شد جز امیرالمومنین علیه السلام
 که باین طول لایم معافه از حد و جراحی و عیب و تقصی در بدن مبارکش رسید و از دست
 بی روی و کردی ندید جز خبری که از این طعم بگر و حیل و بختیست رسید و این آیه با بهره است که
 هدای تعالی را بجا بر این امر عجیب در میان تمام دلیران دوزگار ممتاز نموده نمود
 است که خبر کجاست شیخ شادان بن خیریل در کتاب فضایل نقل کرده در حصه ولادت آنجا
 که جو او مریم علیها السلام و دوزن دیگر حاضر شدند و آنجا بر معطر نمودند و در جام
 پیچید پس جناب ابو طالب خواست در آنحال ضمه کند بعبادت عرب که طفل را در کودکی
 ضمه کنند پس یکی از آن زنان گفت این مولود متولد شده پاک و پاکیزه کرده شد حرارت
 این نوا همیشه مکرر دست بر روی که خدا تعالی در سوسن و طلا که و آسمانها و زمینها و کواکبها
 و دریاها و اورد زمین دارند و پیش خیم مشتاق اوست پرسید کیست گفت این طعم مراد حق
 با این حال کلام آن شیخ معظم و مضمون آنقدر نتوان باور کرد و بظاهرش و اگر اشت
 چه آن - با فایده و در با حاضری که بعضی از ترا خود آن شیخ معظم روایت کرده و مختصا
 بجهت از آنها اشاره میشود چنانکه شیخ جلیل مذکور در کتاب جناس روایت کرده
 که چون بخت ساز بنگ احد بر گشت شاد بخت در بدن مبارکش بود و فقیه بار چو
 در تخم و جمل میکردند از تخم دیگر برودن میآمد بخبریکه آن دوزن که جزایح بودند و موافق

در این مورد

میگردند چنانچه خواهد آمد عرض کرده این قسم فقیهها از آنجائی که نمی میرود بر جان او
 میترسیم. آنجا که در کتاب سیرت و مناقب سید مرتضی در این باب آمده است که در روزی پو
 جنابشرا که بسته بودند چون چشم حضرت رسول بسطی شد علیه و آله بر او افتاد که است
 آنحضرت و هر شیخ مسلمند که اینها در آنجا رو آورده که بعد از وفات آنجناب مشهور
 اثر جراحاتی که در بدن مبارکش بود از فرق تا قدم پس عدد آن سیزده رسید پس
 ایضاً آن عالم کامل در کتاب شیخ صدوق در کتاب فضائل حدیثی طویله از حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام در محمد بن یحیی روایت کرده که یکی از علمای میوه در شرف
 خدمت آنحضرت شد بعد از جنگ نهروان و آنجناب فکر کردند که در این وقت موفقی که
 خدا تعالی تجزیرا امتحان نمود در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و هفت موضع در
 بعد از وفات آنحضرت و در هر موضع صبر نمود در چهارم در بیعت اهل سجاولی از غزو
 که در میان آنست بود در آن فرمودند مجروح شدم پیش روی رسول خدا صلی
 علیه و آله بیعت نمودم و چند جرحت که از زهر سوزن و این و در آن خود را خسته نمود
 مبارک را بر اثر یکین از آن جراحات کشیدند از آنجمله ایضاً درین کتاب بله
 خبر شریف حواله فی مذکور است که در موضع پنجم از شرفی است که در آن فرمودند صدق
 چنانکه یکی بهر زنت خود را با عمر بن عبد و بیان نمود پس فرمود این منبر است

و نقصی در خصلتش نباشد که بان بد شکل پیمایشده جز امیرالمومنین علیه السلام
 که باین طول ایام مقاتله از عهد و جراحی و عیب و نقصی در بدن مبارکش نرسیده و از دست
 بی و مکر و هی ندید جز ضربتی که از ابن ملجم بگردید و حیل و باطنیست رسید و این آیه با هر است که
 خدای تعالی آنجا بر این امر عجیب در میان تمام دلیران روزگار مستاز شده موده نموده
 است بخبریکه شیخ شاذان بن خیریل در کتاب فضائل نقل کرده در قصه ولادت نجف
 که حواد میرم علیها السلام و دوزن دیگر حاضر شده و آنجا بر او مظهر نمودند و در جا
 پیچید پس جناب ابوطالب خواست در آنحال خفته کند بعبادت عرب که طفل را در کوچه
 خفته پس یکی از آن زمان گفت این مولود متولد شده پاک و پاکیزه کرده شد حرارت
 این نوجوان پیشدگر دست بر روی که خدایتعالی در سوسن و طراکه و آسمانها در پیشها و کوهها
 و دریاها و اودا همش دارند و پیش جنبم مشاق اوست پرسید گفت این ملجم مراد حق
 باین حال کلام ان شیخ معظم و مصنفین بجز انستوان با در کرد و بظاہر ش و اکثشت
 چنان زیاده است و با خارج بسیار که جنبه از ترا خود آن شیخ معظم رو ای کرده و با
 بجه از نوا اشاره میشود و آنست که شیخ جلیل مذکور در کتاب جنخاص رو ای کرده
 که چون بنحزرت از بزمک اشهر برکت نشاد جرحت در بدن مبارکش بود وقتیکه بار چو
 در خمی و خل میکردند از رحم دیگر برودن میآمد بخبریکه آن دوزن که جرح بودند و منواعم

در بینه بود

میگردند چنانچه خواهد آمد و ضکر دهن این قسم فیتلهما از محمدی زخمی میرود بر جان او
 میرسیم: آنجا بزرگوار کتبان میگرد و مانند گوشت جویده شده بود و بر روی پوست
 جانشرا که بسته بودند چون چشم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر او افتاد که
 آنجا در چشم شیخ معظمه ذکر ایضا در اخبار و روایات کرده که بعد از وفات بنیامین شمر و
 از جراحاتیکه در بدن مبارکش بود از قرق تا قدم پس عددان هزار رسید پس
 ایضا آن عالم کامل در کتاب شیخ صدوق در کتاب فضائل حدیثی طولانی حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام و از محمد بن یحیی و دیگران ذکر کرده که یکی از علمای میهود شرفیاست
 خدمت آنحضرت شد بعد از جنگ مازان و آنجا که گردید بر او از هفت موضع که
 خدا تعالی بنیامین امتحان نمود در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و هفت موضع دیگر
 بعد از وفات آنحضرت و در هر موضع صبر نمود در چهارم از هفت اول اجمالی از غزوه
 اُحُد را بیان نموده و در آخر آن فرمودند مجروح شدم در پیش روی رسول خدا صلی
 علیه و آله به غنای و چند جرح است که از آنها سزاین و این در دار از خود انداختند و
 مبارک را بر اثر یکیک از آن جراحات کشیدند آنچه در این کتاب در بیان
 خبر شریف طولانی مذکور است که در موضع پنجم از هفت اول اجمالی از غزوه چندق
 چاکوئی مبارکت خود را با عمر بن عبد و در بیان نمود پس فرمود بین این خبر تبارزد

و اشاره کرد و فرق مبارکش ایچ پیچیر شیخ طبری در تفسیر مجمع البیان روایت کرده
 که در روز احد علی علیه السلام را آوردند خدمت رسوله صلی الله علیه و آله در حالتی که
 در بدن شرفش یزدیاده از شرف جراحات که از طعن نیزه و ضربت شمشیر و پیکان
 رسیده بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بان جراحات میباید
 و آنها مضموم میشد باذن خدا تعالی تا آنکه چنان شد که گویا جراحی نبود ششم شیخ
 جلیل مقدم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خوبند معتبر روایت کرده در ضمن ذکر قصه
 جنگ احد که اصحاب حضرت همه فرار کردند و امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته
 مشرکین مقاتله مینمود تا آنکه دردی مبارک و سرسینه شکم و دو دست و دو پا
 آفتاب بود جراحات رسید پس آنجاخت رسیدند و از او گنارو کردند و شنیدند منادی
 از آسمان که می گفت لافقی الا علی لایس الا ذو الفقار و مقتدر عالم نبیل مطلب
 را و ندی در کتاب خراج روایت کرده که در جنگ احد چهل جرحت رسیدن امیر المؤمنین علیه
 السلام رسید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آبی در دمان مبارک کرد و بران جراحات
 ریخت پس گویا هیچ جراحی دران حال نبود هشتاد و شش رشید الدین محمد بن شهر آشوب
 در کتاب مناقب روایت کرده که در روز احد شازده حضرت بعلی علیه السلام رسیده
 در آن حال که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکین را از آن حضرت دفع میکرد

خوبند معتبر روایت کرده که
 چون چون علی بن ابراهیم
 در مناقب

و در هر حضرت بر زمین افتاد پس هر یکی از آنها را بینه میکرد و نمک نیز در آنجا از آنجا بیرون
 میگردید که فرمود در روز ازدواجش از او حضرت مین رسید که در چهار رازان بر زمین
 افتاد پس طردی خوش تنی نیکو موئی خوشبوی نیز مین آمد و بارزوی مرا گرفت
 برپا داشت و گفت حمد کن بر ایشان که تو در اطاعت خداوند و رسول اوئی و هر دو
 از خود خشنود پس نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و آنچه دیدم گفتم فرمود خداوند
 چشمان ترا روشن کند آنرا نیز جبرئیل بود پس بعد از این که اسلام شیخ طبرسی در مجمع
 البیان بسند معتبر روایت کرده از حدیثی که در روز خندق عمر بن عبدود از انس روایت
 کرده و شمشیر از نیام کشیده که گویا شعله بود از آتش پس شمشیر را که رو کرد بجانب علی علیه
 السلام پس آن حضرت رو با او آورد و با سپر که بر سر کشیده بود پس عمر و حضرتی بر خنجر
 زد که سپر را دو نیم کرد و شمشیر از آن گذشت و بر فرق مبارکش رسید و از آن مجروح کرد
 با آنکه هم علی بن ابی طالب در آن وقت با او بود و پس از آن که فرمود
 که بعد از کشته شدن عمر و علی علیه السلام سرش را بر پیشانی او گذاشتند پس پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و چون مبارکش میریخت از حضرت عمر و از شمشیر خنجر خون میچکید که در آن وقت
 ایضا ابن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده که سر مبارک امیر المومنین علیه السلام
 در جنگ خندق از حضرت عمر بن عبدود مجروح شد پس آن نیز در سوره حمد صلی الله علیه و آله

پس آن ختم را بست و در آن دید پس ماتم شد و فرمود کجا می من در آن وقت که
 خضاب شود این از این یعنی محاسن یا زینت است از خون سپید که ابو علی پیر شیخ
 طوسی رحمه الله در آنالی خود روایت کرده است که در آن حضرت رضاع زربا ذکر است از حضرت سجده
 که فرمود در ضمن حدیثی در کیفیت شهادت جد بزرگوارش و آن این طعم پس واقع شد
 حضرت او در حالتی که حضرت در سجده بود بر سر مبارکش بر همان ضربتی که در آنجا بود
 چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده از کتاب ابن بن عثمان و او روایت نمود
 که در جنگ احد زاده از پشت جرت بدن امیر المومنین علیه السلام رسید پس سینه
 صلی الله علیه و آله امر کرد ام سلیم و ام عطیه را که ان جراحتها را مداوا نمایند پس
 عرض کردند که ما بر او رسیده ایم یعنی این زخمها جانیتر خواهد بود مگر خود پس سینه
 الله علیه و آله و سلیم داخل شد بر آنجا و در حالیکه یک قرص دست یعنی چوبه قضا
 زخمها میگردید که با یک ختم محسوب میشد پس آن حضرت دست مبارک بر آنها میمالید
 مردی که چنین بلایا به سینه در راه خداوند پس میان خود و خداوند نیکی و حسن انبیا
 رسانده و عذر را تمام کرده پس آن جراحتها بهم متمم شد مولف گوید که این ختم
 در عدد جراحات آن حضرت در روز جنگ احد قابل شفاست بخوبی که مخالفی در اخبار
 نباشد و باید در محل خود ذکر شود و این روایت معروفه مشهوره که در قدیم الایام

محل گفتگو بود و حاصل آن چون ماخذ حاصل آن فعلی در نظر نیست بلکه در یکی از عروت
 و ظاهر اجکت صفتین باشد پیکانی در پایی مبارکش فرود رفت که در بیرون آوردنش
 رنج بسیار بر وجود مبارکش میرسد پس در حال نماز که نفس مقدسه اش اصلا بدون
 التفاتی بدشت آن در بیرون آوردند و بجهت باور نکردن ظاهر کلام شیخ اجل در
 ارشاد و آن خبر این مقدار از اخبار صحیحی که اعیان علمای فن نقل کرده اند است
 پس ماچار بایست آن را تاویل کرد باینکه مراد جراحاتی باشد که منافی با قوت قلب
 و شجاعت باشد مثل جراحتی که در طرف پشت باشد که علامت فرار کردن صاحب
 جراحت از صف سپاه و میدان معرکه یا جراحتی که بان عین و نقصی در بدن پیدا
 شود و غالباً برای صاحب آن همی مخصوص باشد مثل آنکه لب یا لبش شکافته
 شود و اثرم آنکه زخمش گشسته شود و قسم آنکه دندان پیش زدن شکسته و دستر آنکه پان
 زین چشمش منقلب شود و اثرم آنکه دیوار سینهش بریده شده باشد و اخور آنکه یک چشمش
 کور شود و آنهمی هر دو چشم کور و امثال آن بسیار است و شاید برای مسائل محال دیگر نظر
 برسد و اما خبر کتاب فضایل پس پوشیده نماند که مؤلف آن اگر چه از اجله علماء است
 و لکن ظاهر این کتابی در او اول سن نوشته و لهذا منی بر اتفاق و احکام نیست و در آن
 اخبار غریبه سفرده بسیار یافت میشود لهذا اساتید فن چه آن عثمائی بان در آنند علماء

بر این در متن این خبر عیب بزرگی است که بالمره جنرا از اعتبار انداخته و آن است که تمام حضرت
و لادت حضرت آمدن آن خوابین معطره سحبه اعانت فاطمه بنت اسد و جمله از کرامات و گفتگو
جناب ابو طالب با آنها همه در خانه ابو طالب نقل کرده و این مخالف است با اخبار بسیار و بعضی
علمای اخبار و مضامین خطب و اشعار در تمام عصر که ولادت با سعادت حضرت در داخل
کعبه معطره بود و این اخباری است که جناب است که احدی از انبیا و اوصیاء در آن شرکت
ندارند و بعید است که در ضروریات مذکور باشد که پیوسته باین اقتضای میکنند پس صل که
خبر است در آن فرج محلی خود به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اخبار معتد به مثال دوم سید طویل
علی بن مطهر و سوره او اثر کتاب لیسوفه فرموده و آنست که جمع نساء المحسنین علیه
سَلَامٌ وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَعُوا الْعِرَاقَ قَالُوا لِلذَّكِيِّ مَوْلَانَا
عَلَى خَيْرٍ مِنْ كُنَّا بِأَفْوَصِ الْوَالِي مَوْضِعِ الصَّرِيحِ فَوَجَدْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ
اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ بِحِمْرٍ اللَّهُ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ بَنِي هَلْشِيمٍ وَ دَجَالَةَ مِنَ آلِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَذَرَعْنَا لِيَوْمِ بَارِئِهِ فَبَيْنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ
قَوَافِي وَ قِيَّتْ أَحَدٌ وَ نَالُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُرْنِ وَ اللَّطْمِ وَ أَقَامُوا
النَّابِئَ الْمُعْرِجَةَ لِلْأَكْبَادِ وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ الشَّوَادِ فَأَقَامُوا
عَلَى ذَلِكَ أَقَامًا وَ مَخْتَصِرِينَ عِبَارَتِ رَجْفَرِينَ نَادِيًا بِشِرِّ الْأَحْزَانِ كَمَا بَيَّنَّا

سال بعد از وفات سید تالیف کرده ذکر نموده و حاصل ترجمه آنکه الله علیه السلام
 چون در مرجع از شام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند ما از راه کربلا بریم چنانچه
 رتبت مطهره با جابر بن عبد الله را با جماعتی از مردان بنی هاشم که بزیارت حضرت
 آمد و بودند ملاحظه کردند و در وقت بانجا رسیدند پس مشغول بود در امری و بنا
 تقریب در امری که هستند و زبان قبایل عرب که در آن اطراف بود جمع شدند و چند
 در آنجا باین سخن عزا در می مشغول بودند پس میگوئیم سید معظم مذکور حلیل العار عظیم
 صاحب کرامات پیره و منقب فاخره است در نزد کافه علمای اعلام و مولفان و
 تصانیف مقبول و مطبوع اساتید و ارباب فن و لکن مخفی نیست بر همه بر مصنف که
 مولفان بزرگان دین چه در مطالبی که محتاج ب فکر صائب و نظر ثاقب است و چه در
 امور که موقوف بر حصول باع و ثبوت اطلاع است در امتداد عمرشان همه بر یکدیگر
 و نسق نباشد که بیکدیگر در او اهل تحصیل بسن شباب بویسند در اتقان و ضبط و جاد
 عالی مشابیهتی با آنچه در ایام تکمیل و اواخر عمر تالیف نمایند ندارد اگر چه در ذهن جهان
 میاید که بر کتابی بهر عامی نیست در زمان جلال و بزرگی که بتدریج مشهور و
 بانجا رسیده تالیف نموده و حال آنکه چنان نیست چنانچه پوشیده نیست با نظر در
 او اهل سن تالیف نموده و شاید بر این دعوی دو چیز است اول آنکه طریقه ایشان تمام

در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

مؤلفات که موجود و علما از آنها نقل گشته بر ذکر ماخذ نقل و سند روایت است
 بعدیکه میسر بود و بر آن وقت که در محلات سیره ایشان در این کتابت کتابی به صاحب
 الزائر که در این دو ذکر می ارناخذ دست نیست و وجهی جز عدم اتقان آنم در آن ایام
 و وقت اطلاع ندارد و از لهوف مختصر ترجمه تألیف دارد مثل مجتبی و در اینجا ابدان نقلی
 ذکر ماخذ بسته نگردد پس اگر در نقل از کتاب یا راوی شود منافات با بزرگی مقام
 و طول باع و کثرت اطلاعتان در احادیث و آثار ندارد زیرا که آن درجات بعد از آن
 به تدریج پیدا شده و دوم آنکه سید معظم مذکور در کتاب باجارات چون در مقام ذکر
 مؤلفات خود بر آمده نصیح نمودند که من کتاب منبهاح الزائر را در اوایل تکلیف هشتم
 در آن لهوف فرموده که چون من مصباح الزائر را نویسم و زائر از حمل آن مستغنی
 از برداشتن مرز کبیری یا صغیری خوانم چون زائر بجهت زیارت عاشورا مشرف میشود
 با خود معتلی نزد این مختصر را که مناسب تنگی وقت روز است در مقلوب هشتم که بان کتاب
 منضم شود و این کلام صریح است زیرا که لهوف بمنزله منضم مصباح الزائر و در او اتم
 تکلیف تألیف شده و این خود کافی است برای وضوح نبودن آن در اتقان و استحکام
 مثل سایر مؤلفات جلیده ایشان چون این معنی که کشف شد میگویم رسیدن این است
 در اربعین کبری معتد بخوبی سید در لهوف ذکر نموده برناهیست با امور بسیار و جمله از آن
 خا

و تصحیح جمیع زر عمل را اخیراً در مختصراً با آن اشاره میوه اول آن است که سید معظّمین ذکر کرده
از تالی خود طبعاً تصحیحی از خراسانی این نقل از آن راوی مجرب است و بعد از کتاب
در حال در دستم صفر بعد از اشاره با آنچه در مونس سابقاً نوشته بود فرموده که این بعد
است زیرا که علیّه السّیدین ذی و لعلّه الله نوشت بر نیزه واقعه که بلا را در آن و اذن حواست
در حال من است بوی شام و ایشانرا حمل کرد و با جواب سید و این محتاج بنویسید و در این زمان
و وجه دیگر آنکه چون اهل بیت در شام و نسا در مرویت که یکنه ایشانرا در مکانی جای
دادند که از سره و کرمایشانرا نگاه نمیداشتند و صورتهای مقتضی است که وجه ایشان
بدرینه با کربلا ساخر باشد از این بین این خلاصه نمودم ایشانست در اقبال و انجیب که
در لطف است آن سپهر جانان را از زید و حمل او اهل بیت را بعد از آمدن جواب فکر کرد
و در این حال آن قصه را از آن روی نقل نموده این دو هرگز با هم جمع نشود و هر
آنکه احدی را از اجلاس حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در سیاق ذکر مقتل اشاره
ازین قصه نکرده باشد آنرا ذکر آن از جهاتی شایسته و محل اعتقاد بود بلکه از سیاق بگذاشتند
ان معلوم میشود که شیخ میفرماید در آن وقت هم امر بالشیوه ان چنین است
عَلَيْهِمْ مَعَهُمْ آخُوهُمْ عَلَيْهِمُ الْحَسَنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَافْسِدْ لَهُمْ
دَارًا يَتَصَلُّونَ بِهَا وَيَنْبُذُوا قَامُوا أَيَّامًا ثُمَّ نَدَبَ الْعُمَّالَةَ بَنِي بَشِيرٍ

وَقَالَ لَهُ يَجْعَلُكَ رَبِّي بِمَوْلَاكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْمَدِينَةَ الَّتِي قَالَ وَ
 أَنْتَ مَعَهُمْ فِي جَلَدِ الثَّعْثَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَسُؤْلَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ الَّتِي قَالَ
 فِي اللَّيْلِ يَكُونُوا أَمَانَةً حَيْثُ لَا يَهْوُونَ طَرْفَةً فَإِذَا تَرَكُوا أَمَانَتَهُمْ
 عَنْهُمْ وَتَفَرَّقُوا هُوَ وَأَصْحَابُهُ حَوْلَهُمْ كَهَيْئَةِ الْحَرِّ سِ كَهَيْئَةِ النَّارِ
 يَحْتَسِبُ أَنْ يَأْتِيَهُمْ مِنْ جَمَاعَتِهِمْ وَصَوَاهِرِهِمْ وَأَصْحَابِهِمْ لَمْ يَحْتَسِبُوا
 فَسَارَ مَعَهُمْ فِي جَلَدِ الثَّعْثَانِ وَلَمْ يَسْأَلْهُمْ فِي الطَّرِيقِ وَبَوَّحُوا لَهُمْ كَمَا
 وَصَّاهُ بِرَيْدٍ بِرَعَالِمٍ حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَةَ حَاصِلُ حَرْبٍ مَقْدَارُهَا مِثْلُ
 أَكْمَرِيَّةِ بَنِي بَشِيرٍ وَأَوْرَانِ لَهُ تَفْرَاحِيَّةٌ كَمَا مَعَاوِيَةَ بُوذَيْعَةَ مَتِيَّةِ
 سَفَرِيَّةِ بْنِ أَيْمَرٍ نَزَّاعِيَّةِ بَرَسَانَ وَأَوْرَانِ صَيْتِ كَرْدِ وَرَشْبِ سِرْكَدِ وَرَعْبَابِ
 بَاشِدِ بَجَوِيَّةِ أَرْطَرِ أَوْ سِرْدِ وَرُؤْدِ وَرَمَارِ لَيْشَانِ دُورِ شُونَدِ كَرْدِ كَرْمِي أَرْخَمَدَارِ
 حَاجِي دَارِ وَشَرْمِ نَكْدِ وَرِاطْرَافِ ائِشَانِ مَسْرُوقِ شُونَدِ بَنْزَلِ كَا بَهَانِ وَنَعْمَانِ
 بُوَصِيَّتِ زَيْدِ عَمَلِ مَنُودِ وَابْنِ بَيْبِ مَعْصَمِ بَابَرَامِي وَدَارِ اِبْرُوَادِ وَخَلِ مَدِينَةِ شُونَدِ
 كَمَا ائِشَانِ دَرِ سِرْخُو بَكْرِ بَلَارِ وَنَدِ وَجَابِرِ اِمْلَاقَاتِ كَنْدِ وَچِنْدَرِ وَرَعْرَ اَوَارِي كَنْدِ وَشَخِ
 مَعِيْدِ ائِزَادِ رَحَلِ مَعْصَمِي مَزِيْدِ بَاشِدِ اَوِيْدِ وَرِ اِيْنِ مَقَامِ اَشَارِهِ بَانَ كَنْدِ وَرِ بَ
 بِيْمِيْنِ عِبَارَتِ اِيْنِ اَشِيْرِ دَرِ كَامِلِ التَّوَارِيخِ ذَكَرَ كَرْدِ وَطَبْرِي نَيْسَبَرِ دَرِ تَارِيخِ خُودِ كَرْدِ وَرِ اِيْنِ

معتبره است مخفی در این مقام گفته و در هیچکدام ذکر می از سفر عراق نیست ستم
 آنکه شیخ مفید در مسالشیوه در وقایع ماه صفر فرموده و فی اليوم العشرین منه
 كان رجوع حرم سيدنا ومولانا ابي عبد الله الحسین عليه السلام
 من الشام الى المدينة الرسول صلى الله عليه وآله وهو اليوم الذي
 وقد فيه جابون بن عبد الله الاضاحي صاحب سؤل الله صلى الله
 عليه وآله من المدينة الى كربلاء لوزاروا ابي عبد الله عليه السلام
 وكان اول من ذاقه وكتبته في ابوابه در در نسیتم از ماه صفر رجوع حرم حضرت
 ابی عبد الله حسین علیه السلام بود از شام بسوی مدینه طیبه و از روز روزی است که او
 شده جابر بن عبد الله از مدینه بکر بلا بحجه زیارت قبر حضرت ابی عبد الله علیه السلام و او
 اول کسی است که آنجا زیارت کرده و در قریب بهمین عبارات ترا شیخ طوسی در مصباح
 مستجد و علامه حلی در منجیح المستدراج در کفعمی در دو موضع از مصباح خود ذکر کرده و ظاهر
 عبارت است که روز بعدین از شام بیرون آمدند آنکه در مدینه شدند چنانچه بعضی نوشته
 کردند چو از و شوق آمدند که از یک کسیر قاطر معارف نشود حضور ان قاطر حسب است
 العلل نیز بر بنامان که بآن رخسار نمود و بعد ما بین این دو بلد زیاد و از دو سیست و نسخ
 است : اگر مراد آن بود تعییر عبارت است سیده او و در حق جابر که اختلافی در دو و او در روز

اربعین نیست یورو در این جابرجوع بعیر نمیزمود و در هر حال این کلمات
 صریحیت در نیامدن ایشان بکر بلا والا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهات
 اولی بود چه در کتاب تکمیل تفسیر و در چهار در کربلای معنی زرد کتاب معتبر
 میبود است: بعد از ذکر آن در و این بیت طهارت و ملاقات ایشان با جابر
 در انجالیست اول شیخ جلیل القدر عماد الدین ابو القاسم طبری آملی که از ملاقات
 ابو علی پرسیدند سی است در کتاب بشارة المصطفی که از کتب نفیسه موجود است
 مسند آرد و بگردانده از عشر که از زبیر بن محمد بن است و او از عطیه بن سعد بن
 جنازه عوفی کوفی جدلی که او نیز از روایات امامیه است و اهل سنت در رجال خود
 تصریح کرده اند که او در دستگیر بود و در سلسله روایات که در او بگردانده که کتب جابرجوع
 بیرون رفیع محمد بن یونس بن حسین بن علی صلوات الله علیهما انگاه شرح و اذکار
 ورود خود و جابر را بکر بلا و اجمال آن آنکه جابر غسل کرد و خود را بشوید و بگردان
 نمود و به سوره شنبو کرد و چون اینها بود عطیه دستش را بقتل مظهر رساند پس
 بیوش شد ای بر او پایشه جابر نه پس بسوزد دل سخانی جگر سوز با حضرت عرض
 کرد و انگاه بر شهیدان سوام کرد و در آنز کماش گفت که ما تیر شریک بودیم در آن
 امر که در نخل شدید این بچا دل و مخالفه و عزت در تیر خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

و شهادت عظیمه گفت ما برنجی نکشیدیم و همیشه شری زدیم و سر می این گروه در
 بدن بود. او زنتشان بیوه و فرزندانشان یتیم شدند چگونه در اجراء ایشان شریک
 باشیم جابر در جواب حدیث بنویس که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دست راست
 عمل قویسرا با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و کشت یتیم و تهیام
 بر همان یتیم حسین علیه السلام و صحابا و ستانگاه فرموده امیر پیر بطرف
 خانه های کوفه چون قدری از مسافت راه طی شد فرمود ای عطیه آیا ترا در قیامت
 و مکان نذار. بعد از این سفر دیگر ترا ملاقات کنیم پس آنرا راه پستی و ستان آل
 محمد علیه السلام و دشمنی با دشمنان ایشان و از پنجه شریک معبر معامد میشود و جای
 چند ساعتی پس در آنجا درنگ نگردد و کسب ملاقات نمود و بحسب عادت نمود که
 اهل بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کند و عطیه در نقل حکایتی از سفر زیارت
 با جابر اید اشاره بآن نکند دوم سید جلیل مذکور طایب همراه در کتاب «سباح الزائر»
 در اعمال روزاربعین روایت کرده از عطا و ظاهر همان خطبه مذکور در خبر سابق است
 گفت من با جابر بودم در روز نهم سفر چون فبا حضرت رسیدیم آنجا که قصه غسل
 و بیوشی او کرد پس از آن روزی را نقل کرد که آن بر حضرت سلام کرد
 و معروضت آن زیارت برایت ال آیه و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسن

و نیز مختصری بر ای سهدا از نگاه رفت بر سر قبر ابی الفضل در نایت کرده و نماز کجا
 آورد و رفت و ایضا اشاره در آنجیز از آن قصه نیست و کجا ن مزارم صاحب عقل سلیم
 یاد کند که حضرت سجاد علیه السلام با نجایا به و در ظاهر اول نایت آنجناب باشد
 و اشاره بان نشود و زیارتی و سخن از آنحضرت نقل نکند و از جایز نقل نایت کند که تا
 کنون بمشیمان در آن روز زبان عمل کند پنجصد ^{که} که ابو شمس ابو طین عجمی بزرگان
 محدثین و معتد ارباب سیر و تواریخ هست و مقتل او در نهایت اعتبار چنانچه از نقل
 اعظم علمای قیام در آن و از سایر مؤلفاتش معادوم میشود و لکن افسوس که اصل
 مقتل بی عیب و در دست نیست و این مقتل موجود که با و نسبت و مندرج است به
 بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذموبه البته آن را عادی و جمال چهره پاره از
 اعراض فاسده در آن کتاب اخل کردند و از اینجهت از حد اعتبار و اعتماد و فساد به
 مفروضات آن بیسج و ثوقی نیست و لهذا ما قصه در و اهل بیت کبر بلا در این
 نسبت ندویم و حال آنکه قریب عبارت لهوف از او نیز وارد و عالم جلیل شیخ خلف
 آل عصفور در بعضی رسائل خود که اجوبه بسی مسئله است خمت بسیاری در تطبیق ^{عظم}
 منکرات آن کتاب بر اصول مذموب کشیده و لکن بر مسائل در آن پوشیده نیست که غیر
 از حدت حاصلی دارد و بهر حال در این عصاره برای آن منقل نسخ مختلفه برآوده و نقصان

دیده شده و در آن نسخ دین مطلب متفقه که اهل بیت علیهم السلام در آن حرکت کرده اند در
 تحریر و موصل و نصیبین و حلب و شام بر دیده و آن راه و سلطانیت و غالباً
 آباد و دیگر بسیار و شرفای محموده عبود میکند و از کوفه شام از راه قریه
 چهل منزل است و قضایای هدیده و بعضی که امانت است با نام سیر از راه در آنجا خود
 و نشود تمام آن از کس و ضامن باشد سیر که در بعضی از آنها داعی بر وضع نیست
 و علاوه بر آن سواد بسیار بر صدق اصل این مطلب که سیر از راه بود و یافت میشود
 از سایر کتب معتبره مثل قصه دیر در سیرتشرین در روزگاری است با بهره از سیر مبارک در آنجا
 چنانچه این شهر آشوب در مناقب خود نقل کرده و نخستین در کتب حلب است که در
 سیر و پنجاه و یکت بجهت غارت روم خراب شد و قصه صحیحی میبودی حرانی و سینه
 او طاعت قرآن در از سیر منور در وقت عبور از آنجا و سلام و شهادت او چنانچه ظاهر
 شد در جلیل سید جلال الدین عطار الدین سید عیاش الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن
 محدث معروف در کتاب روضه الاحباب نقل کرده و گفته غیر صحیح در آنجا است و معروف
 به صحیح شیده و در حدیث سیر او استجاب میشود در حقیقت شهری بود در شرقی حران در آنجا
 و آن بلاد استابین و است و در سیر و نیز فرموده است از توابع حلب و جمال هر یک سیر
 و او نیز اگر آنرا زایل از اسم برده و قضایا نقل کرده و با اختلافی در آن با آنچه در کتب

و تصحیح عالم علی بصیر عماد الدین حسن بن علی طبری صاحب مؤلفات به نقل از
 ائمه و غیره در کتاب کامل السیفه که معروفست بکامل مباحثی دیگر که در آن سیر
 و موهبتی و نصیبین و بعضی کتب میافزایند و شیرز جویموند و آمد کنار در جلد است
 مثل حاصل چهارم در سه مترلی شام است و پنجم نیز یک بود یا بر گریست که از بلاد جزیره است
 و هشتم ترتیب بحاجه بین حلب و شام است و بعضی قصص و حکایات برای آنما نقل
 کرده و محل که داشتند سر مبارک در معره که در دو فرسخی حلب است و از قرای اوست
 بعضی از هلهای اعدم نقل کرده و ذکر این مترلی و چگونگی رفتار اهل آن باشکر این بنا
 در آن معاتل موجود است و نیز فاضل المعنی و حسین کاشفی قضایای مسترده در جین
 از بسیاری از آنما نقل در کتاب بوضه الشهداء نقل کرده و غیر این مواضع که حالی در نظر
 نیست غرض تشنگت و استنشاد بهر یک از آنها نیست هر چند بعضی از آن در نهایت اعتبار
 است بلکه در مجموع آن مصنف اطمینان تا بهر چه خواهد کرد که سیر از آن خط بود علاوه
 و خلاصی از اخبار و کلمات صحاب تاکنون بنظر نرسیده و چون عاقل تاقل کند سیر از کتاب
 بگویند و زنجی بهر مشاهده حضرت اقل و دم توقف در آن دو بند و از شام تا بکر بلاد در جمل
 و از مستغنی خود به شمرده اگر از آنچه کفیم اعراض کنیم فرض کنیم که سیر از بریه و غیر
 از آن بود و آنچه بعد از آن تصادق نظیر اول است چه که در شام بخط مستقیم کشید و

و هیچ فرسخ استند و زرد و لذیذ هم درود گویند نیز دریم انعام و امن مجلس مشیقه و
 ایام رفتن هاشم و بر جمع نگذرد کمتر از نسیب ده چنانچه در اقبال گفته شد
 و این استند ان این نباید داری نیز و حمل سیران در هشام بعد از آمدن جواب استند در
 نیز ذکر کرده و این اثر در کامل نقل کرده که چون باک حسین علیه السلام بود نسیبند این
 زیاد ایشان تر آهس نمود و قاصدی نیز درین وقت ساد و اجار کرد بحال ایشان روزی
 سکی در آن مجلس افتاد که کتونی بان بسته بود در آن نوشته بود قاصدی بجهت پادشاه
 بریزد رفته روز فلان یا بنجا میرسد و در فلان بریکر و پس اگر آواز بگیرند پادشاه
 کند که شمارا خواهند گشت مگر نه شمارا امان دادند چون دور و رایس دور با این
 نامه بود باز سکی که بان نوشته بسته بود با بنجا افتاد و در آن نوشته بود و صایاتی
 بکنید که زمان رسیدن قاصد نزد یکشنبه چون قاصد رسید معلوم شد بریزد امر کرده که
 ایشان را نزد او بنشینند و اما آنچه بعضی از افاضل علماء در جوشی میفرماید بچار جهالت
 که استند ان و جواب متوسط کبوتر بود که بلوک سابق از اجمعه قاصدی بردن خطای
 بلدی بلیدی تربیت مسکرونه فاسد است زیرا که در عصری اتمه و اوایل بی عباس
 سده اول بود بیکر شهاب الدین احمد بن محمد بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب
 تعریف که اصل ان شتم کبوتر که از احام هدی و حمام رسالی بکوبند در آن مجلس بود

در ملک فاطمین بسیار باو اعتقاد است و از کتاب ما تم احکام محی الیقین این
 حبه الظاهر نقل کرده که اول ملک که از ازم وصل نقل کرد نور العین محمود بن تنکی
 بود در ۵۰۰ و باجمود از قول گذشت که یکما در حبس شام بود و بعد از بیرون آمدن
 هفت روز مشغول عزاداری بود و چند چرخ در کامل بهایسته محمد بن حمزیه طبری در این
 خود گفته که زید در در شب از او خانه خود نگاه داشت و بعد از آن امیر از او آواز کرد
 در مراجعت اینهاست اجلال و اکرام و تاتی و وفار در شب سیر میکردند چنانچه در کتاب
 شیخ یغنی که گذشت دیگران معلوم میشود و اگر در هر شب است فرسخ بر همان خط
 مستقیم سیر کرده باشند تا سیر قریب بیست و دو روز خواهد بود و حال آنکه از این
 خط بجهت غربت است و سایر با محتاج سیر سیر نباشد خصوص برای آن قاطره زبان که در
 وصفیگان ششمی آنکه بارسیدن حضرت سجاده علیه السلام در آن روز که بلا و حجاب
 از مردان نبی ما شرم و مشرف شدن ایشان برایت حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 با جابردی که در یک وقت مناسب نبود و جابرد اول از آن حضرت گویند و اینرا
 من قبلا و شمره شیخ یغنی در مساریع خانی که گذشت گفته و هو اول من قاده
 و شیخ ابریم کفری در طایفه فضل چهل و یکم جبهه خود گفته و انما صفتت من ناده
 الا تبیین لان وقتها يوم العشرین من ذلک لا تبیین یومها من

مَنْ لَمْ يَحْسَبِ عَابِدًا وَهُوَ الْيَوْمَ الَّذِي دَنَدَ فِيهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ

اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ صَاحِبُ لَيْثٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الدِّبْتَرِ إِلَى

كَرْبَلَا لَيْثِيًّا وَفِي الْحَسَنِ ۲ وَهُوَ آوَّلُ مَنْ دَنَدَ مِنَ الثَّمَانِينَ زِيَارَتَهُ مَذْكُورٌ

مَنْ كَتَبَهُ زِيَارَتَهُ عَشْرًا يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِثْلَ مِائَةِ صَوْمٍ وَرَبِّهِ

شَهِيدٌ وَهَذَا حَقٌّ لَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْكَاذِبُ وَوَقْتُ زِيَارَتِهِ أَنْ يَكُونَ

جَابِرُ الْأَنْصَارِيِّ لَمْ يَكُنْ يَكْرِئُ بِلَا حُجَّةٍ زِيَارَتَهُ حَتَّى دَانَ الْأَوَّلُ كَسَى هَيْئَتَهُ كَمَا تَحْتَجُّ بِهَا زِيَارَتُهُ

كُرْدَةٌ زَمْرُودِيَّةٌ وَفِي حُجَّتِهِ كَقَدْحٍ شَاعِرٌ رَأَى الْأَوَّلَ جَابِرًا هَيْئَتُهُ جِلْدَانٌ

أَوَّلُ زِيَارَتِهِ هَيْئَتُهُ كَمَا يَكُونُ بِرَبِّهِ نَظِيرٌ فِي كِتَابِ مَقَاتِلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَفْفَانَ أَنَّ زِيَارَتَهُ فِي الْأَوَّلِ لَمْ يَكُنْ يَكْرِئُ بِهَا زِيَارَتَهُ

حَتَّى دَانَ الْأَوَّلُ كَسَى هَيْئَتَهُ كَمَا تَحْتَجُّ بِهَا زِيَارَتُهُ وَفِي حُجَّتِهِ

كَقَدْحٍ شَاعِرٌ رَأَى الْأَوَّلَ جَابِرًا هَيْئَتُهُ جِلْدَانٌ أَوَّلُ زِيَارَتِهِ

هَيْئَتُهُ كَمَا يَكُونُ بِرَبِّهِ نَظِيرٌ فِي كِتَابِ مَقَاتِلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَفْفَانَ أَنَّ زِيَارَتَهُ فِي الْأَوَّلِ لَمْ يَكُنْ يَكْرِئُ بِهَا

زِيَارَتَهُ حَتَّى دَانَ الْأَوَّلُ كَسَى هَيْئَتَهُ كَمَا تَحْتَجُّ بِهَا زِيَارَتُهُ وَفِي

حُجَّتِهِ كَقَدْحٍ شَاعِرٌ رَأَى الْأَوَّلَ جَابِرًا هَيْئَتُهُ جِلْدَانٌ أَوَّلُ

او هرگز برای ایشان میسر نماند و نشود و درین مجامع نگری از این عزم نشود
 و ظاهر است که در سیر عراق جز زیارت مرتبت معتدله مقصدی نباشند و مکان
 نیز در آن سفر نیز پیدا می شود و اگر اطمینان میکردند و اذن میخواستند
 شود و اذن دهد و مصارف سفر را در چندان گزبانان و ناست طبع و بیعیالی که
 دوست دینار رود و بگوید این بعضی از شماره که بهر حال این استعدادی است
 بالمره و دقیق در آن کلام آن را درای مجمل که در لطف او نقل کرده و البته گمان
 اهل سیر و تواریخ استیلا بر او چون منضم شود بان شواهد مقدمه اساس این است
 در اصل خواب خواهد شد و با این حال اخبار جمعی در وصف خوانان به وقوع این واقعه
 کلام مذکور کاشف از نهایت جهل و تجریت کاش بهمان چند سطر لطف یا معتدلی
 مختلف قناعت میکردند و از آنکه در پیشه درخت در زمین شهر راز قلب بر این بیگانه
 اسکا و این همه شاهد و برک از او نمی بود و این پیش از آن این همه سوادهای کوناگون
 از کاتبان از آن منجمین و از زبان حجت یافته خداوند چندین سوره و عیالیه السلام
 دروغ در دست ملاقات جنالی با جبار نقل می نمودند که در اینجا رسیده که عطیه ای
 محبت تابعی را بر مملوک طایر انصاری معنی کردند اسکا و او را از آن گشته چون بر
 درود و این است بر او تبار آورد و لغوی قیل و حدیثش گفته است مصعبی در اینجا

الايات الساقية ودر کتب واولها ما لجزئهم علی الرحمن وعلی انبیا
 علیهم السلام واولی علیهم السلام. ثانی در فیه منی تا آنکه غایت آنچه
 در فیه منی نقل شده و نقل او بیک نقل مؤمن مبادل پیدا میشود برای سماع طریقی باطنی است
 بصدری خبر چون مقلد مکرر عمدا دروغ مکتوبه و احتمال نسیان و خطا در آن امور
 محسوسه که در آن خبر میاید به چه است و اعتدالی بان نیست اگر واسطه بعد از او نباشد
 و اگر واسطه یا واسطه تعدیه بعد از او باشد بلکه سلسله نیاید و عهد طولانی و نقل
 از کتاب عالم نقل شود و او از کتاب دیگر و بکدام مثل باقی این چهار تا عصر است
 و مؤلفین آن طبقه اند و دست مکرر با سیر و تواریخ پس اسباب عدم اطمینان در آن خبر
 بجهت کثرت وجود خطا و نسیان و سقط در نسخ و کثرت و تحریف کتب معلوم است
 کتاب فلانی از مؤلفات اگر با دست میهند و معلوم شدن عدم جماعت مراد است
 که نقل بجهت عدم خبرت و بصیرت با و اطمینان داشته و غیر اینها بسیار شود و لهذا نقل
 معتبر در دست کار نباید بچیز و دیدن خبری و حکایتی در کتابی که عالمی نسبت میدهد
 کند چه باشد که ان کتاب را در او اهل سن نوشته و بهر مقام تمیز دادن صحیح از غیر
 نوشته از غیر تمیز نسید و چنانچه در تفسیر که شده بان اشاره شده و از فیه منی اخبار مؤمن
 اصل و ماخذ و مخالف و ایست ثقات بلکه اخبار کار بهیسی در آن یافت میشود و در کتاب

محقق القلوب تالیف عالم جلیل آنقا خود ملامحمدی زرافعی که از ارجحان علماء و پیرانی
 از عهدین حشر خود بود علاوه بر آنکه بزرگان دین مشتاق بعلوم مقام علم و
 فضل او کرده اند موافقات رشیده او در حق و غیره مثل لوایح و مستکلات العلوم
 و غیر آن خود شایسته صادق و وفائی در اثبات این مرام این حال نایب میشود
 این کتاب مطالب منکره گناظر بصیر متعجب میشود در نوشتن چنان عالی چنین مطالب
 مثلا باخبار جزمی بدون آنکه نسبت به عالمی یا کتابی نوشته در قضایای روز عسور
 که چون بعضی از یاران بجهت رفته شپشند تا گاه از میان بیابان سوار کبک و سلح
 پیدا شد مگر کسی که سیکر سوار بود خود عادی فولاد بر سر نهاده و سپرد در سیر کتف
 در آورده و تیغ یانی جوهر دار چون برق لامع حایل کرده و نیزه همجده در دست
 گرفته و سایر اسباب حرب را بر خود داشته کالبوق اللامع والهدر الساطع بیان میدهند
 رسیده بعد از نظریه چون روی سپاه مخالف کرده و گفت هر که مرا شناسد شناسد منم
 باشم بن عبته بن ابی وقاص سپهر عم عمر سعد بن وی با نام حسین علیه السلام کرده و
 السلام علیک یا اباجبه الله اگر سپهر عم عمر سعد بگردد نه انده من آمده ام جان چنان
 تا شما کنم از فتنه مبارزت بپشته شدن او که تمام آن دروغ است جز آنرا که
 از شیعیان معروف بوده از آنجهت او را مرغان میکشند و از خاصه طائران در کتاب

ببودند نام این کتاب
 در علم و طب و تاریخ
 و غیره بسیار است
 و در این کتاب
 از اخبار جزمی
 و غیره بسیار است
 و در این کتاب
 از اخبار جزمی
 و غیره بسیار است
 و در این کتاب
 از اخبار جزمی
 و غیره بسیار است
 و در این کتاب
 از اخبار جزمی
 و غیره بسیار است

انت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و علم بزرگ او در دوی جلالت در بیت
 عظمای عساکر مفسوره در جنگ صفین در دست او بود و در جهان بود که از خیزند
 عمار یا سر و جماعتی بر وجه شهادت رسیدند و از لشکر معاویه ذوالکلاع معروف و
 عبید بن جریح را کشته شد تا ششم نیز شهید شد با اتفاق علماء و رجال و مؤلفین خود
 صفین و در کتاب صفین نضر بن مزهم بر روایت عبید که کیفیت شهادت و شجاعت
 و قوت ایمان و جلالت او را ذکر کرده حتی بعضی مرانی که برای او گفتند و شبیه در
 کذب آنچه در محرق و قبل از او در روایه کاشفی است میست از این مجتهد آنکه نوشته
 چون پسر سعد هر اسوار برای مقاتله با ما ششم و شستاد حضرت نیز برادر خود فضل را با
 نضر از انمار برای اعانت ما ششم و شستاد الی آخر مقدمه موجود که بایست از کتاب محو
 کرد سبحان الله اینهم پنج و عقب علماء انساب مؤلفین حالات ائمه علیهم السلام
 کشیدند و فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از ذکر و امانت ضبط نمودند
 و اگر نادر می نسر زندی دیگر از بنجاب نام برده بان اشاره کردند فضل نامی اکنون در
 شماره دیده نشده و از این رقم در کتاب مکرر است بلکه در ترجمه عبارت عربی کتاب
 کلامی دارد که کاشفی است از تألیفات آن در او ایستادن قبل از دخول در مقامات
 عالییه مثل آنکه گفته عباس را غلامی بود شود بی نام تا آنکه میگوید غلام گفت ای مولای من

و من خبر هست و جاء عابدين بن شبيب الشافعي رحمه الله
 شافعي شاکر قیلید است در من از طایفه همان که از اولاد شاکر بن ربیع بن
 مالکند و عابس از ان قیلید بود و برای مولی معانی عدیده در لغت عربی است در
 جهانی بناست اینجائی که از آنها اراده میشود و لکن چون از ابیطایفه و قیلید است
 مثل آنکه گویند مولی بنی اسد مولی از مولی ثقیف مثلا مراد یکی از دو معنی است
 اول حلیفه یعنی هم قسم با نیک شخصی از طایفه بجهت تقویت و حفظ خود از دشمنان نزد
 قیلید با قوت و شوکتی میرود و با آنها هم قسم میشود و بخوبی در جاهلیت و اسلام
 در میان قبایل عرب رسوم بود پس آن قیلید در وقت شدت سختی و بجهت
 دوریاری میکنند دو م تریل یعنی آنکه از قیلید خود بجهت بعضی اغراض مثل وسعت معاش
 یا و از زنا و امانات مثلا هجرت میکنند و در شبیل دیگر منزل میکنند و بر تار و کر در راه
 زندگی آنها عمل میکنند و در بیشتر قواعد رسومه یو ایان بر شبیل باین معنی در
 این قیلید است و شاد مولی شاکر یعنی حلیفه یا تریل طایفه عابس بود و لهذا در آن
 سفر بسیار که با او مصاحب بودند آنکه غلام و تابع او بودند چه بعضی غلام هرگز شبیل
 نرفتند و شاید مقام او از عابس بالاتر بود چه در حق او گفته اند و گمان میشود که
 الشیبیه برای مثال همین مورد عابس است و گاه شود که مؤلف کتابی

اظفار طولی باغ و کثرت تجر و اطلاع و در اشتغال کتاب جیمه و احصاء و جامعیت کتاب
 هر کس هر چه در کتابی نوشته ضبط کند بعد از آنجا ثبت نماید و در آنجا ثبت نماید و در آنجا
 عیبه مرتبه بر آن غفلت نماید و چون آن مفاصله سحره و استبرار یکجا گمان ازین
 و اینان است بر ناسمات و اکا و سبب منحصر شده در آن و متکثر کردن این
 بخرایان ازین موجوده و اینها سید خرابی و میانی سایر اخبار اما میسر خرابی
 خود این جوهرت بکار بعضی کرامات از قبیل مظهره اندک ظاهرین علیه السلام
 جعل کنند و نشر بند و بعد از مدتی معلوم شود دروغ و بی اصل بود و غیر متشکل از
 این امر آنست و ظهور خلاف فاعلن بعوام کمالا تمام است که سایر کرامات و
 که این طایفه برای آنکه خود نقل کنند چه از این رسم است پس چنین مطالبه و پیوسته
 است باری اصل و پایه را در کتاب هر کس در دست خود و دشمن را بر توجیه و تسلط
 کردن خلاف عقول و دیانت است و در این رقم کتاب است جمله از موفقات آنکه این
 بر خانی و قدس چشم اند و لکن در بعضی از آنها کار را بر ناظر بصیر میسر کند و در غیر
 در آنها مانند روایات و حکایات را ذکر میکنند لهذا معتبر و غیر مستبران معلوم
 و صحیح از تقیم حدیثی شود و آنچه بی مانجه است یا از ذکر آن از کثرت میانی شرم کنند
 رقم را بلفظ روایتی و در روایتی و بعضی گفتند امثال اینها بیان میکنند

اعزاز ناظرین شده و لکن بهترین بود که اصلا معروض شوند چه بر ناظری بهر
 از قیّم ندارد و لهذا علمای درست کار از آن روایات اعراض کردند و با او شستن با دیدن
 آن مأخذ و اشتغال بتالیف در تمام عمر و گاه بشود مؤلف کتاب از کثرت اغراض
 و شوق نشر فضایل گریستن بر مصائب سادات امام علیهم السلام با او شستن
 میسر نیستیم اتفاقا با بنام نهشته و فرقی بین آنها نگذاشته چه عرض او عظیم
 و بزرگ شمردن آن مصائب و سوزانیدن قلوب است پس هر چه سبب آن باشد بقوه
 بعضی از طرف این طایفه محسوس آمد بلکه کار را با بنام سازند که اخبار و ایه و حکایات
 کاذبه را بزرگ اعتبارات صغیره و نکات سیخفه و سخنان تارده با عقاد خود
 محکم کرده در عدا و احادیث معتبره درج نماید بخاطر دارم در ایام مجاورت که مدعی
 معنی و استفاده از عماره محرم خود شیخ عبدالحسین طهرانی طالب راه که در تجرّه
 فضل و اتقان عدیل نهشت سید عرب روضه خوانی از محل آمد و پدرش از معارف
 این طایفه بود و اجراء گفته از میراث پدر داشت حدیث شیخ ساد آورد و عرض
 استعمروا اعتبار عدم اعتبار آن بود و آن اجراء اول و آخر بوده در حاشیه
 نوشته بود که این از مولفات علان و یکی از علمای حیل عامل از ملازمه محقق صاحب معارف
 اسم برده بود چون در تراجم حاشی نه کور بود و مراجع نمود اصلا در مولفاتش یکی

از مستعمل نروده بودند چون در خود اجزا مطالعه کردند معلوم شد که از کثرت اشغال
 آن بکاویب انچه و اخبار و ایه احتمال نمیداد که در موافقات عالمی باشد پس آن
 سید حامل اجزا را منی فرمود از تشریح و نقل آن و لکن بعد از چند روزی همسایگی
 از فضیلتی معروف ساکنین عیناب عالیات مطلع شد و از آن سید بگریخت چون
 مشغول آیت کتاب سرادق شهاده بود در آیات آن اجزا را مستقرآ در آن کتاب
 کرد و بر عدد اخبار و ایه مجبوله میثاران آهسته و در برای مخالفین ابواب طعن میخورد
 و استهزا باز نمود و همش او را با بیجا گشاند که عدو لشکر کوفیان را پیششده بر سر او
 و در کرد و پیاده رسیده و برای جماعت در صحنه خوانان میدانی وسیع میتانمود که هر چند
 کشت نظر او را آن بتاوند با تخریب سازند و بسیار اقراب برزگان بنده چنانکه ذکر گشت که
 فاضل در بندی چنین فرموده فاضل مذکور از علما میرزین و افاضل معروفین در خلافت
 بخامس آن عبا علیهم آلف احمیه و الشاهی نظیر بود و لکن این کتاب در نزد علما و فنون
 احادیث و سایر سبوق و بی استبار و هماد بران کاشف از خزانی کار با نقل وقت بصیرت
 دوست در امور با آنکه خود در آن کتاب تصریح بصیغ روایات آن اجزا در ظهور علامات
 کذب و وضع بدان کرده و لکن برای نقل آنها در آن کتاب عذری نوشته که در خزانی با
 روایات اجزا شریک است و از مطالب عمده آنکه برای خودم مرجم مذکور مشافیه نقل کرد که

من در ایام سابقه شنیدم که فلان عالم گفت پاره ای نقل کرد که روز عاشورا همسایه
 ساعت بود و من در آنوقت از غریب شردم و متعجب شدم از نقل آن و لکن حال
 تا دل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمع یابین کردم که آن نقل است و آن همه
 وقایع نشود مگر در آن مهله از زمان این حاصل نموده ایشانست بجهت طول زمان
 الفاظ ایشان بخاطر نمانده و در این کتاب نیز از آن تقویت کرده و از این مقرره پی
 ایشان باید برد و گاه شود که برای مؤلف کتاب بر اتفاق و نقل از کتب معتبره است
 لکن بجهت عدم مهارت و خبرت بر حال علماء و ارباب سیر و مورخین و دانشمندان
 نقایع ایشان از غیر نقایع بسیار و کاتبی از سیر تواریخ اعمال و کنده مدار نقل غالب
 مسقولات خود را بر آن که آورده لکن در نزد اهل خبره و چند آن عیبیاری ندارد و در مطابقت
 و ابریه بسیار در آن نشان دهند لهذا در کتاب این مؤلف منکرات حدیده یافت شود
 با آن بنا و دعوی بلکه با اقتضای و طعن بر دیگران و از این رستم بعضی معانی یافت شود
 چون ذکر آن خالی از غشیه و بنود هشاره و مکرریم و نتیجتاً تمام این کلمات لکن چنانچه
 خوان بنای درست کاری دارد و شایق است که خود را در سلک طارزان خاص در آرد
 و در خود قوه تیز کتاب معتبر بر چند از تفصیل غیر عالم باشد از کتاب غیر معتبر بر چند عالم
 مستحق باشد نمی بیند و در مقام نرسیده از اساتید اهل فن جو یا شود و از گفته ایشان

کند و الا که با غوامی شیطان رسم تازه کوفی را که داشته و از هر کتابی هر چه بخواهد
 از حرفات باشد نقل کند و اگر با هم بصورت جزم بیان کند البته خود را مهتبا سازد
 برای تمام معاصد نگوره در معانیات کند شخصی در شهر کرمانشاه خدمت عالم
 جامع فرید اقا محمد علی صاحب مطامع و غیره قدس الله روحه رسید و عرض کرد در
 خواب می بینم بدن آن خود کویشت بدن مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام را می بینم
 اقا او را نمی شناخت سر بریز از خست و متفکر شد پس با و فرمود شاید روضه خوانی میکند
 عرض کرد بلی فرمود یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن نسیب هم مستور نماید که علم
 بیو و چنین اعتقاد دارند و دعوی کنند که در آن چهل شب و روز که جناب موسی علیه
 در بای می کوه طور سینا با خداوند مبارک و تعالی مکالمه داشت الواح نوری بر او نازل
 و در آن ششصد و سیصد و حکم کتب مکتوب بود و نیز قانون و مطالب عدیده است
 بر او القاشد و در سینه انجمن ثبت شده آنها بمنزله معانی و شرح آن قانون مکتوب
 بود و چون از مناجات فارغ شد از کوه و محو در جهت نمود هر دو را و حیرت طلبید او را
 آن قانون مکتوب یعنی نوری را بار تحسین نمود انگاه قانون ربانی در وایات است
 با و آموخت و هر دو پس از آن وقت آن دو قانون برخواستند حضرت جناب موسی
 نشست انگاه و دلپس هر دو را بکار دارد اما مار داخل شدند و آنها نیز مثل پدر خود هر دو

قانون ما آنرا مستند انکار یکی در طرف چپ جناب موسی قاسمی و دیگری در طرف
 راست جناب بیرون مستند انکار و چهار شیخ که ایشانرا مشایخ سبعین میگویند آمدند
 و هر دو قانون را یاد گرفتند و در خیمه نشینند انکاره کسانی که سابق تعلیم بودند آنرا
 گرفتند باین طریق که بیرون برخاست و هر دو قانون را برایشان خواند پس هر دو
 پیش برخاستند و آن دو را برابر آنها خواند پس مشایخ سبعین بگفتند از آن خوانده
 و آن پنج خاص چهار مرتبه آن دو قانون را بشنیدند و حفظ کردند و رفتند و میگویند
 جناب موسی علیه السلام دست خود میزد و میخواند آن قانون کتبی نوشتند و هر فرقه
 نسخ داد و اما آن در روایات بنا بر اینست چو شرح تفویض نمود و پوش با چون در خانه
 رسید مشایخ پسر دو مشایخ به پیران ما که رسید جناب ارمیا و او به یارخ داد و یارخ
 به عزرا پسر دو عزرا بنعمون صادق و سمعون به اینست که بنحس داد به یوآبی بن
 یحان داد به موسی بن یسیر داد به تهمان اربلی و پوش بن برخا و ایند و به یهود
 یحیا و سمعون بن شطا و ایند و به شاپا و اپی ظلیون و این دو به بطل و او به پسرش
 داد به پسرش کلیل که در عصر جناب عیسی عم بود و او به پسرش سمعون داد و به پسرش
 کلیل و او به پسرش سمعون داد و به پسرش یحیا و او به پسرش یحیا و او به پسرش
 اینست که آن در روایات و قانون از نسبه نسبه میسر و این موجود است آنها را در دست

چهار سال با بصفت زیاد در کتابی جمع کرده و نام آن را سنا گذاشت و این
کتاب را یهود بغایت تحسین کرده و معتقدند که تمام از جانب خداوند و در حبیب
است و در میان ایشان رواج تام دارد و در سر و در سر بلکه گویند قانون کج
یعنی توریه نیز از است بسنا بنزد استراب مخرج به اباریز مناسب آن و گاه تشیه
کند اول بابکت و دوم ابراهیم و اباریز کو را و عظمای بزرگ یهود و تفسیر برای
سنا نوشته یکی در قرن سیم در او تسمیم یعنی بیست و شمس دیگری در اول قرن
ششم در بابل و این دو تفسیر را که او پیش از دیگر ابا بیل گویند که این معنی کمال است یعنی
کمال توریه است مجموع این دو تفسیر اگر الا ان گویند و چون به بنا جمع شوند از ط
گویند و بجهت تفسیر کاهی گویند ظالمیت او پیش از شلیم و ظالمیت بابل و بجهت ضلوق اقل و مسو
دوم رغبت یهود به ثانی تیسر و اعتد او ایشان زیاده تر است این خلاصه معتقد ایشان
در مقام و خاصه که ان کلمات بسیاری از جانب خداوند تبارک و تعالی در کتاب
بر قلب جلب یوسی علیه السلام نازل شد و تا ترتیب بود هر سال محل این کلمات صد
انیا و او صیاد علیهم السلام بود و این سینه نقل میکرد و چون در منزل آخرین
یهود حق و دشمن سیدانهار از سینه خود بیرون آورد و در کتابی که نام آن سنا است
حای یاد و صد تمام این معتقد و بخوی و کذب ان با صدق بعضی و کذب بعضی است

است از بن بیت عصمت علیهم السلام در نیایب چیزی بنظر نیاید و بی حد و کثرت
 کتاب خصال و است کرده از بن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند
 عزوجل را زکات بیکصد بیست چهار هزار کلمه در سه شبانه روز با موسی علیه السلام
 آنقدر طراوی داد که هر کس از آن بکشد بیست و نه سال بر او باشد از شین به تین
 او دین میسر شد بجهت آنکه هم مستعالی که در مساجد های گرفته بود و این
 فی الجمله تصدیق از جعل دعوی ایشان میکند بهر حال بر اخوان مؤمنین مخفی ماند که
 بلا حظه اخبار مواتره در میان مسلمین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آنچه در
 امتهای سابقه گذشته نظیر آن در این امت واقع می شود و در اخبار اهل بیت علیهم
 السلام جوینی از آن وقایع و نظیر آن اشارت شده و نکمای اعلام نیز بیکر گفته
 بعضی وقایع و مختص این امت را ضبط کرده بروقتی هم سالفه حضور بنی سید
 بیست برای این گفته مذکور بنظیری در این امت باشد تا ترتیبی بپس مانود و احد
 مذکور به آن اشاره نماید و لکن جماعتی روضه خوانان چشم مار را روشن و روی مار
 سفید و صدق اخبار جوینی را در مورد مذکور و وضع و هویدا نمودند و با قوال خود
 این واقعه را در این امت بمقامتس و شین در آوردند و قاضی حنیف بن احمد ذکر کرده
 بسیاری در ایجاب بر این ترفیق که بهترین اسباب صحت پند و نوشتن تاریخ خبر است

بسیاری از این جهت که چون از آنها در نهایت نهایت بافت است در این
 روضه خوانان دارو اند از اتمام تحت قلب بالای صبا بر خوانند و برای جمله
 راوی مخصوصی معین کنند و نام برند و مجازات آن اخبار و حکایات بر وقت
 دهند و در چهار ایستاده و چشمان بگریزند و ناله ها بلند نمایند و لکن در سنین
 مستطاب که نشسته بقره و بقره است بدل میوه همت در صدد پیدا کردن
 آن اخبار کتابیکه از آن ایرج طایفه و ایاتر از او داشته را نه خود و جماعتی از اهل
 اطلاع و خبرت و اباب پیش و بصیرت اکنون از می زبان پیدا شد و در کتاب
 اساتید فن حدیث و خبر و اباب کتب صحیح و حدیث طائعات جمعی که گشته نشانی
 از آنها نیست حتی در کتب جماعتی که نهایت مسامحه را در نقل اخبار صحیفه در این مقام
 داشته و مکرر سوال لذت بخشند که چه کرده و کتاب بعضی از نقل مثل سینه جبر
 و امثال او که ایضاً مسامحین در این مقامند عمر صرف کرده و هیچ بسیار
 پیدا شد که آب پسته بر نمودند و از آنکه بود و در آن کتابی کردند که
 صد ذکری از آن در اهل فن نیست و گاه متذکران می بینند حدیث در صورت
 پس از مقتل کرده و بگویی حواله بسیار مثل عمر بن خطاب که راه تقوی است
 سید و در این معنیها و مانند آن از آنکه در عشره زنده و این سوره از این

سعی نمایند و چون جمله بدین جهت در عطا و معجزه بسیار محسوب بنمای ایشان از کفر
 از کفر تن در وضع بر نمی آید اما چنانچه بابت عجز و تحمل کار ایشان بر صحت مقتضای
 اخوت مسلمانان آن رشته مسنار که در پی هر انبیل بود و دست به پای نجاریا و نیم و کون
 این و آیات دست بست و سینه بسینه در سلسله اینجاعت این طبقات رسید و در بعضی
 تزیینات و در این زمان اندک اندک بنای جمع آنها شد در کتاب گاهی بقول بعضی
 در مجموع و الله موجود و گاهی در جنگ سها و مغز و گاهی در مفضل فاضل که انی
 که برای آنها اسم تازه گذاشته میشود و گاه از آن مجموعه با اختلاف ترتیب در مجموع
 و بیکر و بجهت نقد و ناخند خبر قوت بگیرد و چون جمع شود مسنای این است میشود و لکن
 مسنای میبود کتاب معین معهود است که بملاحظه آن دو تفسیر اندر یاد می و نقصان
 معصوم و محرم است و اما در آیات مسنای این است دارای قوه قویه بنای است
 که چون از مجموع مجموعه دیگر نقل کند فوراً نمونگند و با برکت شود و شاخها در کتابها
 تازه با طراوت و نصرت برای آن پیدا کرد و چون در سیر نمیزن منابر برسد و موسوم
 نقل آنها رسد قوه حیوانیه در او ظاهر کرد و با او پدید آید و چون طبع خیال در هر
 بجایات مختلفه پرواز کند و ما بجهت مثال پاره از آنها اشاره کنیم باینکه مختصری از
 ذکر کنیم که معلوم شود که اهم خبر است چه نقل تمام بود وضع رساله مناسب است از آنکه

نقل کرده اند که در وقت خدمت امیر المومنین علیه السلام بعد از آنکه
 ضربت بفرق میباشند و اشرف در رؤسا قبایل و شرطه انجمن در حضور او نشین بود
 میگوید که در این زمان احدی را در جمع عیبها و بدیها و عیوب علی السواد
 جز آنکه علی امیر المؤمنین علیه السلام و نیز زدن بخدمت او در سر او
 نه از آنکه گفتند که من از آن کسان نیستم که از آن کسان است یا افکنده
 آنچه از من گفتند میگوید اطباء میگویند و اندویشترین عمره را و سفید
 کرد و در خان بمرحمت کرد و بگردن او دو دیدیم بجز سر او و دستها
 پس بدنه و چنانکه در آنجا است که در او دیده اند و با او سخن شنیدند پس سر او را
 نه گفتند که دستها را از او کشیدند و در آنجا میبینند که در آنجا
 و نوشته خود را بر کند و دستها را شریک میگویند پس حضرت چهره را گرد
 بعد از آنکه در حبیب میگوید فتر با ابی الحسن یا بهیبتک عالمی عورت
 چون حدیثی از آن است که در این باب حدیثی است که در آنجا
 که آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا
 از آن حدیثی است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا
 و آنجا شده است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا

اَمَّوَعْرَضَكَوَأَنْتَ تَسْمَعُ الطَّالِبِينَ وَفَرَّغْتَ الْهَامِيَةَ مَبِينًا وَشَدِيدًا
 كَيْفًا نَسْرَضِدُ أَرْقَمَ اجْمَعِيَا الْمُنْفِقِدُ عَزْنَا إِذَا شَاهِيَا
 ذَلَا وَجَعْنَا إِذَا التَّوَكَّبَا الْكَثِيرُ فَلَا نَا الْخَوَائِبُ خَيْرٌ سَجِيحًا
 که در شب نشین نفس محفوظ میشود و لکن صدیف که صل ندارد و در اصل شریف
 جلیل غاصم بن حمید خیر عمر و آمدن جراح بر او دارد ابد از این کلمات در این
 میشود و همچنین ابو الفرج در مقاتل الطالبین معاویه شیرین عمر و را ذکر کرده بود
 این شرح و خوشی دوم بشرط لانی در کیفیت بیرون آمدن حضرت حمید لشکر
 السلام از بند طیه که در میان این حاجت داور و فاضل در بندی از او هر از خود
 در بعضی شکر و اشک و دیگر کرده که او در مجموعه که آن را نسبت میدهند بعضی
 خوانند دیده که از خدایه بن سنان کوفی روایت کرده و او از پدرش از جدش که
 این کوفه بود و مکتوبی آورد و جواب خواست حضرت سه روز مهلت خواست و در
 عازم سفر شده گفت بروم پیوستم جلالت شان پادشاه حجاز را که چگونه سوار میشود
 اندید حضرت بر کرسی نشسته بی هاشم دورش را گرفته و مردان بستاده و سنان
 کرده و چهل محفل که همه را بر او دیباج پوشانده اند حاضرانکار کیفیت سوار
 بشرحی عجیب نقل کرده که هر سطران مشتمل است بر چند دروغ و این شخص همراه

بود و آن حصر روزیازدهم بود که این سعد امر کرد دشمنان سببانه حاضر گردند بر این سو
 شدن اسیران و در آنجا نیز شرحی تازه داده انگاه بیادش آمد سوار گردیدن
 روز با آن جمالت پس گریست تا آخر خبر که انسان متعجب است از کیفیت
 آن و از آن عجیبتر ضبط کردن چنین فاضلی از ادب کتاب خود و حال آنکه دید
 که در ارشاد میفرمود است که چون خواست از دیده طیبه بیرون بیاید این آیه را بخواند
 فَخَرِّجْ مِنْهَا خَائِفًا يَتَّقُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ
 و چون وارد که معطل شدند این آیه را تلاوت فرمود و آنوقت وجهی ظاهر
 مذهبین قال عسی نبي ان يهديني سواء السبيل سیره روزی یکو
 در این خبر بی هلاکتی جابره و ملوک است سیره است نهایت مابیت دارد
 سیرم خبر مولانی در سنای پنج صفت که ضد صد آن که جناب بنی سلام علیهما
 در شب عاشورا بجهت هم و غم و خوف از اعدا در میان حیمه میر میکرد برای استیجاء
 حال اقربا و انصار و دید حبیب بن شاهر صحاب را در حیمه خود جمع کرده و از آنجا
 میگرد که فردا که از ندادهدی از بنی هاشم قبل از ایشان بیدان برودند بشهری
 آن محذره مسرور آمد پشت حیمه بنی انضول و بدینجا بنی هاشم را جمع کرده
 همان قسم از ایشان عهد میگرد که نگذارند احدی از انصار پیش از ایشان بیدان

روزی که در خدمت مسعود حضرت رسید و بستم کرد و حضرت از بستم او عجب کرد و
 پرسید آنچه دیدی عرض کرد و تا آنکه خبر کرد و وضعش را در این فن مهارتی بود تمام چهارم
 فضل گفته با سونو که اگر که در روز عاشورا بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب حضرت
 بیایین امام بن العابدین علیه السلام آمد پس از پدر حال معالجه آنجا بر ابا
 پرسید خبر داد که بچنگ کشید پس جمعی از اصحاب اسم برد و از حال آنها پرسید
 در جواب فرمود قتل تو را رسید به منی یا ششم و از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل
 سران کرد بهمان شتم جو بداد و فرمودید ان در میان جنبا غیر از من و تو
 مردی نماند که این خدعه این وقت است و خواستی بسیار دارد و در عین حال
 آنجا پار اول معارف تا وقت بسیار است پدر بزرگوارش ابد از حال اقربا و انصار
 و میوه آن جنگ بگری داشت آنچه نیز عجیب که مستحسن است و شبه کردن حضرت پیام
 غیر بر تن میماند و در کوه بود آنرا حاضر کند پس محذره زینب است
 و در ده آنحضرت اسیر کرد و بسیار کلمات بسیار بین برادر و خواهر
 ذکر میشود و معانی آنرا در شرحی و فارسی نیز در آمده مجالس است
 و همد و بشور در آید و کلمه عربی که مستحسن است اما در این مصیبت بی اصل بلکه در
 چنین دروغ وضع و نطقه بر او بر علیه السلام در با نام و بتاریخ و نهی بخردن آنرا

مشکند از آنکه در آن بجهت بی اطلاق یا با حصر عدم نقض در بعضی شنوات ممکن
 بدون صیغه یا محال از غیر کردن بان گویند بی اضاغف کذاب که ای مستجری بر
 حد و بد جز به در مقابل معتمد و وجود است که اول صبح عاشورا پس از آنکه
 حضرت بر شتری سوار شدند و آن خطبه میزند بجهت اتمام حجت خود نندنگاه فرود
 آمدند و سب خاصه رسول خدا تعالی تقدیر و آرد که بجهت سواری خود و او را
 فرود آوردند و از امر تخریبی گفتند که در آنست و بدو الجحیم معروف شد و
 و سوار شدند و تا آخر کار سوار بودند تا بجهت بعضی جوانی مثل نشستن برین
 شنبه می باشد یعنی با نیا کردن یا تغییر نسبت با دواع بعضی فرود می آیند و مانده
 و میشدند که در جوبه بکوبند بمسند یقه دارند که در آخر و بر سب فرزند
 می بودید و از آنکه در آنجا بودید و در آنجا بودید و در آنجا بودید
 رفته و شنبه در آنجا بودید و در آنجا بودید و در آنجا بودید
 سوار شد و عجب است که در آنجا بودید و در آنجا بودید و در آنجا بودید
 کرد که سب نفری چنانکه در آنجا بودید و در آنجا بودید و در آنجا بودید
 آنکه سب آن نیز شنیده شدند و حدس با بر آنکه در آنجا بودید و در آنجا بودید
 با اول سخن و اندوه عبارات مشحون که در آنجا بودید و در آنجا بودید

وَ مَا تَرْجُوْا فِىْ غَيْبِهِمْ وَ دَعَاكُمْ بِغَيْبِهِمْ عَلَيْكُمْ وَ هِىَ تَقُوْلُ اَنْتَ
 اَبْنِىْ وَ اَنْتَ رَجَاؤُنَا وَ اَنْتَ كَفْنَا اَنْتَ جَانَانَا وَ قَدْرِىْ اَزْ اَهْمَرَانَا
 در اقسام دروغ کثرت هفتم خیریت لطیف و یکی با مقداریکه احتمال دروغ را
 از ذهن سامعین محو کند پسند را با ابو حمزه ثمالی بیچاره منتهی کنند که روزی آمد
 خانه حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در را گوید کثیر کی آمد چون شنید
 ابو حمزه است حدیث را حمد کرد که او را رساند که حضرت استی در چون امروز در
 بیوش شده پس داخل شد و تسلی داد باینکه شهادت در این خانه داده عادت
 و موردی است جد و عم و پدر همه شهید شدند در جواب او را تصدیق نمودند و فرمودند
 و لکن اسیری را بر این خانه نودا نگاه شمره از حالت اسیری عمها و خواهران
 بیان کردند اگر خبر حسن نمیداشت برای مجالس مصیبت بسیار با فائده بود
 هشتم خبری از آن سوزناک تر که خبر استادن کسی نتواند آنرا باین نحو ترتیب
 دهند آنرا به شام بن حکم مظلوم رسانند خلاصه آن آنکه گفت ایامی که حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام در بغداد بود هر روز حسب الکتابیت در محضر عالی
 حاضر باشم روزی بعضی از شیعیان او را دعوت بجلس عزای عز و فضل جد
 بزرگوارش که دغدخواست که باید در محضر آن محضر حاضر باشم گفت در

یک گفتم نشود که هم این مطلب را در حضورش برده که طاق ندارد گفت بی او زین
گفت روز بعد که مشرف شدم چو پا میشود نتوانم دست گفتم با لایحه او را برد
بعد از آن مشرف شد حضرت جویا شد چهار تکرار عرض کرد منسب بود که از روی من در آنجا
نمودم یا در چنین مجلس حاضر نمیشوم عرض کرد جناب در اینجا ندیدم فرمود و قنیک
از حجره بیرون آمدی در محل گفتشما چیزی ندیدی عرض کرد جامه در آنجا افتاده بود
فرمود من بودم که عبا بر سر کشیدم در روی زمین افتادم چون درست حفظ کرد
شاید تفریحی در آن کرده باشم خبر معطل بسیار کردی او را گفتم شاید دشت و احط
صدق در آن میرفت بهتر آنکه اکتفا کنیم و این تنیه را ختم نمایم بزرگ خواب عجیبی که بر آن
جماعت روضه خوانان موعظه است تبلیغ و پذیردست نافع صورت آن چنانچه در آن
دار استدم نقل کردیم اینست که سیدی فاضلی از معتبرین روضه خوانان شی در خواب
که گویا قیامت برپا شده و خلق در نهایت وحشت و حیرت و کس کمال خود مشغول
مانند ایشان را میسر اند بسوی حساب با برتری دو موکل بود من چون این را میسر
در اندیشه غایت خود که با این بزرگی امر بجا خواب کشیدم در این حال دو نفر از انجمن
مرامر نمودند بجنود در محضر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چون مال کا خطرناک
بود مسامحه کردم قهر امر آنکه نزدیکی در پیش دیگری در عقب من در وسط بر زمین

بعین مقدمه

در تنگ سیر میکردیم که دیدیم عاری بسیار بزرگی بر دوش جماعتی از طرف راست
 راه میروند با لباس آبی داشتیم که در آن عاری سید و زنان نیندی عالم است صلوات
 علیها و چون بعاری نزدیک شدیم دستها را غنیمت دانستند از دست موکلان فرار
 و خود را زیر عاری رساندیم از راه محکم و محل منعی دیدیم که پیش از من جمعی از کتا
 کاران با بچا پناه برده بودند و موکلین را دیدیم از عاری دور و دورت بزرگت
 شدن بعاری پندارند و بهمان پندارند دوری با کسی میکنند و با اشاره الناس کردند
 بگردن و بچوای نکر و بچا پناه اشاره دادند و تهدید کردند چون بچا پناه خود را محکم دیدیم
 زیر ایشان فرستادیم میگردیم و با همین توتی محلب سیر میگردیم که ناگاه در حالی نزد
 جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم آن مستجاب از جانب آنجا بگفت که
 جمعی از کتا کاران است بچا پناه آورده اند ایشان را زود از کت که بچا پناه
 بر سیم پس انخی زده اشاره فرمود که موکلان از راه راست رسیدند و در آنجا
 حساب گشادند در اینجا بگری دیدیم بسیار بانه که پسا بچا پناه می فرستادند
 اینها صلی الله علیه و آله بردنای آن شده و امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند
 آن سینه دار و مشغول است بر سیدن حساب بچا پناه آمد در پیش روی آن
 صف کشیده چون او به حساب رسید مرا می طلب کرد و در نو سر زده بچا پناه

و آن چه در دست فرزندم حسین را تواندی داد بدست خواری نسبت دادی پس
 در جواب سخنم شد و جز آن کار چاره ندیدم پس سگر شدیم که خوانده پس دیدم در دی
 بیاییم سید کجا میخ آمیختن در آن فرود رفته طفت شدیم بطرف خود میر دیدیم
 در کفش طوباری است آنرا پس از آنکه شود دیدیم صورت مجلس من در آن بود و
 سر ظاهر وقت هر چه خوانده بودم در آن ثبت شده بود از آنجمله آن صفره که از من بود
 که در پیش حلیه دیگری ظرم آن گفته مجلسی رسانده آن در جمله دهم جاری کرده پس
 از خدام حاضرین شنیدم بود در مجلسی نکات را بیکدیگر گفتند دیدم از طرف راست
 نیز صفوف بسیار است که اول آن جنب بنو و خهران خدای باشد که بجا منتهی میشود و در
 سواتش در پیش روی من نشسته شخص در نصف دهن مردم مجلسی است چون پیش
 حضرت بیامد با او رساند در میان تیان کتاب برداشت با او گرفت آوردن
 فرمود بنو دیده نموده در کمر تحیر فرود قدم زیرا که عرض از آن حیدر و فرستاده از آن
 مملکت بود پس نایه امداد آنرا بهیچ وجه در آن حیدر دیدیم بخاطر آنکه پس گفتیم
 آنرا در دستن حاجی صاحب برغانی دیدیم باز بخادمی شنیدم بود و بگو کتاب بر یاد
 آورد گفت در صف ششم پنجم شخص ششم یا هفتم حاجی مذکور بود کتاب خود بر
 آورد پس از فرمود آن مقرر در آن کتاب پیدا کنیم دوباره خوش بگشت و مضطرب

شدم و راه چاره از هر طرف بسته شد پیوسته مستقلاً بر کردار اندن او را می بودیم
 هر اسان تا آنکه میگوید چون از خواب بیدار شد جماعتی از اهل صنف خود را جمع کرد
 آنچه در خواب دیده بود و نقل نمود گفت تا من پس در خود قوه افکاره شرط رفتم
 خوانی را نمی بینم از آنکه میگویم و هر که مرا تصدیق میکند عذر او است او نیز دست
 از آن بکشد اما آنکه سایر از مبالغه خطری از این باده یاد میرسد از آن چشم پوشیده و
 دست از روضه خوانی گشاید بنیاد کجاست در ذکر چه شهرت سبب بگریزیم
 بلکه بعضی از ارباب تالیف شده در نقل کردن اخبار و حکایات بی اصل و مانده است
 که احتمال صدق در آنها نمیرود و با این احتمال بیایست ضعف است مگر در بعضی
 و جعل اخبار و حکایات تضرع باره معصیت از باشد محض که نیندازند
 در وقت دادن محاسن تقریب و جواب از آن اولاد و عهد ان دو چیز است اول
 آنچه از بعضی از ذریع پرور زمان نقل شده که در اخبار روح ایکاره ترغیب است
 شیخانی است که چه چشم بگریانید چه بگریانید و از این ذکر کردن سودی
 هر چه سبب گردیدن و وسیله سزایان در این بیرون آوردن است که در
 زید بکان محدود و مستحسن است هر چند در این غایتش نیستش ای بر اخبار
 که مراد از آن اخبار بسیار که در وقتش در این کتب دارد شدم هر چند در این

است دروغ گفتن و هر چه هر چند در مقام تعریف و ذکر مصیبت است نیز چه
 بعضی در بطن گفته و بهین بیان آوازه خوانی و خوانندگی را در مراعاتی بلکه
 در تفاوت قرآن مجید جزیر گردند و این پروردگاران سببی از مصالح کبریا
 است و نیز در این مقام خود را می بیند که در این دنیا که چنانچه
 قضیت روح ادخال سرور در قلب مؤمن و نشاندن با جمیع اشیاء و شایسته
 و سعی و کوشش در انجام آن اضعافا مضاعفا خواهد بود پس هر نفسی هرگز
 که دید و خواست نمود بوسه بر پیشانی و دستها و تن و لباسها را با بوی نایک
 رساند بر زبان روهست مقتضای اجبار استجاب او حال سردی را اخبار استجاب
 حاجت و غیر آنها برسد و خود را تسلیم کند و آن تو با بهار را برود و لذت
 برساند و بگذرد و احوال و معدیات آن و امثال آنها از معاصی شریفی و بر سر
 شعوری پوشیده است و این رشته سخن خلاف ضرورت است و در نهی و سبب
 رفتن از این کیهان و عیلت است جواب اول شبهه در نقد در کتاب مکاشفات
 شده و اجمال آن که در اینجا توان گفت آنکه مستحب هر چند بسیار بزرگ باشد با حرام
 هر چند در نظر بسیار صغیر باشد نتواند معارضه کند و طاعت الهی بر او متوان بود پس
 سبب غضب و سختی است بجای آوردن و بان نزد خداوند تبارک و تعالی متقرب است

بلکه مورد مجمل تمام مستحبات آن فحلی است که بحسب ذات جایز و مباح باشد پس
بکر حرام شده و در ارامی معصده عظیمه شد که بحسب آن معصده نهی و نموده اند اگر در آن
حضور اگر انگار در مقدمات مستحبی باشد که بتوان آن مستحب را بجای آورد بی گنا
آن حرام مجلی بر ای آن مستحب نماند و این مطلب بعینه نیست هرگز از زمان تمام مل
شرح باشد اما هیچ عامی مدتی احتمال میدهد که اگر رفتن بکر بلاهی معلی برای زیارت
حضرت ابی عبد الله علیه السلام منحصر شده در سوار شدن بر سبب معصوب نیستند
کشتی معصوب یا جو کر در در خانه و بستان غیر مانی مالک از آن و امثال این
محرمان آن رفتن جایز بلکه مستحب باشد بجهت اجازت فضیلت زیارت بحضرت که مقادیر
اخبار را بجا است حاشا که چنین توهم فاسدی کند و در کتاب آن کبابیر در جهت احتمال
در آن مستحب جایز داند و اصل مقصود آنکه بجا بود من مثل اعانت او بر یکی
قضای حاجت اوست که در جماع علما چنانچه استاد عظیم شیخ مر قنقی علی الله تعالی
نقل فرموده باید اول جواز و اجازت و وسیله وسیع که بآن ابکار و اعانت و قضای
حاجت محقق میشود معلوم کرد و تا بشود از آن داخل در اخبار استجاب آن سه کار کرد
که بآن اخبار آن وسیله را اگر حرام باشد مباح کرد مثل آنکه ظلم یا دزدی حلال شود
چون بآن اعانت مومن میشود در ادای دیس یا انجام امر تر بچشم و بکده او از قبیح

مخاسد که بر این روش سخن آن دروغ پروردگار که از اباقه صورت همیشه باشد تا چارپایه
 بر صراحی که در سینه گریاندن باشد مانند دروغ گفتن جایز باشد زیرا که فرقی در میان
 این دروغ گفتن و سایر محترمانه نیست آنچه در اینجا باقیه اینجا باید و این شبیه که
 چه قابل ذکر نبود اما شاید در زمین بعضی عوام بیچاره و خاشاک لازم بود که سخنان
 بماند و نیز بدانند که معصیت دروغ گفتن و سخن خواندن در امرانی و تفاوت قرآن
 نظایر آنها در فضیلت قربات بزرگتر و عقاب است سخت تر است نظر یکتا یا
 مناسب بنیام آنکه یکی از ثقات این علم نیز در برای من مقرر کرده و قوی نیز در پیاده
 رفتم همیشه معشای آنرا به بیان که مشقت بسیار دارد در سیر منزل و در وقت
 از دگرگامی خراسان شدم قریب بیست و چهار روز بودم رفتم مسجد آنجا چون
 مغرب شد اهل ده جمع شدند و چون نماز تمام شد در پیشانی آمد و نماز مغرب
 و عشاء را جماعت کردند آنجا پیش نماز رفت بالای منبر نشست پس خادم مسجد در میان
 پرستگ کرد و در برابر منبزی جنب با خود گذاشت مستحیرانه بر من صحبت
 مشغول و نماند خونی شد چنانکه که خوانده خادم برخواست چرخ انداخته که در سجده
 بیشتر شد در میان دیدم بنای سنگ نه ختن شد از بالای منبر بر جماعت و فریاد
 بلند شد یکی میگوید ای سرم دیگری فریاد از بار و کوهی از سینه بلند کرد که میگوید

تفاوت در این است

بلند شد قدری گذشت سنگ تمام و اخوند مشغول دعا شد و چراغ را روشن کرد
 مردم با سر و صورت خویمن و دیدهای اشکبار رفتند پنج ز پیشانی از رفتن و از
 حقیقت اینکار شنیع پرسیدم گفت روضه سخنوانم و این جماعت بغیر از این ششم غسل
 کرده نمیکند لابد باید باین نحو ایشانرا بگرایم دو تم استراره سیره علما در مؤلفات
 خود بر نقل اخبار ضعیف و ضبط روایات غیر صحیح در ابواب فضایل و مناقب و
 مصائب نامحسب آن در بیانات مخصوص مقام خیر چنانچه مشاهده محسوس است
 ایامند شیخ مفید طاب ثراه در کتاب ارشاد در تمام ابواب مناقب بحالات
 سوای باب مفسر حضرت ابی عبد الله علیه السلام بطرز سایر کتب اصحاب اخبار را با
 درازی اصل نقل میکند و اما در باب مقتل تمام وقایع آزادریک شته کشیده و آن
 کلبی و مدانی و غیر این دو صاحب سیر نقل نموده ابو الحسن مدانی از معروفین علما
 اهل سنت و شیخ بخاری معروفست و کلبی نیز چنین است اگر چه بعضی او را شیعه میدانند
 و گن سرد و در سلک ارباب تاریخ و سیرند و بکذا ایضاً شیخ مفید و آید میکند سیره علما
 در هیتام یکه سنده اهادیش که آنها را اخبار شام میگویند و حاصل مضمون آنها
 تر نمودند هر کس بشود و عملی را یا با و برسد که ثوابی برای آن مقرر نموده اند و وعده
 داده اند پس العمل را بجای آورد باید رسیدن بان ثواب آن ثواب را با و خواهند داد

هر چه پیچیده تر حساس اندک و نه ترا نغمه بود و باشد یعنی خبر از انس دروغ باشد و
 معلوم است مرکز برای دیگری این خوبتری نقل کرد و از آن است و دیوان بزرگوار آن
 در آن زمان در کتابی دیدم و آن را آن خبر میشود و میوان گفت که به رسید و با آنرا
 شیده پس اگر آنرا خوب کرد و با آنرا خواهد رسید و پوشیده است که علم بخبر در هر دو است
 آنچه و این چیز است مثل علم کردن بخبر ضعیف معجزه از مخصوصی بجا آوردن آن کار است
 و بر روز مخصوص گرفتن بصدقه میفرماد آن است و با فطرت او این مومنی
 حوز این است و علم بخبر که در آن ضعیف است پاره که در است حوز در آن است و مگر
 و علم با خبر ضعیف در ابواب فقیهین و شمس و مناسب است که در آن و حفظ کرد و
 ضبط نمودن و ثبت کردن و نقل نمودن است پس در این مقام خبر بر قدر ضعیف است
 بمقتضای آن سیره معده به علم و این اخبار معتبره است و قاطع چیز و در کوی نوبه
 و خواننده و نویسنده هر چه و ایراد است که به بیانات خبره شده برای آن که
 راست بود و واقع و هست البته خواهد رسید و این که هم که از فرموده بعضی از بزرگان
 مترابلی میشود اگر که باشد فی بجزمان در جنس مواد یکسره و علم با پاره و در
 و نصیحت نمودن بر وجه مکرر هر چه بجا آن علم بخبر است و عمدت خوانان که مکرر در آن
 معینه و برای ایشان است که صحیح باشد چه بزرگوار و بزرگواران که ذکر شد خبری از آن است

تجربہ افغانی
حکایت

کہ چون کشف شود دیگر در وی از بار کس او و سوق کسادین جماعت دورا کج
 و توضیح ان موقوف بر ذکر مقدمه است ان است که علمای عظام که انحصار
 علیہم السلام و عصر روایت و محدثین قریب بآن بزرگواران دور افتادند و اخبار و
 احادیث موجوده در کتب بسیار بوده و عمده اسباب تمیز دادن حدیث سالم از غیر سالم
 و راوی درستگو از راوی دروغگو از میان رفته و دست بآن نرسیده ناچار شدند
 اسبابی که برای ان کار باقی مانده بود بقرقوه و دیور میرانی درست کردند و از نزد
 ان میران احادیث و اخبار را بر چند نوع کردند اول صحیح و ان خبر است که تمام
 سلسله روایان آن خبر سید اثنی عشری عادل باشد دوم حسن و ان خبر است که تمام
 ان سلسله اثنی عشری صحیح باشند یعنی میان راستایش درج کرده باشند و لکن بجز
 عدالت نرسیده مثل آنکه فلان آدم خوبی است یا صادق است یا را بهد یا عابد
 امثال این اوصاف یا بعضی از ان سلسله چنین باشد بشرطیکه باقی مانده از ضعیفان
 باشد سیم موثق و ان خبر است که سلسله روایان او عادل باشند اما در مذہب غیر امام
 باشند مثل سنی و زیدی و کیسانی و واقفی و فطحی و ماوسی بعضی چنین باشند و لکن
 امامی عادل باشند یا امامی صحیح بنا بر احتمالی چهارم آنکه تمام سلسله روایان یا
 اگر چه کثیر است راست باشند یا انما چاشش معلوم نباشد یا انکه در کتب رجال اسم او را

اصلا برده باشند برای خبر اصلا ساسی سندی اگر کرده باشند یا نه ساسی
راوی سندی یا بیشتر در اول سندی و سداق یا آخر آن باشد و معلوم نشود
بشخص کسیت آن بین قسما را آخر در غیر سندی است این صریح و تمام این در
این چهار نوع و برین زود اگر چه بعضی قسم خجی گفتند و سلسله که تمام آن صریح
غیر می باشد بعضی آن با آن شرط سابق که ترا قوی نماید بهر حال در میان این
انواع ختم شده که در بیان ای شایسته و سبب و تمام در فقه از سنت کسیت
راوند است که در نوع از این انواع چهار گونه است یعنی تقصیر بر همان و
کردن و ندیدن جسم و بعضی بر موقوف و بعضی بر بردن آن می نمودند و بعضی بر
چهار مورد از این افراد و بیشتر که غلبه در مورد آن نیز غنیمت آن خود را داشته
پس منصف بجز هر چه عمل ایشان در شک کردن در شک کردن آن به جهت آن بوده است
شد و اما در غیر واجب و حرام پس مشهور است در شرک است از در نوع نشانه تحقیق
در آن موردی و در بری نداشته باشد در این غیر همسیر میکنند در بدیهه
بلکه کرده است در همین در ابو جعفر و مصداق و متمصل که چون در سیر
بتامل سیر کردیم و در مواردی که ایشان نیز نزدیک منسوب شده اند چنانچه
در این صحت است که جمعی را خدای تعالی فرموده باشد این خود را در

که در یاد بی نظیر در کلمات ایشان نویسم رفته در بعضی اوقات غیر سیصد و اهل
 شده باینکه در ابواب مذکوره هر خبر از هر کس شنیده شود چه شوند و گویند در کتاب
 پشماسه و پس از شناختن چنانکه فاسق بی مبالا باشد یا نباشد بان عمل کتب
 که سابقا ذکر شده و نیز از هر کتابیکه بدست ایشان رسیده چه صاحب آن باشد پشماسه
 مولف آن بی پاکویی یا نویسنده یا نباشد بعضی کما ذیبت اصح در آن دیده باشند
 ندیده باشند با این حال از کتاب نقل کنند و باخبار آن در ابواب مذکوره عمل نمایند
 باخبار ثبت شده در پشت کتابها و در دیوار مساجد و مشایخ ثبت شوند حاشا و کلام
 که چنین اطلاق عمومی در کلمات ایشان باشد یا از سیره و طریقه مرسومه ایشان در
 بلکه بنا و سیر ایشان بر همان قانون و دستور العملی است که از جانب شرع رسیده و
 سابقان اشاره شد که نقل نیاید کرد و مگر از ثقه در مقام نقل سانی و تلقی ربانی یا
 مقام اقد از کتاب گذشته که مراد از ثقه در اینجا چنانقل باشد یا مولف شخص مستوی
 از کتب دارای حکم است که فی است که محتاط و بی ضبط و کثیر ایشان و السهوی
 و چون خبری از حدیث شخصی شنیده یا در کتابش دیده مذکر را بیان آنجا تا آخرین
 او صحت کند شده معتقد باشد خجسته شرعی و دلیل فقهی بدست آمده هر کس سطر
 خود پس در همه موارد بان عمل کنند و اگر تمام از حیوان یا بعضی از ایشان باشد

ندانند یا راوی در نزد این شخص شنوده و گیرند از کتاب بن اوصاف مستصف
 نیست هر چه احتمال میدهد در نزد این شخص نقل یا مؤلف شده باشد یا در
 نمی شناسد هر چند و او دارد که مؤلف او را شناخته و نقل داشته اینها تمام است
 نزد مشهور علمای متأخرین و مورد و مجمل اذن ایشانست در نقل بنده در باب فضایل
 و مصائب پس معلوم شد که نقل نکردن همه خبر را مگر از آنکه امتینان بصدق او در
 و گرفتن ایشان خبر را مگر از کتاب چنین شخصی منافات ندارد با ضعف آن خبر بان
 اصطلاح در نزد آن عالم که خو بست خبر را نقل کند حاصل گردد که نقل از او
 اول یعنی آنکه از او خبری می شنوند اگر چه در این عصاره بسیار کم است یا صاحب کتاب
 که گفته کرده خبر از کتاب او بردارند شده و بنشیند که آنرا از او بگیرند و بگویند
 کتاب خود بنویسد که بعد از آنکه بوقت او مطهر شود و خبر از جمله او عیب باشد
 خبر عیب مذموم و اگر خبر ضعف و خرابی دارد در سلسله بعد از او است و از اینجا است که هرگز
 عیبی در دست که که میرساند در خطوط مستقیمه موازین عدلیه است از کتابیکه صاحب
 نشانند نقل نکنند و نیز از کتابیکه مؤلفش بی مبارات و فرقی بین خبر مومون و غیر
 مومون کند هشتم و در مقام نقل تمیزی برای آنها مقرر نشده خبری بیرون نیاورد
 و از سواد حسیه این دعوی آنکه تمام عصاره تشریح خرابی با آنکه حسب مذاق اخبار ائمه

باین اصطلاح جدید مدار و بیشتر اخبار موجوده را معتبر بلکه قطعی دانند جمله از کتب
 اخبار در نزد انحراف بود که تمام جهان بعضی از آنها شناخته و بعضی را که شناخته
 اعتبار و موهون بسته و در آخر کتاب بود و کتاب باطل الاصل سامی انجمله را ثبت کرد
 و در بیشتر مؤلفات خود اید اگر آنها نقل نکنند و برای اثبات کرده می یا مستحقی هر چند
 دیتیر باشد بره ایات آن کتب استناد نمود مگر بعضی از آنها را در او اخر عمر شناخته
 و از متابعی اعتبار گذاشته ایشان باین مذاق که چنین قائلند طریق و سلوک معتبر
 البته پیش از این سخن تر باشد بی گناه شود کتاب گفته صحیح شده که از نظر علمای گذشته است
 آمده که طبعان بوقت مؤلف بلکه جملات او از مطالعه آن پیدای شود لهذا
 شود از آن نظر کنند و لکن نه دخی و نه همه علماء و باجود ذوقی است ظاهر میان اخبار
 موهون بین یا و اخبار ضعیفه با اصطلاح متأخرین از علماء چه بسیار اخبار ضعیفه باین
 اصصاح که موهون نباشد بلکه علاوه بعضی قراین در نهایت اعتبار است مثل
 در تب بیضف اخبار کتاب شریف کافی و بسیاری از اخبار مزله بحضرة الفقیه و اجاز
 کتاب نهایت تبحر طلوسی که فی سند است در صفا اخبار از امر سل کوبند و در عهد او ضعیف
 مندرج رند که در بنجا کتب بسیاری در عهدین مثل ابن شهر آشوب و قطب راوی است
 مندرج است بکنند اخبار تب سینه ی زعمه در این شهر آشوب قطب راوی است

باین طاق و سواد مثال ایشان که از ستم ضعاف است و کن بود همون نیست و نقل
 از نهاد دران ابواب گذشته جایزه مورد اذن علماست و دران رقم سخن است
 بکده سخن دران اخبار موهوم و کتب غیر معتبره است که سابقا در میان بود و از نظر
 بزرگان علماء گذشته و با آنها اعتقاد نکرده اند و مرجع نمودند حتی شیخ عبدالمجیب است
 محدثین عصر او و قبل از او و بعد از او است که آنها را ندیده و دران کتب اکتفا
 نموده زعم حقیر است و عروسسی قاسم از نظر ایشان مخفی نشده بود و در روز و ضمه کا شیخ
 موجود بود و در منتخب شیخ طریحی که مشتمل بر موهوم مثل دفن کردن شیخ
 بزید عبدالمعظم حسنی رازمه درری و غیر موهوم که گامی عمل در مجلس درج
 ازان رقم نقل میکند باین عبارت که دیده و در روز و بعضی از اصحاب و دران
 رقم موهوم نردن فرموده که از جمیع کتب است قلمه عروسسی که قبل از روز و ضمه
 رایج کتابی دیده شده زعم شیخ طریحی تا آن عصر که بجا آمد موافق تا آن
 زمان در جمیع قلمه موجود بود و آنی از آن کتب برداشته شده چنانچه میبود
 باین عظمت و تصحیحین اشکار محقق و معتبره باشد و نظر تمام رجوعت بریده
 حتی مثل ابن شهر آشوب که تصریح کرده اند که مراد حاکم است من قبیل زنادا بود و گفته
 بر آنکه بمقتضای تمام کتب معتبره و سابقه مواضع فن حدیث و سایر کتب معتبره

حضرت سید شهید علیه السلام دختر قابل ریح بی سوهری پیدا کرد که این قصه
 قطع نظر از صحت و سقم آن بحسب نقل و قو خوش ممکن باشد و اما مقصد رنبدیه پسر
 و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف آن که در آنست عوام دارند پس آنرا از خجالت
 و ایهیه است که باید در پشت کتاب مورخه و سایر کتابهای مجعوله نوشت شود
 کذب بودن آن بسیار است و تمام علمای انساب متفقند که قاسم بن حسن علیه السلام
 عقبت ندارد بهر حال نظیر این دو مقصد در بیانی و اعراض بزرگان فن جدید
 زیاد است و از این جهت بر دین بیانی او نهند و ده شده و اگر علاوه بر این
 معارضه کند با آنها نقل علمای احوال را باینکه خلاف او را نقل کرده باشند
 و من نهند و ده شود و اگر عدد بر آن ضمن آنخبری یا خلاف امور عادی
 باشد و بحسب عادت نشود از آرا بزرگ و مثل آنکه عدد شکر مخالفین قریب باشد
 بر آرد بود بلکه ششده هزار سواره و دو کرد و در پیاده و در آنها سلطان خیر معتبر شامی
 و حجازی بودند و همه از کوفه بودند و حال آنکه بهترین لشکری برای شاهان
 و در مدت طولانی تیر نبود و چگونه در ظرف چند روز برای سپهر جاز که هنوز استقرار
 تمام پیدا کرده بود و تیر میزد و معارف عسکر و جمیع آوری ماکول و علوفه و اوابو
 آنها نیز بحسب عادت محال است البته سستی و ضعف اعجاب است خواهد رسید و چون

رقم اخبار ضعیفی اصل و مانند این اسباب و من: در کتابی جمیع سوره بجهت بعضی
 اغراض فاسده مثل اظهار کثرت تتبع و اطلاع و آوردن مطالب تازه و برتری
 بر مقاتل سابقه مسنونی برای این مدنیب پیدا شود که نتیجه و صند و ثمر و فی هر دو
 و هستی باشد عظیم بر مدنیب طاعت جعفریه و سپردن اسباب سحریه و استهزا و خنده
 بهست مخالفین دینی و س کردن ایشان سایر احادیث و مقولات امامیه را با این
 اخبار موهوم و مختص کاظم کار با نچه رسید که در کتب خود نوشته اند که شیعه بیهوده گفته
 است و اگر کسی منکر شود کافی است ایشان را برای اثبات این دعوی آوردن کتاب
 متصل معروف امیدان چه سه بنظر این شد اگر بزرگان دین و پیرانند که شیخ
 علی بن حسین سعودی که زنده است و در عصر کنونی بوده مهزیت یافته که در کتبات
 حضرتش آمده اند که در کرده در کتابش با شایسته شده گفته و در وی آمده
فَلِكَيْ يَبْدِيَ ذَلِكَ الْيَوْمَ الْفِتْنَةُ تَمَّا نَحْنُ فِيهِ مِنْ خُصِّ وَرَأَى بِشَقْدَتِ
 بر شد و این شرف ثوب با آن کثرت کتب و تجرد و اطلاع و محرم بن ابی طالب چنانچه
 نقل کرده عدد در هزار و نهصد و پنجاه است نه در این کتاب که تقریباً هزار سال
 از سعودی آلیف شده و مقبولین مختصر تریسی صد هزار کشتگان بنی القاضی است
 و پنج هزار و از سایرین نیز بیست و پنج هزار رسانده حکمین عارض حمیت غیر از آنست

بکند بصیر بودن ثانی چاره نذر کند بجان الله چه عرض در این اعترافات نقل
 الا ذیبت است اگر بیان بشخصیت بشره انجیب است اثبات ان مطلب حق محتاج به
 تنگ با مثالین باطین نیست که در آن روز صد فقره گفته بودند باز شیخ ناسر
 بودند سراج سینه و چراغ عالم فردی که در مسان برای بندگان همیشه فرموده
 میدادند نوران راه در غیب سحر و سحرها که زینت و لا شرفیه و لا عزیه خواهد رسید
 محیج با داد به شقه سینه و سیاه در زنی شده نیست از کافر تپه پستی که کوی را
 به آهنت چیزها کرده مندی و بی کبابی در تاریخ چین نوشته زبان آرد
 که زبان مسافران یافان شده است و از اجاب کردند در جلد دوم در صفحه ۱۱۱
 چون به سستی ذکر می از شجاعت شده بود این جمله که ترجمه عین عبارت است
 در تجا که دوست چون بهادری و شجاعت رستم مشهور زمانه است لکن مردانی
 پندگدشته در عقابش نام رستم قایل بیان نیست چنانچه حسین بن علی که
 سستی پیش بر همه شوخان زنده تمام یافته چه که شخصی که در میدان کربلا بر ریخته
 است و پیش کسی که کسی مردانگی بجای برده باشد بمقابل او نام رستم کسی آرد که از
 تاریخ و فتنه نخواهد بود که زاریار است که حال حسین بر بخار در زبان کرا حلقه
 که در جایت قدر بنام او و در نشر در مقابل سستی هزار غوغ شامی خود بخوار و شهادت

در این کتاب
 در تاریخ ایران
 در تاریخ ایران

هر یک را چنانچه باید اوانا بدنازک خیالی گویا این قدر رساست که حال ...
 آنها را تصور کند که بر سر شان چه پیش ... ارزان زه نیکه عمر سعد برده هر دو ...
 هج ده رانند که زه نیکه شمر طغیان سر قدس ازین جدا کردش شهید ...
 که در می یکی دو به شد یعنی از هم تنگا بر بنیاید تا او بی بر پیش بد که ...
 مبالغه بر ترازین نیست که در جنگ کشته شود که خدای کسرا دشمنان خود ...
 گیر کرد دست هر حسین و مشتاد و دودن بر است کشته دشمنان تک زده ...
 آن ثابت شد تیر زدست تا او درین پنج از چهار مرتبه ده هزار هج ...
 و بیشتان مسل در می بر دودن ان طغیان بر محبت بود دشمنان هر که ...
 عرب بود که نصرت ازین فرقه بصورت مسکا بود زنده کشته میوان ...
 عرب عمر در غرب وقت میوه شد دست بر شمشیر کشته ...
 افتاد به شکاران ده تان ستر تو کر که سوزان و در هر کس ...
 میون گفت که جاهدیش امهای پای حق و همه بودند ...
 ظالمی کی تشنگی بوم که شکی مثل مری زده باز شکی جبر نبود ...
 این دو دشمن همان وقت هم میشد که زنده از شمشیر جان کس ...
 چنین معرکه هزاران کفار را مقابله کرده باشند بهادری و شجاعت ...

خداوند
 شاه مجید
 ز اول عالم
 در هر کس
 در هر کس

تا مدتی حاجت از کلام مستین ایضا بنمودی بسیارست که بجای نال مشکین دلربا
 است در رخسار سفید کافه و سر او است که در ستایش او گفته شود بخارج هند و
 سمرقند و بخارا ما بمورد محبوسه معلومه جمعیت حضرت بلکه سایر اجداد را بر تمام شهرت
 روزگار مایه کرد بدون دست آویز نمودن ما بموردی که درستی چون حاجت عیال بود
 بی ثباتی مانند جناب بر روی است شجاعت خود را طلب و ثبات دست در دست
 و ارضاء بنفسانیه است که طریق معرفتس بهمان آثار و عمدات است که گفته اند زیاد
 کتایب که محتاج به مراجعت و قرائت است و اوراق بی پایه و پایه باشد که در حساب کرده
 یک عدد و مقبولین امدان اندازه رسیده است انکسار و اندر غریق بود دست این مشبته
 علمای آنکه غالباً مفسر نمود و با توجه با اعتراف بکذب بودن مطلب که در مثال آن
 احصا نمودن کرد و شسته چنان بود که نغمه های به آهنگین و حارسان شهرستان در
 مبین قلعه مستین منت احمدی و طریقه عدوی را برترین حفظ نمایند و در آن رقم عاریت
 اران برد رند و دامن پاک پذیرد کیش جعفری را از موت مثال این قدرات که کتاب
 یک نمایند و از نشر مثال ان کتابه نظایرش و نقل از آنها را نمی کنند و که از در و پنجه
 خوانان که قوه تیز میان صحیح و سقیم و با اصل و بی پایه از در با آنها رجوع کننده اگر چه
 در محاسن و تمداد و عوالتان مکنند اگر بحاجت و کیران خوانده شده باشد با نجات روزه و اگر

که است در نجا حاضر شد چون مستغول خواندن شونه محض اعلا بگمده حق و نهی فعل از
 منکر بی در حقه احدی از جای پذیرد که ان فایده خطبه است برای تائید انچه است
 پذیرفته انچه بایشان گفته و بنا که شان بر دست کاری نه انکه بنشینند و گوش
 و بعد از قرآن و دی خوانده هر بگمده است و صیبا الله فاک در جای که باید بفرمود
 الله فاک تجید و توصیف کنند بگمده و باورد و عوت کنند بچه گوید و در انچه
 اگر چه از خبر با نماند بی بی نبرد شد بسوت و تقریر و ایراد کردن انچه از نماند
 داخل در انچه بگمده بگمده شود و بگمده کرد و قبی در بد و دیگر در مجامع تجرید و پادشاه
 مجبور خوانده و کوه به بخت جان گرفته که بی بگمده است و بصیرتی در این فن دارد
 بر دی کند چنان نیست در که بی پر همتن گفتن از یادش و در چه دانسته فراموش
 کند و به نماند است و وقت غیب بگوید تو بهتر میدانی به قدری که عا و موشش
 چنین و چنان است در محضر شریفش خوانده و به سخن از نموده و یاد می نمود تو بگمده
 مشاهده میسر بخوانی در عقوبات چه تصرف میکنی بشال این کمالات که بی پر پادشاه
 در تمام رسو نماید اینها همه شرح آن بگمده است که در خطبه نیز سالیان است
 که تمامی خزای از سر شمشیر است چه خوب بود که بزرگان این مذهب که گوشش
 گوشش به ما است نظریه ندی سلف از دست نمیدادند و در این مرحله به نماند

تشدید و جد اکید اهل علم سلف از دست نمیدادند و در دست مردم و طالبین احادیث
 و جامعین و حافظین و ناقلین آنرا بحال خود نمیکشیدند و استحکام این رشته از دست
 از هم عظیم خود فرار میدادند و نقل از کتب و وضع و بی باکی و ناقل اخبار مکرر
 مانند جماعت سلف بزبان و نوشتن در رساله های علمیه منع میکردند و اگر احاطت
 نداشتند طرد می کردند و دیگر از این مصاحبت و شنیدن سخنان مبریه او منع نمایند
 بخاشی در رجال خود در حال عبید الله بن زید که معروف است به ابو طالب بناری گفته که
 او شیخی بود از نسبه بنی و شعله بود در نقل حدیث و عالم بود میان دور قدیم از واقفان
 بود و نگاه از شیخ را ابو عبید الله حسین بن عبید الله غصایری نقل کرده که ابو طالب
 زاری که از بزرگان علم و از اروایان ثقه الاسلام عینی است گفته که من ابو طالب
 می شناختم در پیشتر عمرش و واقف بودم و واقفان مخلط بود و نگاه بر کتبی الهامی شده
 بحساب ما او را جدا کرد و در نهایت خوش خلق بود و ابو القاسم بن سهل و سطلی
 ندان می گفتند میم احمد که خواهد بش نیکو تر و زودتر بش حکمت و عبادتش لطیف تر و
 ته نشین تر بشد از ابو طالب در تمامه خلق و اسطخاف بود که مشاهده یا
 ما او را و عارف شوند بر آن پس خود را منفر و مبسود و در خرابه ما وسیع کنایه
 و کرد در آنجا کسی او را دیده و یا یافتند او را در بهترین حال از تاز و عا و علمای ما

از اهل بغداد و اورا بعلو نسبت میدادند حسین بن عبید الله عصاریری فرمود ابو طالب
 وارد بغداد شد هر چه سعی که در آنجا می نمود صاحب با او می کرد که او را ملاقات کنم و از او
 بشنوم مرا چون ندانند از این رقم حکایات بسیار دارند و من هم برای این ششم حفظ و حرا
 می کردند و اینکه گاه تنگ گرفتن ایشان بی محل بود و آنهم از روی اشتدافات علی بود
 آنکه واره تالیفات بعضی بسیار بسع بود حتی لغوی کردن سهو و بسیاری از این
 امام صدوات الله علیها نموده است یا شباهه در موضوع بود مثل آنکه سخن می گفت
 و او همیشه که سبب کفر باقی او بود و این نسبت نزد بعضی اصل است و نزد بعضی دیگر
 بی اصل برده و جوهرش مانند دست بین کرده بجز اغراض نهیانه سنگ گیری
 می کردند و سخن ما در این تمهید است که قایب صرف و شباهه باشد و پیوسته میان
 سخن در آنها ترشح بود بلکه سخن در این بی شبهه که بی بی نام است که احدی در آن
 خلاف نیست مثل دروغ گفتن و دروغ بستن و آنچه در حکم است چنانچه بقایان
 اشارت شده و این بعضی تعلیم من حدیث است و در موضوع مذکور و غرض من از این است
 که در نزد کاتبان است و در شود در بر می آید و غرض من در اینجا که در و در حقیقت
 و من در این و فصاحت است که در روز بزرگوار است و غرض من از این است که در روز
 است و قبح اصل دروغ با نرو از میان رفته شعر که ابو الحسن به نامی شاعر که در این

در آن روز در مشهد فرستادند و در ضمن فرستاده طولانی ملاحظه فرمایند
 اقصی عمره و کذا الوعمره کو ایک لایحه ای در مقام در بالای غیر نسبت
 حضرت که در بالای سرت بعلما اکتبر خوانده و خود در بعضی از کتابهای یافته جدید دیدم
 که در قصه شهادت آنجناب حضرت نسبت به او با چند بیت دیگر از آن قصیده و برای
 جناب ابوالفضل در یکس معنی و هنر و ان قصایای عجیبه ذکر کنند که یک کلمه آن
 نیست و اید اذکری از جناب در آن غزوات نیست جز در مناقب خوارزمی چند کلمه که در
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باس خود تغییر داده و باس او در بر آورده و در
 با این نقل قصه دیگر نقل کنند که قاری بر قدر تمیق شود در جمع آن متحیرانند و ضمیمه آن نامه روز
 امیرالمؤمنین علیه السلام در روزی غیر خطبه میخواند حضرت سید الشهدا علیه السلام تشهد
 آید به حضرت بقبر امیرالمؤمنین باور عباس در الوقت طفل بود چون شیده تشنگی
 در دیر نزد آمد و آب برای برادر زرق در جامی از آبر سر که پشت آب از اطراف میرفت
 بهین قسم دارد و سجد چشم پر بر او افتاد و گریست فرمود امر و چنین در روز عاشورا
 چنان قدری از مصایب و ذکر نمودن این قصه است در کوفه بود و اگر در مدینه بود
 اول خلافت حضرت باشد نیز سجد طفل از آن مسجد دهری برای حضرت نبود عمر شریف
 حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آن زمان زیاده از سی سال بود اظهار تشنگی کردند

دن مجلس عام و سکه کردن در آن خطبه که مکرر است با حرام با مقام است بکار اول
 درجه عدالت بکار سوم معارفه است با نیت منبتی ندارد و جنگ صفین و در سال
 بعد از آن بود و اگر جناب ابو غنفل در آن روز طفل بود این همه قصایمی بود صفین
 محقق شد انداختن کودکی هشتاد و نوزده بود چون که شتاد که درخت نوزاد
 بر کشته بود و بر کده ام یکشت با شمشیر و حقه میزد از خورق غار است که از پر
 نیز نیچیان شده بود در ونگو کوه قیوم بعضی اخبار که کشته جانفرد
 میشود حرم حاکم کردن زرد سیمه از کوه نیز از ایشان رده و پرده شرم و
 زین بر دشته غولسب ز مهر زب برونه و عسل شهاب شمشیرین که
 درین بی بی چه شرح کشیدند و غیر صرف کردند بی نبودند برای فریاد
 هم در شته مشغول ایامی حضرت بی جبهه سید سواد هفتم از بندگان شده و
 در کربلا شوم در دیند و بعضی را بجهت صدق هم در مصر تبریر صحن شریف
 در روز ششگانه و بعضی را در شام و شب عید است چون حسین علیه السلام شریف
 و کتف خنده و اندک آنجا بجا رسیده و پشته مهر حال بیرونه سخن بگویند
 شریف است بر فرقه در مجده ای تا شوم چندی کوه سید را انوف غار را زود پیدا
 اگر کتف لعه بدر ز این و در کوه رسیده و غار است که در کتف است

ظاہر و پندی گرفته شد باید در علمای اعلام سوق و دعوی سعی پیدا بکنند پس اینست
 خداوند نشان بجای آورد و الا هر که در دین دار و باید در خلوات بر مظلومی و غریب
 اسلام بگریزد از حضرت حق تعالی تعجیل در فرج سازد صمیم قلب بخوابد و ما این فصل را بر
 چند فرغ تمام کنیم اول در جواز نقل دروغ از دیگری بر چند نکتہ باشد و این بود قسم است
 اول آنکه نقل کند آنرا بدون بیان آنکه شجر دروغ است چنانچه رسم بعضی است که چون
 ایچو در مقام حفظ ظاہر خود هستند و لکن میل دارند خبر دروغی را بگویند آن سوزی است
 پس اگر شور دهند از آن نقل کنند و ناقص ذکر نسبت دهند و گویند فلان چنین خوانده
 در فلان کتاب چنین نوشته و در این نسبت دادن صادق باشند و لکن دروغ را این
 لباس بپوشد در آرد و از آن سر دهند و از آن غیبی گیرند و ظاہراً حکم بین قسم حرام باشد
 در فتح کذب عقل از حق نباشد آن در دروغی خود گوید و شیخ عظیم استاد الاسلامی شیخ
 مرتضی طالب شاه در رساله تسامح فرموده و کلام بعد عدم ایچو از کلام معنی
 گوینا کاذب و در نسبت جایز بودن نقل اخبار کاذب مگر بعد از بیان آنکه آنها دروغ
 و در امامی ابوعلی پیر شیخ طوسی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس
 حدیثی بدو آید که او میداند که آن حدیث دروغ است پس او یکی از دروغ گویان است
 در بخار گفته که زنجیر دلائل میکند بر عدم جواز نقل خبریکه میداند آن دروغ است هر چند

دروغ

نسبت به بجز ابناکس که انرا در ذکر کرده و دوم آنکه بیان کند که آن دروغ نیست یا
 دروغ بودن آن برای شومندان معلوم باشد و ظاهر شیخ معظم مقدم در آنجا
 جواز است و لکن علامه مجلسی رحمه الله در کتاب عین بحیوه گفته باید بدست که از چیزی
 مذموم است بلکه در عذر حرمت در آن میشود عقل دروغ است مانند قصه حضرت و سایر قصه
 دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بدترین دروغ ایستادار دروغ
 دروغ است و آیه بود تکلام ایشان است آیات اخباریکه خواهد آمد نهاد الله تعالی در
 ذمت کوش کردن خبر و قصه های دروغ بلکه اطلاق خبر مقدم و الله العالم و دوم
 متولیان اوقافیکه منافع آن معین شده برای اقامه مجلس علمای حضرت تید باشند
 صلوات الله علیه و روزی جوانی کردن باید مراقب و ملتفت تکلیف خود شوند و منافع
 اعیان موقوفه در بحسب قانون شرح انور و دستور العمل و آفتاب در محسنه که صرف نماید
 و بعضی مجلس خزان و مصیبت محفل عیش و مصیبت بپختن که علاوه بر آنچه در شان
 بگناه خیانت و صرفش حلال در بیل مصیبت بشمار خواهند شد به استعانت از مرتبه سوم
 یا بیکه از آن منافع که در غیر محسن صرف کرده و چون بوعده رسیدگی بحساب خود رسد در آنجا
 که باید در دنیا بحساب خود رسد کشود که در دو که نامر علمس بسیار و در رایش در مقابل آنچه در
 از پیش چشمه به راسته اگر حساب به عزت کشیده حساست خود را در نامر علمس و آفتاب خواهد دید

دروغ است

و اگر دستش از سخنان من است بر آن راه و بجا است را بر دو گوش خویش خواهد کشید و پوشیده
 نماید برای صرنا تمناغ در خمر محض بعضی از او و صحر و موارد معلوم است که جای شبیه کار
 و نذر خویشی نیست مثل آنکه در صند فواص سخنانی را دعوت کند و اجرت دهد و بهمان خواب
 او قناعت نماید و مجلس عز از آنکه از آن و در کوههای از روی و جد و طری را بعضی که بهای آن
 طلب در مصیبت پدید برای روح و آفت فرستد بار و ضعیف جوان در و نکلونی را که هر دو
 اهل دیانت و خبره این فن در و نکلونی معروف است دعوت نماید و مجلس با بر و دشمن
 او با انجام رساند و غیر اینها از معاصی که بجهت اتمام آن مجلس در انجام پیدا شود و در وقت
 بعضیان و ثواب بر البصوبت مبدل نماید و چون شرح آنها مناسب وضع رساله نبود و غیر
 نمودیم و بعضی شبها داشته دارد که برای آن میرانی نتوان بیان کرد و هر کس اگر در آن
 دین است در وقت حاجت که اهل علم با وی است بصیرت برسد و تکلیف خود را بفهمد و
 مثل متولی وقت بجهت روضه خوانی است کسی که حسب الوصیه از ثلث نیست باید روضه خوانی
 کند و همچنین آنکه مذکور کرده است او باید از بر آورده شدن حاجت خود مجلس روضه خوانی
 و آنرا که در نزد ایشان از بلا و خارج مالی میفرستد بجهت اتمام عزای آنحضرت چه همراهِ حاجت
 شریکها متولی مذکور در غایت آن مجلس بخوید که گفته شد و الا همه بدر داد و بدو خواهد شد
 همه از آنکه تبارک که نامی چشم در باره آیات غیبیه همه را سرفراز نماید سیم کتبی که تالیف شده

در این

در ذکر قصه‌های دروغ و غیره در مجله‌هاست هر چه باشد بدو چشم هست و آن که بر آن
 تمسک و تکیه بعضی از طالبان علم و کمال صفات قساوت یافته شده‌اند که کلمه دروغ
 در ساله مقالات و جومات کتاب اخوان اصفاء و دره التاج و طب شیرازی و نظایر آنها
 پس تکمیل و تکمیل و نوشتن این کلمات چون نوشتن آن جایز شد معادل آن کتب
 اقسام جایز شد دوم آنکه تالیف آن برای افاده مطلب حق نباشد پس در غالب حکام
 مثل حرمت تالیف و نشر آن بچاپ زود و غیر آن و کتابستان و خریدن و در وقت
 با کتب معتاد شریعت خواهد بود بلکه معادل آن به عنوان حرام و آنچه در مقابل آن داده
 میشود بردهند و کیر غمزه است که کلمه آن اگر در آن نقش قابل باشد یا کانه در بعضی
 صورت‌های بسیار نادر و ناهمگونی و کما حدیثی این پیر از علماء و در دروغ بودن در آن
 مفید و باشد به صحتی در آن نباشد که بگویند آن بواجب است و دروغ مفید و انحصار نمود
 شد که بسیاری در آن ذکر اخلاقیات در ظاهر و بی زیرتایف است و در بیست و نه صورت
 و اخبار در کتب معتاد خواهد بود پس نگارندگان آن جایز نباشد و بیست و نه تفکر و در
 در آن معنی نباشد و در کتاب مورخه و تلف لیل و نظایر اینها پس موجب توجیه حرمت
 حفظ آن معلوم نیست بلکه ظاهر جزو کتابهای لغوی است اگر چه در جمله قیسی در ۱۹۰۷
 در احوال نیست پس اگر کسی اینها تفکر در میان خصم نیست بلکه دوستی و محبتی

فانما یسیر

عین حیوة بعد از آن کلامیکه در شرح اول ذکر شده فرموده بگفتههای درسی که لغو و بطل
 باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه های مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که هر است
 خبری در تائید آن نقل کرده که در خانه بیاید و بصر ایشان عالم حلیل بر محمد صالح خاتون
 نیز در کتاب روادع السنوسن ایشان را متابعت نمود و خانه در وقت کوش دادن باج
 کاذب و حکایات و قصص دروغ و تکلیف شنودگان مجاس قهریه داری در کوش دادن
 باین صفت از سخنان جمله از رویه خوانان متجرب بی مهالات در مقام سخن گفتن خدای
 در مقام وقت بود آن بلکه منافقین در بیان صفات خدیش و افعال فتیحه ایشان میفرمایند
 مَسَاعُونَ لِلْكَذِبِ كَالْوَنِّ كَالْمَشْحَبِ بِمَجْمَعِ سَمَاعُونَ بِمَقَامِ اَخْرَجَنَ بِنِجَا
 کینا به باز به تمام نموده و فرموده مَسَاعُونَ لِلْكَذِبِ كَالْوَنِّ الْمَشْحَبِ بِمَجْمَعِ
 شنودگان از سر دروغ را شنودگان دروغ خدای دروغ گفتن یا خوب قبول کردن پذیر
 کوشند بر دروغ بهر حال در این گویا که میباید بیعی است در کوشند دروغ سخن دروغ چه
 برای مثل کردن آن باشد یا نباشد و چه باید بر نفس آن باشد یا نباشد و نیز در مقام
 لغتها که در بیشتر استیگان که مرتب نموده میفرمایند كَالْمَشْحَبِ بِمَجْمَعِ سَمَاعُونَ بِمَقَامِ اَخْرَجَنَ بِنِجَا
 بنا بر تقدیر بعضی که مراد از کذاب همان کذب باشد پس شیطان در بیشتر جاودان سخن
 بروج میفایند و در کوشند دروغ شنودگان بر کاه نشین سخن دروغ از جمله لغتها میباشند

که خدی میان این بر بگوشش منت گذارد پس شیدن آن نعمت باشد و بقانون
مصابه و مضایقه خاصه در خیال خواهد بود چنانچه در و حکمایان را که در دنیا عبادت داشتند
در آخرت در موقف قیامت نیز ترک نموده چنانچه خدای میفرماید وَ بَعْدَ نَسْتُمْ التَّائِبِينَ
بِهِمْ الْحَرَامُونَ مَا لَيْسُوا بِعَبِيدٍ كَذَلِكَ كَانُوا ابْنُ فَكُونُوا رُزُوقًا
بر خیزد که در آن سوخته خورند که ایشان در کوردن یک بگردند جز ساعی در روز آخرت در آن
می گنستند نیز بعد از آن بعضی منافقین که در دنیا در محضر نبوی قسم دروغ خورده بودند که
خدا بیکه بر ایشان متبادر نموده میفرماید وَ بَعْدَ نَسْتُمْ التَّائِبِينَ كَذَلِكَ كَانُوا ابْنُ فَكُونُوا رُزُوقًا
و کما جاحلون و یحسبون انهم شایء الا انهم هم هذا الکاذبون
و در کن ایچو آن بزرگه خدای تعالی زنده کند و بر دیگرانند ایشانرا پس سه کند خورند برای
نهی شایء و شایءان نیز سه سه خورند بر می شمارد در دنیا و پندارند و کمان
در ایشان بپیریدند سه سه سرست و آنستند که با پس بر میگویند سه سه
در آنچه که بر بر آنستند خورند نیز میفرماید در سخنان دو در خیال در رقیقت تمام تنگ
فَلْيَنْتَهِزُوا لَنَا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ دَعَوْنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ أَنْظِرْ كَيْفَ كُنَّا
عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَصَلَّاهُمْ مَا كَانُوا ابْنُ فَكُونُوا رُزُوقًا
که با کفایت خود خدای برورد کارها که نمیدیم ما را بل شکر بگویند در و شکر گفتند بر خود

کم و فایب شود ایشان آنچه بودند که دعوی شرکت الیه و شفاعت ایشان کردند
 و عمل عبادت کبر ایشان میبودند باطل و نابود شود و نیز چون کلام و درخیزانند
 که اکثر ایشان عرضه دارند تعقل فرماید که کاش میگوشتیم دنیا و کذبیات بود
 خود نمیکردیم و از اهل ایمان بودیم میفرماید و کونوا لعنادهما لیا هو اعنة
 قلوبهم لکاذبون و اگر باز کردندشان بدینا بر آینه باز کردند بر آنچه ایشان از آن
 نمی کرده بودند و بر سینه ایشان دروغ زدند گمانه و نیز دلالت کند بر مدت وقوع
 کوش کردن دروغ آیه شریفه و اجبتوا قول الذی و از قول زور اجتناب کنید
 بنا بر آنچه گذشت در مقام دوم از فصل دوم که مراد از قول زور دروغ است بعضی
 لغویین نیز تصریح نموده و اگر مراد مطلق کلام باطل باشد که مثل شمس و غنا و عینه
 است از اسامی باشد که نسبت در جمل در آنها باشد و جناب مستحق نشود مگر بر دروغی
 از دروغ همه چیز بگفتن باشد یا پوشش دادن و اگر کسی دروغ نگوید بگفتن
 از او شمس و بر نشود که گفته که از دروغ در آنها چه فواید دارد آنچه است که بزرگان
 است لال کردند باین آیه بر حرمست حفظ کتب و صلوات بر رگت غالب آنها دروغ است
 هر چند در ایام آن کتب بگردند و مؤلفان نباشند و این بر آنکه معنی زور دروغ است
 باین شریفه و الکیفین لا یجوز کذبهم و اگر در کتب مذکور است که در آن کتب

تعالی ذکر فرموده و توان استشهاد نمود چه تا نیک در مجلس مدینه حاضر شود و در وصف
 ایشان صفتی برای دروغ گفتن و صفتی برای دروغ شنیدن شاید دلالت بر صفت دروغ
 ظاهر تر باشد بلکه هستی نور بهر معنی باشد دروغ را شام است شیخ صدوق در کتاب عقوبات
 روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قصه خوانان که آیا گوش دادن ایشان
 حلال است حضرت فرمود حلال نیست فرمود هر کس گوش دهد بخدمت سخگویی پیش
 که او را پرسیده پس اگر از جانب خدا یا تعالی سخن گوید یعنی راست و حق آنکس کننده
 خدایا پرسیده و اگر از طرف ابلیس سخگویی یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس این سخن
 کننده ابلیس را پرسیده و شیخ عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه
 در تفسیر قوله اخذنا من تعالی اذکار کتب الذی یحیی صون فی ایاینا و فرمود که سخگویی
 در خدا یا تعالی است محض در قرآن یعنی مراد از خوف در آیات است نگاه خواننده قاصد
 عنهم حتی یحیی صون الذی یحیی صون پس روی کردن ایشان تا که شروع کند
 سخنی غیر از نگاه حضرت فرمود در جمله آنهاست قصه خوانان یعنی آنها نیز از کسانی اند که
 باید از مجالس آن اعراض کرده و سخنان آنرا گویند و در وضع خویش اگر دروغ بخوردند
 در رسول الله صلوات الله علیه مبدد و افضل در صفت اولست اگر حکایات کند که گوید در
 در صفت ثانی که شیخ صدوق در کتاب صفات الشیعه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

جتزی طولانی رویش کرده که آنجا بایستی هفتین هفتاد صفات خاصان اصحاب خود را ذکر
 فرموده و در عدد آنها فرمود و سبحوا اسماءهم ان یکبها خویش خائضین ^{بعض}
 و شهرهای خود را بستند و باز داشتند از آنکه داخل شود در آن دروغ و باطل باوه کویان و
 مجلسی رحمه الله در عین احویه بعد از آنکه قصه های است بیوده را طری نمودند در وقت
 گوش دادن بان بدره غمهای آن و از بعضی علماء حرمت آنرا نقل کرده کفیه چنانچه در ^{بعض}
 کتب معتبره امایه مسطور و مرویست از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت نقل فرمود
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام عباد
 و من علامات المنان ان یفرغ عن ذکره و یخار سماع بعضی الکماذیه و ساطیر ^{المنان}
 علی استماع فضایلهم قرء علیه السلام و اذا ذکر الله و حده اشماوت قالوا
 الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الله ^{الذین} من دونهم اذا هم یستبشرون
 فسئلوا ان الله علیهم عیبها قال اما قدرون ان رسول
 الله صلی الله علیه و آله کان یقول اذا کرم علی بن ابی طالب علیه السلام
 فی مجالسکم فان ذکره ذکره و ذکره ذکره و ذکره ذکره اشماوت قالوا
 عن ذکره و استبشرون و من ذکر غیره اولتک الذین لا یؤمنون بالآخرة
 و کتم عذاب محبت ^{بیشتر} ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت استبشرون

منافق است که میرد و منفر میاید از یاد کردن او و اختیار میکند نشینن عتقهای دروغ
 و اذیتهای مجوسان بر نشینن فضیل حضرت بعد از آن امام خوانند از این آیه
 بدایه را که او آذو که الله و صده تا باخر پس رسیده از حضرت صلوات الله علیه از تفسیر آیه
 آیه فرمود که آیا نمیدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب
 در مجلسهای خود پس در سینه که یاد کردن علی بن ابیطالب آید کردن من است و یاد کردن
 من یاد کردن خدمت پس انکسایکه میرند و گرفته میشود دلهای ایشان از یاد کردن
 علی بن ابیطالب آید و شادمان میشوند از یاد کردن غیر او ایشان آمانند که ایمان بدارند
 با عزت و مرایشان راست فدایی خوارکننده و نیز در حقها شیخ صدوق بر اینست که از
 حضرت صدوق آید رسیده از قول خداوند عزوجل وَالشُّعْرَاءُ وَبَدِيعِ الْغَاوِنِ
 فرمودیم انقضاض ایشان متصد خوانانند مخفی نماید اگر سایل از معنی شعر آور این آیه رسیده
 باشد چنانچه ظاهر است و در بعضی اخبار دیگر تصریح فرمودند که مراد شعر معروف است
 پس مراد از ضمیر هم یعنی ایشان شعر آید یعنی مراد از شعر انقصه خوانانند چون ایشان
 مثل شاعر و ناظم دروغ یافتند پس مراد از غاوین کوا پیش از متابعت می کنند کوش
 کنندگان بعضیها دروغهای ایشان باشد و نیز دلائل که بر ذمت و قبح استماع دروغ
 آیات و اخبار که بنی فرمودند در آنها از احادیث بر ائمه و عدوان و گناه و خصیان

که اگر کوشش کننده نباشد کمتر دروغ و غلو دروغ گوید پس کوشش دهنده اعانت نمود
 دروغ گور او را در کتاب معصیت دروغ خصوص اگر او را بجهت آنچه گفتند کذب و شیخ
 صدوق در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از حماد بن عثمان گفت پرسیدم از حضرت
 امام جعفر صادق ع آن قول در معنی از تفسیر آیه شریفه و جئبوا قول الزور فرمود
 جواب است یعنی داخل است قول دروغ در گفتن مرد با کفر غایب است و ظاهراً است که عرض
 آنحضرت شمال است پس مدح روضه جوان دروغ و غلو با آنچه شایع است که بعد از فروع باو میگوید
 است یا طیب الله فاک دخلت در قول دروغ و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت آن است
 غالب معاصی که محل آن مانند غالب اقسام دروغ زبانت مثل غیبت غنا و سب و بیانی
 و استهزاء و نظایر آنها زیرا که چنانچه غیبت در شرع حرمت کوشش دادن باین نیز حرام است
 و خوانندگی حرمت کوشش دادن باین حرمت است با اولیا و خداوند یا مومن که مکرر است
 است کوشش دادن باین نیز حرمت است خدا تعالی میفرماید **وَلَا تَقْرَبُوا مَنَاسِكَنَا فِي الْكِبْرِيَاءِ**
إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِنَا لِلَّهِ تَكْفُرُ بِهَا وَبِسُوءِ عَمَلِهَا فَلَا تَعْبُدُوا مَعَهَا حَتَّىٰ تَخْرُجُوا
بِمَحْضٍ وَأَفْجِدْ بِغَيْرِ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا كَفَرْتُمْ وَتَجَبَّيْتُمْ كَفَرْتُمْ سَاءَ مَا كَرَّمْتُم بِذَلِكَ
 در قرآن که چون بشنود آیات خدا تعالی که بان کفر می آورند و استهزاء می کنند باین
 نمیشوند و این حال تا آنکه در آن سخن دست کشند و داخل در سخن دیگر شوند و اگر بایشان

بیست و در آن حال که بیست خداوندی است هزار می کنند پس شما تا آن ایشا ن پیش از بیای این
 آیه مبارکه بیانی است و آنی که بیان ظاهر شود و دخول تمام سعاهی در آن و اینکه هر کس تکلیف
 کنایه شد باین آیات الهی است هزار کرده چون بسطی داشت که مناسب رساله نبود بحال خود
 که نشتیم و چنانچه معلوم شد که نشتن است هزار آیات و غنا و غیبت و است حرام شد بعد از
 که کذب بسیار کرد و در رسول و خلفایش است باشد محسوب از کبار و گفتن حرام و کوش
 دادن بآن جایز باشد و اما آنچه در کتاب جعفریات در باب حسن معاشرت و دیگر کرده از حضرت
 علی بن ابیطالب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که هر گاه مردی در محضر نفس در
 می گفت متبتم می کرد و می گفت که او سخن میگوید پس بظاہرش نتواند که است چه نتوان
 حضرت نسبت داد که در حضور مبارکش کنایه کند و منع نفرمایند شاید مراد دروغ در
 غایب همیشه بوده که بغیر عهد کند مثل آنکه خبری شنید و دست نهند بعضی از اجزای
 خبر را فراموش کرده یا به تمیذ بوده و امثال این موارد که حسن خبر در غیبت اما گویند
 معصیت نکرده و چون محال حاجت نبود و تکلیفی بآن متوجه نبود و مضد نه است
 در خوش لازم نبود نظیر آنچه شریف ثانی خطاب شاه و دیگران نقل کرده از ابی موسی محمد بن
 شعیب عتقی که او گفت یا قومی هستیم که برای شرافتی است ما از عنقه اییم یعنی از این
 شاید همین قبایله باشد که حال معروف به عنقه است گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در بسوی ما

و این در وقت حضرت بسوی قبیله ایشان تاز کرده و لکن او دروغ و حرام
 محبت بلکه اشتباه کرده چون عتره معنی دیگر دارد و آن حصای گستی است که در پیش
 آهنی است و حضرت از ادب و کاهی در صحرانماز بجای آورد و انحصار او در پیش و بجهت
 استجاب ستره لصب میفرمود و او در خبر دید که صلی رسول صلی الله علیه و آله الی عتره حضرت
 بسوی عتره تاز کرد یعنی بسوی آن عصا و عتره را قبیله فیمید پس چنان نظر کردند که
 بآن افتخار نمود پوشیده نامند که آنچه در این خاتمه کیفیت بیان حکم شنیدن دروغ بود
 برای متعارف خلق که در شنیدن ایشان دروغ را مفسده جز ضرر بخوبی چیزی نباشد و
 مفسده دیگری پیدا نشود اما تا آنکه پیشوایان بندگان خدا و راهبانیان خلقند بسوی
 خداوند عز و مجد عباد باید پیروی کنند ایشان را در کفایت و رفتار و سیره و کردار و این
 که در ایشان حلال حرام و طاعت و عصیان پس در شنیدن ایشان در جوابس تعزیری
 دروغهای بی اندازه را از روضه جوانان خصوص آنچه متعلق سیره و کردار و کفایت است
 است مفسد دیگر مرتب شود که یکی از آنهاست اجتناب از شنیدن این پیشوایان که کوشش کنند
 دروغ است در زمره دروغ شکوایان پس هر دو مبتلا شده هم دروغ فکوشه هم کوشش کننده دروغ
 زیرا که ما در تمام دروغ و تفسیح نمودیم که گدنب در اصل لغت کرده از صفات لفظ و سخن است
 اما در شرح حکم آن جاریست در افعال که از جوارح غیر زبان صادر شود مثل دست چشم و سر و پا

در چنین در سکوت و تقریر چنانچه مثال آن گذشت و بیخام نیز از این قسم باشد زیرا که در آن ای
 استطاع سموع القول هرگاه بشنید که در خون خیزی مدوع گفت و نیت بی اصل با امام ^{و اول} _۴
 و چون نمی آید این منکر بی ضرر برای او تیر بود و این حالت پاکت شد و منعی نکرد بلکه جانش
 نشد و لامی که سلوکش را با او تغییر داد که بست ترین مراتب بی منکر است معلوم میشود آنرا
 در مدوع نیت بلکه بسکوتش امضا نقل آن کرده پس چنانست که گویا خود گفته و بعد از آن
 بسکوتش متکلف کند و آنرا برای آنکه بر او اشکار کند و بدو عیش نسبت بدلیل سخن در عیش
 دهد و بیان منکر را محذول و صحیح و سر شده کند و غیر این از مفاسد که در ذکرش مفاسد دیگر است
 سکوت مشکین سبب تخریبی و بی مباراتی این طایفه بی انصاف شده حتی در حریمهای شریفه در
 بزرگ خصوص حریم صاحب غز حضرت سید الشهدا و در خواورد روح العالمین علی الصدا در غایب
 اوقات بیادد اشکار که موسوم کرده و نام و مستفاد است با تمام دروغهای عجب و کابلی و از
 مطربه آن محضر انوار که نایند و افواج طایفه که در حساب اخبار گذشته از آنجا بیرون گفته
 بندهگان خدا در احوال عبادت انابه و تقوی میدادند در فرجه صومالین عن سبیل الله و خلوت
 با اینحال کسی ایشانرا منعی نکند و علامه کاهی بچند آیه عدم استجاب دعا تحت آن قبه سوره
 و در آن قبه نماده حریمی نماده ملک نماده فیضی نماده بلکه طبع بعضی است و طبع بعضی و ^{کابلی}
 کاهی سیرت بیاد دنیا و کاهی سیرت امور دنیوی و خرابی اینهاست سر این بدیدگان کرده و آنرا

با حضور کاتبان و اعیان و کاشیانی است در محفل معتمد میانه نهند و در
 مشغول گفتن دروغهای معلوم و ضحی و جمعی از او پیش از اول و در شان جمع شده اند که
 کشف محل لعن و سخط حضرت جبار متقم جل جلاله در میان دور از آبادی معتقد شد بر همین
 بود آنرا متفرق کنند و در محل قبیح منع نمایند چه رسد در محل بریف که در زیر پا قبور هم از آن
 با حیا و محنت و پند گرفتن و برای آنها و فکر کردن در آن خواندن و با اسرار و طهارت
 بر در ایشان و شغال مجاورین ایشان کبر و ناله و غمنازی و استغفار برای نذر و امانت آن نذر کرده
 مشغول آن نکر قبیح است یا معین نماید و استیا چنین قبیح را در چنان آنجناب الهی ببیند و میکند
 و اصل منتقب قبیح آن نمیشود چه رسد با کرم تا اثر و عکسین شود چه رسد با کرم در مقام منع در این
 حال سر از دست که ارباب دانش و پیش مجالس مصائب صید حضرت تاجی عبد الله عماد و رئیس
 بود همانی که بر آن وجود مبارک میرسد از ایزد مظاهر و خادم و حامل معلوم حضرت و مقتدی
 و ناسکین و ماسوین و غیر ایشان با نوع دشمنان در شب و روز جمع کرده به ستون از این
 دید که در مجلس اعلی تقوی و دینت و غیرت و عیبت بخوانند و بسوزند و بگریند و از خدای تعالی محفل
 نمود سلطان ناصر عدل را با آن و با سوط فضل و جهان و قانع کفر و نفاق و صده از آنجا باشد که هر
 و سهل مخرب و صل علیها علی آیه انصر امره تمام شد هر ساله شریفی در روز جمعه از آن حضرت پیش
 یکی از آیات مبارکه که در حد ظهور در آن داده اند در ۱۲۱ که در آن جمعه در آن روز جمعه

در این مجلس که در آن روز جمعه در آن حضرت پیش
 یکی از آیات مبارکه که در حد ظهور در آن داده اند در ۱۲۱ که در آن جمعه در آن روز جمعه

غلظت نامه کتب سنابل

صفحه	محل	فاط	صحیح	صفحه	محل	صحیح
۲۳	۱۳	د	۳	۴۸	۱	بیت مفید
۵۴	۳	از	۲	۷۰	۲	خیل بخیل
۷۲	۱۰	و چون	۱	۷۳	۱	بیکه دل
۹۳	۲	و در آنجا و در آنجا	۸	۱۱۱	۸	خاشاک یا آب می کشد
۱۵۱	۹	در رشت	۹	۱۵۱	۹	کشند گرفتند
۱۵۱	۹	و ذکر	۱۱	۱۵۱	۱۱	مباه و لکن
۱۵۱	۱۱	سبا با سبب	۱۲	۱۵۱	۱۲	سبا با سبب
۱۵۱	۱۳	سبا با سبب	۱۳	۱۵۱	۱۳	سبا با سبب
۱۹۰	۱	و در آنجا	۷	۱۹۰	۷	سبب و سبب
۲۳۲	۱۳	و در آنجا	۱۵	۲۳۲	۱۵	سبب و سبب
۲۳۲	۱۵	و در آنجا	۵	۲۳۲	۵	سبب و سبب